

فهرست مطالب

بخش پنجم: نبوت

۱. فلسفه نبوت

- ۱۱ درآمد
- ۱۱ معنای نبی
- ۱۲ تفاوت نبی و رسول
- ۱۴ مباحث نبوت در علم کلام
- ۱۴ حُسن یا ضرورت بعثت پیامبران
- ۱۵ حُسن بعثت انبیا (فواید و برکات نبوت)
- ۱۸ فلسفه نبوت در قرآن
- ۲۱ اهداف پیامبران در نگاه احادیث

۲. ضرورت بعثت

- ۲۳ درآمد
- ۲۳ قاعده لطف
- ۲۴ وجوب لطف
- ۲۵ لطف در کتاب و سنت
- ۲۶ ۱. دلیل لطف (دلیل متکلمان)
- ۲۷ ۲. نیاز جامعه به قانون (دلیل حکما)
- ۲۹ ۳. نیاز به معارف و حیانی
- ۳۰ هدایت الهی و اختیار انسان
- ۳۲ انکار نبوت
- ۳۳ دلایل منکران بعثت پیامبران

۳. راههای شناخت پیامبران (۱)

- ۳۸ راه اول: اعجاز
- ۳۸ تعریف معجزه
- ۴۱ چند نکته
- ۴۲ کرامت و ارهاص
- ۴۲ اعجاز و قانون علیت
- ۴۳ فاعل معجزه کیست؟
- ۴۴ دلالت معجزه بر صدق مدعی پیامبری
- ۴۵ اعجاز و تواتر
- ۴۶ اعجاز در قرآن
- ۴۹ تنوع معجزات
- ۴۹ اعجاز در روایات اسلامی

۴. راههای شناخت پیامبران (۲)

- ۵۲ راه دوم: گواهی پیامبری دیگر
- ۵۳ راه سوم: گواهی قراین و شواهد
- ۵۵ راههای دیگر
- ۵۷ نشانه‌های مدعیان دروغین پیامبری

۵. امتیازات پیامبران (۱)

درآمد	۵۹
پیامبر: انسانی ممتاز	۵۹
پیامبران و فرشتگان	۶۱
وحی	۶۲
وحی چیست؟	۶۲
امکان وحی	۶۳
تفسیرهای طبیعت‌گرایانه از وحی	۶۴
وحی در قرآن	۶۵

۶. امتیازات پیامبران (۲)

عصمت یا مصونیت الهی پیامبران	۷۰
اقسام عصمت	۷۰
۱. عصمت از گناه	۷۱
آرای متکلمان در عصمت پیامبران از گناه	۷۱
حقیقت عصمت از گناه	۷۲
عصمت و اختیار	۷۳
ارزشمندی مقام عصمت	۷۴
دلایل عصمت پیامبران از گناه	۷۵
دلایل عقلی عصمت	۷۵
عصمت پیامبران از گناه در قرآن و روایات	۷۶
عصمت انبیا در روایات	۷۸
۲. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی	۷۹
قرآن و عصمت پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی	۷۹
۳. عصمت از سهو و خطا	۸۰
علم لدنی	۸۲
منابع علوم پیامبران	۸۲
تنزه از صفات نفرت‌انگیز	۸۴

۷. پیامبر اسلام (۱)

درآمد	۸۷
راههای اثبات نبوت محمد(ص)	۸۸
راه اول: معجزات پیامبر اسلام(ص)	۸۸
قرآن کریم، معجزه جاویدان محمد(ص)	۸۹
وجوه اعجاز قرآن	۹۰
۱. اعجاز ادبی	۹۰
مقایسه اعجاز ادبی قرآن با سایر وجوه اعجاز آن	۹۲
ارکان اعجاز ادبی قرآن	۹۳
نظریه صرفه	۹۹
نقد نظریه صرفه	۱۰۱

۸. پیامبر اسلام (۲)

۲. اخبار غیبی	۱۰۴
۳. سازگاری کامل در روش و مضمون (عدم اختلاف در قرآن)	۱۰۶
۴. اعجاز قرآن به لحاظ آورنده آن	۱۰۷
۵. قرآن و علم	۱۰۸
تحدی قرآن	۱۱۰
ناتوانی مخالفان از معارضه با قرآن	۱۱۳
دیگر معجزات پیامبر(ص)	۱۱۴
معجزات پیامبر(ص) در قرآن	۱۱۴

- ۱۱۵ معجزات پیامبر (ص) در تاریخ
- ۱۱۶ راه دوم: بشارت پیامبران پیشین به نبوت محمد (ص)
- ۱۱۸ راه سوم: گواهی قراین و شواهد
- ۱۲۱ جهانی بودن و جاودانگی اسلام
- ۱۲۱ ۱. جهانی بودن و جاودانگی اسلام از دیدگاه قرآن
- ۱۲۳ ۲. ادله روایی
- ۱۲۳ ۳. خاتمیت پیامبر اسلام (ص)
- ۱۲۴ خاتمیت محمد (ص) در قرآن
- ۱۲۵ پاسخ به چند اشکال
- ۱۲۶ خاتمیت پیامبر اسلام (ص) در روایات
- ۱۲۷ شواهد تاریخی

فلسفه نبوت

درآمد

همان‌گونه که در آغاز مباحث این کتاب (در جلد اول) اشاره کردیم، از یک جهت می‌توان مسائل عمده کلام اسلامی را در سه محور خداشناسی، راهنماشناسی و معادشناسی جای داد. پس از بررسی مسائل مربوط به خداشناسی، اینک نوبت آن است که به بخش دوم پردازیم. عنوان «راهنماشناسی» شامل تمام مباحثی می‌گردد که به شناخت راهنمایان و معلمان الهی انسانها، یعنی پیامبران و جانشینان آنان (اوصیا و امامان) مربوط می‌شود. از این رو، مباحث راهنماشناسی دو بخش عمده عقاید اسلامی، یعنی نبوت و امامت، را دربرمی‌گیرد. از آنجا که امامت از توابع و پیامدهای نبوت است، طبیعی است که بحث خویش را در بخش راهنماشناسی، از نبوت آغاز کنیم و سپس به مباحث امامت پردازیم.

معنای نبی

رایجترین تعبیر اسلامی از پیامبری و پیامبر، «نبوت» و «نبی» است. در تعیین ریشه و معنای لغوی واژه نبی احتمالات متعددی وجود دارد. بنا بر یک احتمال، «نبی» از ریشه «نبا» (= خبر) گرفته شده و به معنای کسی است که دارای خبر است و دیگران را اخبار می‌کند. احتمال دوم آن است که ریشه «نبی»، «نَبَوَة» به معنای بلندی و ارتفاع باشد؛ در این صورت، نبی به معنای شخصی است که از شأنی والا و مقامی بلند برخوردار است. بر اساس احتمال سوم، «نبی» به

معنای راه و طریق است و پیامبران را از آن جهت «نبی» گویند که راههای هدایت بشری به سوی خداوندند.^۱ در میان این سه احتمال، احتمال نخست، از طرفداران بیشتری برخوردار است، بویژه آنکه با شأن و رسالت پیامبران، که خبرآورنده از جانب خداوندند، تناسب بیشتری دارد.

متکلمان اسلامی عبارات گوناگونی را در بیان معنای اصطلاحی و کلامی نبی آورده‌اند:^۲

نبی (پیامبر) انسانی است که از سوی خداوند برای هدایت مردم مبعوث می‌گردد و بدون وساطت انسان دیگری، وحی الهی را دریافت و آن را به مردم ابلاغ می‌کند.^۳

تفاوت نبی و رسول

از دیگر واژه‌هایی که در متون اسلامی برای اشاره به پیامبران الهی به کار رفته، واژه «رسول» به معنای «فرستاده» است. البته، این واژه در قرآن درباره غیرپیامبران نیز به کار رفته است، اما در آیاتی نیز به پیامبران الهی اشاره دارد.

به این ترتیب، معنای لغوی «نبی» و «رسول» کاملاً متفاوت با یکدیگر است؛ به عبارت دیگر، بین این دو معنا تباین وجود دارد.^۴ حال باید دید که به لحاظ مصداقی چه نسبتی بین این دو مفهوم برقرار است. از ظاهر برخی آیات قرآن چنین بر می‌آید که اختلافی میان مصداقی

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۵.

۲. برای مثال، صاحب قواعد المرام می‌گوید: «إنه الانسان المأمور من السماء باصلاح احوال الناس في معاشهم و معادهم العالم بكيفية ذلك المستغنى في علومه و أمره من السماء لا عن واسطة البشر المقترنة دعواه للنبوة بأمر خارقة للعادة». ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۲۲

۳. قید «انسانی است...» برای خارج ساختن فرشتگان و قید «بدون واسطه انسان دیگر» برای اخراج «امام» (و عالمان دینی) از تعریف فوق است، زیرا امام مضامین وحی را به واسطه پیامبر دریافت می‌کند (و دانشمندان دینی نیز به وساطت پیامبر و امام از مضمون وحی آگاهی می‌یابند).

۴. برخی گفته‌اند که مفهوم نبی از مفهوم رسول عامتر است (یعنی بین آن دو عموم و خصوص مفهومی - نه مصداقی - برقرار است)؛ زیرا نبی کسی است که از سوی خداوند متعال به او وحی شده است، خواه مأمور ابلاغ آن به دیگران باشد یا نباشد. ولی رسول کسی است که علاوه بر دریافت وحی، مأموریت ابلاغ آن را نیز داشته باشد. اما این تفکیک درست نیست، زیرا اولاً، چنین مفاهیمی از معنای لغوی این دو واژه به دست نمی‌آید و دلیل محکمی بر آن وجود ندارد؛ ثانیاً، در برخی آیات (مانند آیه ۵۱ سوره مریم) واژه نبی پس از رسول آمده در حالی که آوردن مفهوم عام پس از مفهوم خاص لغو است. (ر. ک: محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، صص ۱۳-۱۵).

این دو مفهوم وجود دارد:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا... (حج: ۵۲)

و پیش از تو هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم، جز اینکه...

وجه استشهاد به آیه بالا آن است که اگر رسول و نبی بر مصادیق واحدی دلالت کنند، تکرار موجود در آیه بی فایده خواهد بود. بنابراین، اجمالاً روشن می شود که نسبت بین نبی و رسول، تساوی نیست.

از پاره‌ای روایات معلوم می شود که «نبی» به لحاظ مصداق، اعم از «رسول» است؛ به عبارت دیگر، هر رسولی نبی است ولی عکس آن صادق نیست. همچنین، در این روایات خصوصیتی برای هر یک از دو گروه ذکر شده است که ارتباطی با معنای لغوی «رسول» و «نبی» ندارد.

برای نمونه، امام باقر(ع) در بیان تفاوت رسول و نبی فرموده است:

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ وَ الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ.^۱

نبی کسی است که [فرشته وحی را] در خواب می بیند و صدا [ی وحی] را می شنود، ولی فرشته وحی را مشاهده نمی کند و رسول کسی است که صدا [ی وحی] را می شنود و در خواب می بیند و فرشته وحی را مشاهده می کند.

از این روایت به دست می آید که رسالت مقامی بالاتر از نبوت است، زیرا افزون بر کمالات نبوت، دارای کمالات بالاتری است. البته، تعدادی از پیامبران دارای هر دو مقام و گروهی نیز تنها از شأن نبوت برخوردار بوده اند.^۲

به هر تقدیر، بحث ما در این نوشتار درباره نبوت و انبیاست. بدیهی است که با توجه به اخص بودن مفهوم «رسالت» (به لحاظ مصداق)، این بحثها شامل رسالت و رسولان نیز خواهد بود.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. در روایاتی وارد شده که تعداد انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفر و تعداد رسولان سیصد و

سیزده نفر بوده است: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۲۴.

مباحث نبوت در علم کلام

مباحث نبوت در کلام اسلامی، معمولاً، به دو بخش اصلی نبوت عامه و نبوت خاصه تقسیم می‌شود؛ مقصود از نبوت عامه، مجموعه مباحثی است که به پیامبر معینی اختصاص ندارد، بلکه به امور مشترک میان همه انبیا پیوند می‌یابد. اما نبوت خاصه به مباحثی اطلاق می‌شود که به پیامبر خاصی مربوط می‌شود. این تفکیک در نزد متکلمانی که از یک سو به تعدد انبیای الهی اعتقاد دارند و از سوی دیگر، خود پیرو آیین یکی از آنان‌اند، امری معقول و رایج است، زیرا در بخش اول به مسائل مشترک پیامبران می‌پردازند و در بخش دوم، درباره ویژگی‌های پیامبر خود بحث می‌کنند.

حُسن یا ضرورت بعثت پیامبران

نخستین بحث مهمی که در نبوت عامه مطرح می‌شود، این است که آیا اساساً ضرورتی در برانگیخته شدن پیامبران در میان جوامع بشری وجود دارد؟ به دیگر سخن، آیا ارسال پیامبران از جمله افعالی است که عقل آدمی به وجوب صدور آن از سوی خداوند سبحان حکم می‌کند یا آنکه در نظر عقل، چنین وجوبی در کار نیست.

پاسخ متکلمان اشعری منفی است؛ در نظر آنان عقل آدمی به هیچ وجه نمی‌تواند به وجوب و ضرورت صدور فعلی از جانب خداوند حکم کند، زیرا چنین کاری مستلزم آن است که خداوند در انجام آن فعل، فاعل موجب (= غیرمختار) و مجبور باشد، حال آنکه حق تعالی «فعال مایشاء» است. بنابراین، خرد آدمی مجاز نیست صدور هیچ فعلی را (از جمله بعثت پیامبران) از جانب خداوند ضروری بداند و بر ضرورت و لزوم آن استدلال کند.^۱

به این ترتیب، متکلمان اشعری بحث «ضرورت بعثت انبیا» را از اساس مردود می‌شمارند و تنها به ذکر «حُسن» آن اکتفا می‌کنند؛ به اعتقاد آنان، برانگیخته شدن پیامبران منافع و برکات غیر قابل انکاری برای مردم دارد و مصداقی از رحمت و لطف الهی است. اشعریان حُسن

۱. مقصود طرفداران اصل «حُسن و قبح عقلی»، که انجام برخی کارها را بر خداوند لازم می‌دانند، آن نیست که خداوند از جانب موجود دیگری مجبور گردد، بلکه مراد آنان این است که عقل با نظر به اوصاف الهی، مانند حکمت، رحمت و... از یک سو و تأمل در ماهیت افعال، از سوی دیگر، حکم می‌کند که ضرورتاً خدا این افعال را انجام می‌دهد.

بعثت را می‌پذیرند و ضرورت آن را انکار می‌کنند.

متکلمان امامیه و نیز معتزلیان، با اتکا بر اصل حُسن و قبح عقلی^۱ افزون بر آنکه با اشاعره در نیکویی و حُسن بعثت هم‌آوا می‌گردند،^۲ بر این باورند که می‌توان بر ضرورت آن نیز استدلال کرد و بر این اساس، دلایلی چند بر ضرورت بعثت اقامه می‌کنند.

حُسن بعثت انبیا (فواید و برکات نبوت)

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان بحث حاضر را به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله نخست، که در آن حُسن بعثت پیامبران بیان می‌گردد، (و در میان عموم متکلمان اسلامی مشترک است) و مرحله دوم، که عهده‌دار اثبات ضرورت بعثت انبیاست (و به گروهی از متکلمان که طرفدار اصل «حسن و قبح عقلی» اند، اختصاص دارد).

در حسن بعثت و سودمندی آن، وجوه مختلفی گفته شده که کم یا بیش، در میان متون کلامی ما مشترک است؛ برای مثال، خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف و متکلم بزرگ اسلامی، در کتاب تجرید الاعتقاد به نه وجه از وجوه حسن بعثت اشاره کرده که توضیح آن به قرار ذیل است:

۱. تأیید عقل و ارائه معارف دینی: یکی از منافع بعثت انبیا آن است که عقل، در حوزه قضایا و مسائلی که خود بر درک آن تواناست، از سوی وحی (نقل) تأیید و تقویت می‌شود و در حوزه‌ای که عقل مستقلاً راهی به آن ندارد، (مانند احکام شرعی) معارف لازم به انسان ارائه می‌گردد.
۲. زوال ترس: ممکن است آدمی، با راهنمایی عقل خویش، دریابد که مملوک غیر (یعنی خداوند) است و نیز بفهمد که تصرف در ملک غیر، بدون اجازه او، جایز نیست. چنین انسانی، مادام که از رهگذر وحی به وظایف و اختیارات خویش آگاهی نیابد، در افعال خود دلمشغول و ترسان است، زیرا همواره احتمال می‌دهد که فعل او مورد رضایت مولایش

۱. در بحث «حُسن و قبح عقلی» از این مجموعه (جلد اول، ص ۳۰۱-۳۰۸) به اختصار از اصل حُسن و قبح

عقلی سخن گفتیم.

۲. علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد می‌گوید: «اختلف الناس فی ذلک فذهب المسلمون كافة و جمیع ارباب الملل و جماعة من الفلاسفة الی ذلک و منعت البراهمه منه؛ مردم در حُسن بعثت اختلاف کرده‌اند، پس تمام مسلمانان و پیروان ادیان و گروهی از فیلسوفان حسن بعثت را پذیرفته‌اند و «براهمه» (طرفداران آیین برهمنی) با آن مخالفت ورزیده‌اند». علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۳.

نباشد و از مصادیق «تصرف بدون اجازه»، که کاری قبیح است، به شمار آید. با ارسال پیامبران

و ابلاغ تکالیف بندگان، این ترس رخت برمی بندد.

۳. راهیابی به حسن و قبح برخی افعال: عقل تنها می تواند نیکویی و زشتی برخی افعال را به صورت مستقل دریابد، در حالی که از درک حسن و قبح گروه دیگری از افعال ناتوان است. بر این اساس، فایده دیگر بعثت پیامبران آن است که مردم از حسن و قبح گروه اخیر افعال نیز آگاه می شوند (و می توانند آن را الگوی رفتار خود قرار دهند).

۴. آگاهی از سود و زیان اشیا: عقل به تنهایی نمی تواند از سود یا زیان بسیاری از امور (مانند خوراکی ها و داروها) آگاه شود، در حالی که وحی انسان را از این امور آگاه می سازد.

۵. رفع نیاز بشر به قوانین صالح اجتماعی: انسان، بر حسب طبیعت خود، موجودی اجتماعی و مدنی است؛ از سوی دیگر، تمایل به برتری و سلطه جویی بر دیگران دارد. بنابراین، لازم است قانون گذاری ممتاز، قوانینی را برای جلوگیری از اختلال نظام اجتماعی وضع کند. با بعثت انبیا و نزول شریعت، قوانین لازم در اختیار بشر نهاده می شود و از این رهگذر، نظام اجتماعی حیات او برقرار می ماند.

۶. شکوفایی استعداد های علمی: با بعثت پیامبران، استعداد های نشکفته آدمیان در زمینه تحصیل علوم و معارف بارور می شود.

۷. آموزش صنایع و فنون: انسان برای بقای خویش به ابزار و آلاتی نیاز دارد که خود بر ساختن آن آگاه نیست. پیامبران با آموزش صنایع و فنون مورد نیاز بشر، او را در رفع نیاز های مزبور یاری می رسانند.

۸. تعلیم حکمت عملی: آدمیان در بعد حکمت عملی (اخلاق و سیاست) نیازمند مربی و آموزگارند و پیامبران الهی، با تعالیم خویش، این نیاز را برطرف می سازند.

۹. تعلیم شریعت (واجبات و محرمات شرعی): با بعثت پیامبران، وظایف دینی مردم ابلاغ می گردد و از کارهای واجب و حرام آگاه می شوند و به این ترتیب، لطف الهی درباره آنان محقق می گردد.^۱

۱. علامه حلی، کشف المراد، صص ۳۷۳-۳۷۵. پاره ای منابع دیگر کلامی نیز وجوه مشابهی را ذکر کرده اند. برای نمونه ن. ک: تفتازانی، شرح المقاصد ج ۵، ص ۶ گروهی از متکلمان نیز به وجوه کمتری اشاره کرده اند (محقق

در ارزیابی وجوه یاد شده باید گفت که برخی از این وجوه، پس از تکمیل و بازسازی، به صورت دلایلی بر ضرورت بعثت پیامبران (و نه صرفاً حسن آن) ارائه شده‌اند. (وجه اول، پنجم و هشتم). وجه نهم نیز این قابلیت را دارد که باضمیمه کردن مقدمه‌ای مبنی «وجوب لطف از سوی خداوند»، به دلیلی کلامی بر ضرورت بعثت تبدیل شود و این نکته‌ای است که متکلمان خود از آن غفلت نورزیده‌اند؛ در بحث آتی خواهیم دید که دلیل عمده متکلمان در باب ضرورت بعثت بر اموری همچون «حسن تکلیف» و «وجوب لطف» استوار است.

برخی دیگر از وجوه پیشگفته (مانند وجه چهارم و هفتم) از فواید (و اهداف) اصلی و ذاتی بعثت پیامبران نیستند. به عبارت دیگر، چنین می‌نماید که بیان سود و زیان خوراکی‌ها یا آموزش صنایع و فنون، اولاً و بالذات، از غایات ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی و شرایع الهی به شمار نمی‌آیند و صرفاً به صورت ضمنی و تبعی در تعالیم دینی و رهنمودهای پیشوایان الهی مطرح شده‌اند؛ بر خلاف برخی از فواید دیگر که حصول آنها از اهداف اصلی و غایات اصیل ادیان الهی‌اند.

به هر تقدیر، در این نکته تردیدی نیست که ارائه دین از طریق بعثت پیامبران الهی و نزول کتابهای آسمانی، برکات و حسنات فردی و اجتماعی فراوانی برای آدمیان داشته است و این حقیقتی است روشن که حتی شماری از صاحبان دیدگاههای الحادی، که خود به دین و آیینی پایبند نیستند، به آن اعتراف کرده‌اند. این بحث، چنان گسترده است که پرداختن به آن (بویژه اگر با کاوشهای تاریخی همراه باشد) نیازمند نگارش مکتوبی مستقل خواهد بود. در اینجا تنها به عناوین بخشی از مهمترین فواید بعثت پیامبران و پیامدهای مثبت آن در حیات بشر اشاره می‌کنیم و سپس به توضیح دیدگاه کتاب و سنت در این باره می‌پردازیم:

۱. ارائه عمیقترین اندیشه‌ها و معارف در باب شناخت آفریدگار جهان و اوصاف و افعال او؛
 ۲. ارائه معارفی ژرف درباره حقیقت انسان و استعدادها و نیازهای او و نیز تبیین آغاز و

فرجام هستی آدمی؛
 ۳. عرضه آموزه‌های بلند درباره جهان هستی، بویژه در حوزه امور ماورای طبیعی (روح، فرشتگان و...);

← لاهیجی، سرمایه ایمان، صص ۸۷-۸۹) و در برخی متون کلامی نیز اساساً سخنی از وجوه حسن بعثت به میان نیامده است، مانند علامه حلی در نهج‌المسترشدین و فاضل مقداد (السیوری) در ارشاد الطالبین.

۴. ارائه تعالیم حیات‌بخش اخلاقی در جهت تهذیب نفوس بشری و رهایی آنان از کمند نفسانیات؛
۵. تشریح قوانین و احکام فردی و اجتماعی و تضمین سعادت دنیا و آخرت انسان از این رهگذر؛
۶. تحقق الگوهای عینی کمال انسانی (یعنی پیامبران و امامان) در میان مردم، که می‌توانند در تمام ابعاد سرمشق باشند؛
۷. بسط عدالت اجتماعی از راه مبارزه همه جانبه با مستکبران و زورمداران جامعه و ارائه انگیزه‌های لازم و راهکارهای کلی مبارزه با هرگونه ظلم و بی‌عدالتی.

فلسفه نبوت در قرآن (۱۷)

شماری از آیات قرآن کریم به بیان فلسفه نبوت و اهداف بعثت پیامبران و آثار و برکات آن پرداخته‌اند که با مطالعه آنها می‌توان به ابعاد گوناگونی از این مسأله راه یافت. در این بخش، به اختصار، نمونه‌هایی از این آیات را بررسی می‌کنیم:

۱. تعلیم و تربیت: در قرآن کریم، یکی از اهداف عمده برانگیخته شدن پیامبران در میان مردم، تعلیم و تربیت است؛ پیامبران آمده‌اند تا از یک سو استعدادها را گسترده‌آدمیان را در زمینه معرفت و شناخت شکوفا کنند و حقایقی را که دانستن آن متضمن کمال نظری و معرفتی آنان است و برای رهایی به سعادت ضرورت دارد، به آنان بیاموزند و آنان را با حقوق و تکالیف خویش آشنا سازند و از سوی دیگر، نفوس آنان را از طریق تهذیب و تزکیه تعالی بخشند:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (جمعه: ۲)

اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.^۱

۱. مفسران در بیان وجه تقدیم «تزکیه» بر «تعلیم» در این آیه و تفاوت «کتاب» و «حکمت» توضیحانی داده‌اند که در تفاسیر موجود است (برای نمونه ن. ک: علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۵). هر چند

در برخی آیات نیز، با اشاره به گستره وسیع تعالیم دینی، بر این نکته تأکید شده که سرشت برخی آموزه‌های پیامبران به گونه‌ای است که هیچ‌گاه بشر، بدون استمداد از وحی، به آن دست نخواهد یافت:

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (بقره: ۱۵۱)

همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه را که در مقام دانستن آن نبودید به شما یاد می‌دهد.

عبارت «لم تکنوا تعلمون» به معنای «نمی‌دانستید» نیست؛ بلکه معنای این عبارت آن است که «در مقام و شأنی نبوده‌اید که بر آگاهی از آن توانا باشید». بر این اساس، آیه بالا می‌گوید برخی از تعالیم انبیا چنان است که با تکیه بر حس و تجربه و عقل نمی‌توان به آن راه یافت. از این رو، در نظر بسیاری از مفسران، این بخش از آیه به معارف مربوط به جهان اخروی و نیز آن دسته از وقایعی که اثری از آن در حافظه تاریخ نمانده است، اشاره دارد.

به این ترتیب، باید گفت که پیامبران الهی بزرگترین معلمان و مربیان انسان هستند.

۲. تذکر و یادآوری: در بینش اسلامی، آدمی پاره‌ای دریافته‌های فطری و عقلی دارد که هدایت‌گر او به سوی حقیقت‌اند و او را به سوی خدا باوری و خداپرستی و نیز انجام نیکی‌ها و پرهیز از زشتی‌ها و پلیدیها فرا می‌خوانند. اما بسیار می‌شود که انسان پیام و رهنمود این معلمان درونی را به فراموشی می‌سپارد و به آن بی‌اعتنا می‌گردد. از این رو یکی از اهداف اصلی پیامبران یادآوری یافته‌های فطری و عقلی انسان به اوست:

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (ابراهیم: ۵۲)

این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا به وسیله آن هدایت شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که از معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد، پند گیرند.

بر همین اساس است که خداوند از قرآن به عنوان «ذکر» و «تذکره» یاد می‌کند و پیامبر (ص) را

← این آیه و برخی آیات دیگری که در این بحث مطرح می‌شود، درباره پیامبر اسلام (ص) است، اما ظاهراً

مفاد آنها اختصاصی به ایشان ندارد.

۱. ن. ک: سوره‌های ص: ۲۹، بقره: ۲۲۱، ابراهیم: ۲۵ و قصص: ۴۶.

«مذکر» می خوانند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر: ۹)
بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.
وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (حاقه: ۴۸)

و در حقیقت، [قرآن] تذکاری برای پرهیزکاران است.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (غاشیه: ۲۱)

پس تذکره که تو تنها تذکر دهنده ای.

۳. آزادی حقیقی انسان: در دیدگاه اسلامی، جهل و نادانی، خرافات و آداب و رسوم غلط، پیروی از هوا و هوس، سلطه ستمگران و مستکبران و... بارهای سنگینی است که روح آدمی را رنجور می سازد و زنجیری است که آزادی حقیقی او را می ستاند. از این رو، پیامبران الهی در پی آن اند که این قفسهای اسارت را بشکنند و آدمی را از چنگال اسارت طاغوت درون و بیرون رها سازند:

يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف: ۱۵۷)

و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است بر می دارد.

تعبیری که در این آیه به کار رفته، معنایی بس گسترده دارد و بیانگر این حقیقت است که آزادی حقیقی و همه جانبه انسان تنها در سایه پیروی از پیامبران الهی به دست می آید. این حقیقت، در آیه زیر با تعبیر دیگری بیان شده است:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ (ابراهیم: ۱)

کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

۴. اتمام حجت: از دیگر اهداف بعثت انبیا آن است که حجت بر مردم تمام گردد و راه بر هرگونه بهانه جویی و عذر تراشی بسته شود، زیرا اگر پیامبران برای هدایت مردم فرستاده نمی شدند، جای این بهانه برای بدکاران بود که تقصیر خویش را به گردن نگیرند و مدعی شوند که اگر خدا پیامبری می فرستاد، آنان گمراه نمی شدند:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (نساء: ۱۶۵)

پیامبرانی که بشارت‌گر و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد.

۵. برپایی عدالت: هدف مهم دیگری که قرآن برای بعثت پیامبران برمی‌شمرد، آماده ساختن جوامع انسانی برای برپایی قسط و عدل است:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید: ۲۵)

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم، تا مردم به انصاف برخیزند.

اهداف پیامبران در نگاه احادیث

در احادیث اسلامی نیز به اهداف گوناگون بعثت پیامبران اشاره شده است. برای مثال، امام (رضاع) در بیان شأن تعلیمی پیامبر می‌فرماید:

لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ يُودَى إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَنَهْيُهُ وَأَدَبُهُ وَيَقْفَهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ مِنْ إِحْرَازِ مَنَافِعِهِمْ وَدَفْعِ مَضَارِّهِمْ إِذْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ^۱

چاره‌ای نبود جز آنکه رسول خداوند بین او و مردم واسطه باشد و امر و نهی و آداب او را به آنان منتقل سازد و آنان را بر اسباب سود و زیان خود آگاه سازد، زیرا در خلقت آنان چیزی که به وسیله آن نیازهای خود را بشناسند، وجود نداشت.

همچنین امیر مؤمنان علی(ع) در یکی از خطبه‌های خویش، به اهداف دیگر پیامبران الهی اشاره فرموده است:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُحْمِلُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ^۲

پس خداوند رسولانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پی‌در پی به سوی آنان

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱

روانه ساخت تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمتهای فراموش شده او را یادآور شوند و با ابلاغ [وحی الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های عقول را بر ایشان آشکار سازند.

تعاریف و اصطلاحات

نبی (نبوت) نبوت عامه نبوت خاصه

چکیده مطالب

۱. مباحث راهنماشناسی شامل دو بخش پیامبرشناسی (نبوت) و امام‌شناسی (امامت) می‌باشد.
۲. نبی (پیامبر) انسانی است که از سوی خداوند برای هدایت مردم مبعوث می‌شود و بدون وساطت انسانی دیگر، وحی الهی را دریافت کرده، آن را به مردم ابلاغ می‌نماید.
۳. نبی و رسول، به لحاظ مفهومی، با یکدیگر متباین‌اند؛ اما از جهت مصداق میان آن دو، نسبت عموم و خصوص برقرار (و رسول اخص از نبی) است. هر رسولی دارای مقام نبوت است، اما تنها برخی از انبیا، رسول نیز بوده‌اند. موضوع بحث در مباحث کلامی راهنماشناسی، نبوت (و نه رسالت) است.
۴. مباحث کلامی نبوت، به دو بخش اصلی نبوت عامه و نبوت خاصه تقسیم می‌شود. در بخش اول، مسائل مشترک و عمومی انبیای الهی بحث می‌شود، در حالی که در بخش دوم، ویژگی‌ها و مسائل مربوط به پیامبر خاصی بررسی می‌گردد.
۵. اشاعره بعثت انبیا را کاری حسن و نیکو می‌شمارند، ولی ضرورت آن را نمی‌پذیرند؛ اما متکلمان امامیه و معتزله، افزون بر قبول حسن بعثت، آن را امری ضروری می‌شمارند.
۶. حسن بعثت انبیا به این معناست که برانگیخته شدن پیامبران الهی در میان مردم، فواید و برکات فراوانی دارد: «ارائه معارفی که عقل به آن راهی ندارد»، «تأیید عقل در مدرکات خود»، «زوال ترس از تصرف غیر مأذون در ملک الهی»، «راهیابی به حسن و قبح برخی افعال»، «آگاهی از سود و زیان اشیا»، «دستیابی به قوانین صالح اجتماعی»، «شکوفایی استعدادهای علمی و معرفتی انسانها»، «آموختن صنایع و فنون» و «تعلیم حکمت عملی و شریعت»، بخشی از فواید و برکات بعثت انبیاست.
۷. قرآن کریم نیز به اهداف و آثار بعثت پیامبران اشاره کرده است: «تعلیم و تزکیه انسانها»، «یادآوری یافته‌های فطری و عقلی»، «رساندن انسان به آزادی حقیقی»، «اتمام حجت» و «برپایی عدالت» از اهداف عمده‌ای است که قرآن برای بعثت انبیا برشمرده است.

ضرورت بعثت

درآمد

پس از بیان حسن بعثت انبیا و فواید دین، به بررسی ضرورت بعثت می پردازیم. پرسش اصلی در این بحث آن است که آیا برانگیختن پیامبران در میان مردم امری ضروری و انجام دادن آن بر خداوند (یا از سوی او) لازم است؟^۱ اندیشمندانی که به این پرسش پاسخ مثبت می دهند، دلایلی بر مدعای خویش اقامه کرده اند که در اینجا به چند دلیل اشاره می کنیم و مناسب است بحث خود را با طرح دلیلی که بیشتر مورد عنایت متکلمان بوده، آغاز نماییم. مقدمه اصلی استدلال متکلمان امامیه و معتزله بر ضرورت بعثت، قاعده‌ای موسوم به قاعده لطف است. بنابراین، لازم است قبل از تقریر استدلال آنان، اشاره‌ای به قاعده لطف داشته باشیم.

قاعده لطف

در اصطلاح متکلمان، «لطف» به دو معنا به کار می رود:

- (۱) لطف محصل فعلی است که در صورت وقوع آن، انسان مکلف، با اختیار خویش، فعلی را که اطاعت خداوند در انجام آن است، انجام می دهد یا از انجام معصیتی خودداری می کند.
- (۲) لطف مقرب فعلی است که در صورت وقوع، شخص مکلف به انجام طاعت و ترک

۱. متکلمان، بیشتر از تعبیر نخست (و جب علی الله: بر خداوند واجب است) و حکما، از تعبیر دوم (و جب عن الله: از سوی خداوند ضرورت می یابد) استفاده می کنند.

معصیت نزدیک می‌شود، به این معنا که زمینه مساعدی برای اطاعت از خداوند فراهم می‌آید. از تعاریف بالا روشن می‌شود که لطف در جایی است که پای تکلیف (عقلی یا شرعی) در میان باشد؛ نسبت به شخصی که مکلف به انجام یا ترک کاری است، دو دسته امور وجود دارند: ۱) اموری که اگر واقع شوند، شخص از روی اختیار خویش، آنچه را که مکلف است انجام می‌دهد؛ ۲) اموری که در صورت وقوع، زمینه را برای انجام تکلیف آماده و مهیا می‌سازند. ایجاد امور دسته اول، لطف محصل و ایجاد گروه دوم، لطف مقرب است.

البته متکلمان به منظور دقت بیشتر، قیودی را در تعریف لطف آورده‌اند؛ برای مثال، گفته شده است: «لطف (مقرب) امری است که با حصول آن، شخص مکلف به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌شود، ولی امر مزبور دخالتی در تمکن و قدرت مکلف بر انجام طاعت (یا ترک معصیت) ندارد و نیز سبب مجبور شدن او (و سلب اختیارش) نمی‌گردد».^۱

از تعریف بالا دو ویژگی برای لطف مقرب به دست می‌آید:

الف) لطف مقرب در تمکن مکلف دخالتی ندارد و از شرایط قدرت او بر انجام طاعت به شمار نمی‌آید.

ب) تحقق لطف مقرب موجب سلب اختیار مکلف در طاعت و معصیت نمی‌گردد. البته این دو قید، اختصاصی به لطف مقرب ندارد و در مورد لطف محصل نیز جاری است.^۲

وجوب لطف

پس از روشن شدن معنای لطف و اقسام آن، سؤال اصلی آن است که آیا لطف بر خداوند واجب است؟ اشاعره، بر اساس انکار حسن و قبح عقلی، به وجوب لطف اعتقاد ندارند، اما متکلمان امامیه و معتزله لطف را بر خداوند واجب می‌دانند و بر وجوب آن استدلال می‌کنند. این استدلال بر «قبح و امتناع نقض غرض از سوی فاعل حکیم» مبتنی است و به شرح زیر تقریر می‌شود:

تورد پایی نیست که غرض خداوند سبحان از تکلیف بندگان (و وضع قوانین شرعی) این

۱. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و نیز ن. ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۴، ص ۳۱۳.
 ۲. متکلمان لطف محصلی را که به انجام طاعت بینجامد، «توفیق» و لطف محصلی را که به ترک معصیت منتهی گردد، «عصمت» نامیده‌اند. همچنین، لطف را بر حسب این که فاعل مباشر (فاعل مستقیم) آن چه کسی باشد، به سه دسته تقسیم کرده‌اند. ن. ک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

است که آنان با انجام طاعت و ترک معصیت، شایسته پاداش و ثواب شوند. بر این اساس، اگر خداوند بداند که در صورت وقوع فعلی (که مقدور اوست) مکلف، با اختیار خویش، طاعتی را انجام می‌دهد (لطف محصل) یا دست کم، به انجام آن نزدیک می‌شود (لطف مقرب) و با این حال، خداوند آن فعل را محقق نسازد، لازم می‌آید که غرض خویش از تکلیف بندگان را نقض کند. اما عقل حکم می‌کند که نقض غرض کاری قبیح و از ساحت حکمت خداوند به دور است. بنابراین، حکمت الهی اقتضا می‌کند که برای اجتناب از نقض غرض، فعل مورد بحث را انجام دهد و این همان وجوب لطف است.

متکلمان، به منظور ایضاح بیشتر این استدلال، معمولاً از یک تمثیل کمک می‌گیرند: شخصی فردی را به میهمانی دعوت می‌کند و می‌داند که آمدن او منوط به مقدماتی است (مانند فرستادن راهنما یا اعلام نشانی محل میهمانی). حال اگر شخص میزبان بر انجام مقدمات مذکور توانا باشد و با این حال، از این کار خودداری کند، عقل او را به «نقض غرض» محکوم می‌کند و فعل او را قبیح و بر خلاف حکمت می‌شمارد.^۱

به اعتقاد طرفداران وجوب لطف، یکی از مصادیق لطف مقرب آن است که خداوند از راه اعلام پاداش مطیعان (= وعده) و کیفر عاصیان (= وعید)، بندگان را به سوی اطاعت تشویق و ترغیب کند و از ارتکاب معاصی بر حذر دارد.

لطف در کتاب و سنت

در قرآن و احادیث اسلامی، استدلال صریحی بر وجوب لطف یافت نمی‌شود. با این حال، می‌توان شواهدی بر وقوع مواردی از آنچه که متکلمان آن را لطف می‌دانند، پیدا کرد. برای مثال، قرآن کریم یکی از وظایف اصلی پیامبران را انداز و تبشیر می‌داند^۲ و روشن است که انداز و تبشیر با تشریح قوانین و وضع تکالیف دینی تفاوت دارند و بیشتر در جهت ایجاد رغبت مردم به سوی طاعت و دوری آنان از گناه و معصیت، ایفای نقش می‌کنند و این همان است که در اصطلاح متکلمان به «وعد» و «وعید» یا «ترغیب» و «ترهیب» (ترساندن از عواقب معصیت) معروف است.

۱. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۱ و ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و قاضی عبدالجبار،

شرح الاصول الخمسة، ص ۵۲۱ و فاضل مقداد السیوری، ارشاد الطالبین، صص ۲۷۶-۲۷۸.

۲. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ؛ نساء: ۱۶۵

در برخی آیات نیز به موارد خاصی از لطف الهی اشاره شده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالنَّاسِئِ وَالضَّرَآءِ لَعَلَّهُمْ
يَضُرَّعُونَ (اعراف: ۹۴)

و در هیچ شهری، پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم
تا مگر به زاری درآیند.

از این آیه استفاده می‌شود که گرفتاری و سختی، زمینه‌ساز تضرع و خضوع انسان در درگاه
الهی است (لطف مقرب). از این رو، خداوند همزمان با ارسال پیامبران، امت آنان را به سختی
و بلا گرفتار می‌کند تا زمینه فوق برای آنان فراهم آید.

در برخی روایات نیز به مواردی از لطف اشاره شده و نقش ترغیب و ترهیب در گرایش
مردم به انجام وظایف دینی و ترک گناهان بازگو گردیده است. در حدیثی از امیرمؤمنان
علی (ع) می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلَقَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ وَأَخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ فَعَلِمَ
أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ إِلَّا بَأْنَ يُعَرِّفَهُمْ مَا لَهُمْ وَ مَا عَلَيْهِمْ وَ التَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ
النَّهْيِ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ لَا يَجْتَمِعَانِ إِلَّا بِالْوَعْدِ وَ الْوَعْدِ وَ الْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالَّتَرْغِيبِ وَ
الْوَعِيدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالَّتَرْهِيْبِ...^۱

همانا خداوند آنگاه که بندگان را آفرید، اراده کرد که آنان دارای آدابی والا و اخلاقی
بلندمرتبه باشند، پس دانست که چنین نمی‌شود مگر آنکه آنچه را به سود یا زیان آنان
است، به ایشان بشناساند و شناساندن جز از طریق امر و نهی صورت نپذیرد و امر و نهی
با یکدیگر جمع نمی‌شوند مگر با وعد و وعید و وعد جز از طریق ایجاد رغبت محقق
نمی‌گردد و وعید بدون ترساندن حاصل نمی‌شود.

۱. دلیل لطف (دلیل متکلمان)

پس از توضیح قاعده لطف، به شرح استدلال متکلمان بر ضرورت بعثت می‌پردازیم:^۲
ما انسانها تکالیف و وظایفی عقلی، مانند «لزوم شکر منعم» (سپاسگزاری از خداوندی که

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۶، ح ۱۳

۲. تقریرهای مختلفی از این دلیل ارائه شده است و ما در اینجا، کوشیده‌ایم که دلیل را در کاملترین شکل آن
تقریر کنیم.

به ما نعمت بخشیده است) و «لزوم شناخت آفریدگار عالم» داریم که عقل ما را به انجام آن الزام می‌کند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که بعثت انبیا، به دلیل آنکه با آوردن تکالیف شرعی همراه است، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد، زیرا عمل به تکالیف شرعی ما را به انجام تکلیف عقلی خود نزدیک می‌سازد (به عنوان مثال، با ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه عقلی سپاسگزاری از خداوند نعمت‌بخش انجام می‌پذیرد). با توجه به این دو مقدمه (و با نظر به تعریف لطف)، آشکار می‌شود که وضع قوانین شرعی و ابلاغ تکالیف دینی، لطفی است که ما را به ادای تکالیف عقلی خویش نزدیک می‌کند.^۱ و از آنجا که لطف بر خداوند سبحان واجب است، نتیجه می‌شود که وضع و ابلاغ تکالیف شرعی، بر خداوند واجب است. اما ابلاغ تکالیف شرعی بدون بعثت پیامبران ممکن نیست و چون ذی‌المقدمه (یعنی ابلاغ تکالیف شرعی) واجب است، مقدمه آن نیز (یعنی بعثت پیامبران) بر خداوند واجب خواهد بود.

۲. نیاز جامعه به قانون (دلیل حکما)

دلیل دیگری که بر وجوب بعثت پیامبران، از سوی حکمای اسلامی ارائه شده، و به «دلیل حکما» شهرت دارد،^۲ در برخی متون کلامی به عنوان یکی از وجوه حسن بعثت پیامبران و در برخی دیگر به عنوان دلیلی بر ضرورت آن مطرح شده است.^۳ ما این دلیل را با اندکی بسط و تفصیل، تقریر می‌کنیم:

انسان به عنوان موجودی اجتماعی، به زیست جمعی تمایل دارد و از زندگانی فردی گریزان است.^۴ از سوی دیگر، انسان به دلیل حب ذات (دوست داشتن خود)، دوست دارد که

۱. و این است معنای این سخن معروف متکلمان که «التکالیف الشرعية أُلطِّفَ فی الواجباتِ (التکالیف)

العقلية» ن. ک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۵.

۲. ابن سینا تقریر کاملی از این دلیل ارائه داده است. ن. ک: ابن سینا، الشفا (الالهیات)، مقاله دهم، فصل دوم،

صص ۴۴۱-۴۴۳.

۳. کتاب تجرید الاعتقاد نمونه‌ای از گروه اول و کتاب نهج‌المسترشدين علامه حلی نمونه‌ای از گروه دوم است. ر. ک: علامه حلی، کشف المراد (فی شرح تجرید الاعتقاد)، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ و السیوری، ارشاد الطالبین

الی نهج‌المسترشدين، ص ۲۹۶ و ۲۹۸.

۴. در گذشته، دو نظریه درباره تبیین علت گرایش انسان به زندگی اجتماعی وجود داشت: براساس یک

همه امور بر وفق خواست و شهوت او باشد و در صدد است منافع بیشتری را به دست آورد. اما شکی نیست که برای برقراری نظام اجتماعی، لازم است خواسته‌های فردی اعضای جامعه کنترل شود، زیرا در غیر این صورت، سامان جامعه بر اثر هرج و مرج و فساد از هم می‌پاشد. مؤثرترین و مفیدترین عامل حفظ نظام اجتماعی، وجود قوانین کلی مناسب و شایسته‌ای است که حقوق و وظایف افراد جامعه را در موارد جزئی مشخص کند.

قانون شایسته، که بتواند به بهترین نحو اختلافات اجتماعی را حل کند و عدل را در میان مردم استقرار بخشد، شرایطی دارد؛^۱ از آن جمله می‌توان به سه شرط زیر اشاره کرد:

۱. قانون‌گذار شناخت کاملی از انسان و استعدادها، غرایز، فطریات، مصالح و مفاسد او داشته باشد، تا بر اساس این شناخت، بتواند قوانینی وضع کند که مصالح انسانها و سعادت جامعه را به بهترین نحو تأمین کند؛

۲. منافع شخصی یا گروهی قانون‌گذار نقشی در وضع قوانین نداشته باشد؛

۳. قوانین از ضمانت اجرایی بالایی برخوردار باشد و بهترین ضمانت اجرایی آن است که آحاد جامعه، در درون خویش، به درستی و لازم‌الاجرا بودن قوانین ایمان داشته باشند.

با ملاحظه شرایط بالا، روشن می‌شود که تنها خداوند متعال شایسته وضع قوانین صالحی است که به بهترین شکل ممکن، انتظام اجتماعی را برقرار کند و عدالت را در جامعه حاکمیت بخشد؛ زیرا خداوند با علم مطلق خویش، از همه ابعاد وجود انسانی که خود او را آفریده است، آگاهی دارد و از آنجا که غنی مطلق است، دخالت منافع شخصی او در قانون قابل تصور

نظریه، انسان «مدنی بالطبع» است، یعنی سرشتش به گونه‌ای است که او را به سوی اجتماع سوق می‌دهد. اما بر طبق نظریه دیگری، انسان «مدنی بالطبع» نیست، بلکه در او غریزه‌ای به نام «غریزه استخدام» وجود دارد که او را متمایل می‌سازد تا برای رفع نیازهای خود، دیگران را به خدمت بگیرد و از نتیجه فعالیت آنان استفاده کند؛ در نتیجه، انسان به سوی زیست اجتماعی گرایش می‌یابد.

۱. در این بخش از استدلال حکما، برای اثبات این مطلب که لازم است قانون از سوی پیامبر باشد، بیانی آورده می‌شود که چندان استوار نیست. خلاصه این بیان آن است که همه مردم نمی‌توانند واضع قانون باشند، چون در این صورت بار دیگر نزاع و اختلاف پیش خواهد آمد، احتمال دوم، یعنی وضع قانون از سوی گروهی از مردم نیز معقول نیست، زیرا انتخاب آن گروه مشروط به اولویت است، در حالی که هیچ یک از انسانها - از این جهت - اولویتی بر دیگران ندارند. بنابراین، تنها فرض معقول آن است که مرجعی مافوق انسانها (یعنی خدا) یا انسانی که دارای امتیاز واقعی بر دیگر انسانهاست (یعنی پیامبر) واضع قانون باشد.

نیست. از سوی دیگر، ایمان مردم به خداوند و پیامبرانش، که امری درونی و باطنی است، بهترین ضامن اجرای قوانین الهی خواهد بود.

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که حفظ نوع بشر از طریق بقای انتظام اجتماعی در گروه قوانین الهی است و چون اراده خداوند به حفظ نوع بشر تعلق پذیرفته است، حکمت الهی اقتضا دارد قوانینی که متضمن حفظ نوع انسانی است، در اختیار بشر قرار گیرد و از آنجا که این عمل، به صورت مستقیم امکان ندارد، لازم است انسانهایی از سوی خداوند برانگیخته شوند تا پس از دریافت قانون الهی، آن را به مردم ابلاغ کنند.

به این ترتیب، روشن می‌شود که حکمت الهی مقتضی بعثت پیامبران است. به عبارت دیگر، عقل با نظر به حکمت خداوند، حکم می‌کند که بعثت انبیا کاری لازم و ضروری است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، قلمرو دلیل بالا محدود به انسانهایی با حیات اجتماعی است، زیرا مقدمه اصلی آن «نیاز جامعه انسانی به قوانین عادلانه» است. بنابراین، با این استدلال نمی‌توان ضرورت بعثت انبیا را برای انسانهایی ثابت کرد که به هر دلیل (ولو به صورت قسری و جبری) زیستی غیراجتماعی دارند و در تنهایی و عزلت زندگی می‌کنند.

۳. نیاز به معارف و حیانی

دلیل سوم بر ضرورت بعثت انبیا به شرح زیر تقریر می‌شود:

الف) همان‌گونه که در بحث حکمت الهی گذشت، افعال خداوند غایتمند است و بر این اساس، هدف از آفرینش آن است که مخلوقات خداوند، و از جمله انسان، به کمالات شایسته خود دست یابند.

ب) کمال مطلوب انسان، بر خلاف بسیاری از موجودات دیگر، به صورت طبیعی یا قهری حاصل نمی‌شود، بلکه استکمال آدمی تنها در سایه اختیار او فراهم می‌آید. بنابراین، کمال انسان در گروه و انتخاب راه درست و برگزیدن اعمال صحیح است.

ج) انسان برای آنکه از اختیار خویش به شکل صحیح بهره‌گیرد، باید قادر به تشخیص راه درست از نادرست باشد و این تشخیص، نیازمند شناخت و معرفت است. بنابراین، وصول آدمی به کمال خود، که غایت خلقت اوست، بدون شناخت و آگاهی صحیح امکان ندارد.

د) خداوند منابع و ابزارهای مختلفی را مانند حس و عقل، برای کسب شناخت و آگاهی

در اختیار بشر نهاده است. هرچند این منابع، تا حدودی راهگشا و مفیدند و آدمی، با بهره‌گیری از آنها، به مجموعه‌ای از آگاهی‌های درست دست می‌یابد، ولی برای وصول انسان به کمال نهایی خود کفایت نمی‌کنند. حس در قلمرو خارج از محسوسات، کاربردی ندارد و عقل، فراوان دچار خطا می‌شود. افزون بر این، عقل از تشخیص بسیاری از مصالح و مفاسد انسان ناتوان است.

یکی از موارد این ناتوانی آن است که گاه عقل از دریافتن مصادیق عناوینی که به حسن یا قبح آنها حکم می‌کند، در می‌ماند؛ برای مثال، «عدالت» از دیدگاه عقل، کاری نیکو و شایسته است، اما بسیار می‌شود که در تعیین آنکه فلان عمل خاص، مصداق عدالت است (یا ظلم) دچار تردید می‌شود. گاه نیز بین مصالح مختلف تراحم می‌شود (مثلاً، انجام دادن فعلی، دارای مصلحتی است و ترک آن نیز مصلحتی دیگر به دنبال دارد). در این موارد نیز معمولاً، عقل از تشخیص آنکه کدام مصلحت را باید بر دیگری ترجیح دهد، عاجز است.^۱

از مجموع نکات یاد شده، روشن می‌شود که انسان برای وصول به کمال نهایی خویش، نیاز به منبع دیگری - غیر از حس و تجربه و عقل - دارد تا با بهره‌گیری از آن بتواند در هر مورد راه درست را کاملاً بازشناسد و بر اساس این شناخت، به گزینشی صحیح دست زند. بنابراین، با توجه به نکته نخست، حکمت الهی اقتضا می‌کند که با بعثت پیامبران، مجموعه آنچه که شناخت آن برای وصول انسان به کمال نهایی اش لازم است، در اختیار او نهاده شود و این به معنای ضرورت بعثت انبیاست.

هدایت الهی و اختیار انسان

ممکن است تصور شود که برشمردن هدایت مردم به عنوان غایت بعثت پیامبران با واقعیتهای انکارناپذیر تاریخی سازگار نیست؛ اگر هدف از بعثت انبیا آن بوده است که هدایت عقل تکمیل گردد و شناخت لازم برای تکامل انسان در اختیار او نهاده شود، چگونه است که اکثر انسانها، در طول تاریخ، راه گمراهی را پیموده‌اند و در مسیر سعادت و کمال

۱. در بیان نارسایی عقل از ایصال آدمی به کمال غایی سخن بسیار است و بر درستی این مدعا شواهد قاطع تاریخی وجود دارد که شرح آن از حوصله بحث حاضر خارج است. برای توضیح کاملتری از نارسایی عقل در راهنمایی انسان، بویژه در حوزه امور معنوی و اخروی، ن. ک: محمدتقی مصباح، راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، صص ۸۷-۹۹.

حقیقی گام نزده‌اند. آیا حکمت الهی اقتضا ندارد که خداوند، از طریق دیگری، اسباب سعادت و کمال انسانها را فراهم کند؟

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پندار بالا از عدم توجه به نقش اختیار در حیات انسان سرچشمه می‌گیرد. انسان موجودی مختار است و استکمال او تنها از رهگذر اختیار امکان دارد و اعمال غیراختیاری نقشی در کمال او ندارد. به دیگر سخن، غایت خلقت آدمی آن است که با گزینش راه نیک (و نه به صورت جبری) به کمال دست یابد. بنابراین، حکمت الهی بیش از این اقتضا ندارد که تمام مقدمات و زمینه‌های لازم برای هدایت انسانها فراهم آید تا کسانی که می‌خواهند، بتوانند با حسن اختیار خویش به حقیقت راه یابند. اما مقتضای حکمت خداوند آن نیست که اسبابی را فراهم آورد که همه (یا اکثر) انسانها لزوماً راه درست را انتخاب کنند. به تعبیر دیگر، بعثت انبیا شرط لازم وصول انسانها به کمال است، نه شرط کافی و آنچه سعادت و کمال آنان را قطعی می‌کند، آن است که با استفاده از تعالیم پیامبران، راه راست را شناسایی کنند و سپس با انتخاب صحیح خویش، مسیر تکامل را پیمایند.

از آنچه به اختصار گفتیم، جواب پرسش دیگری نیز روشن می‌شود: چرا خداوند با اعطای امکانات ویژه به پیامبران خویش بر جذابیت دعوت آنان نمی‌افزاید و از این رهگذر، اسباب گرایش تعداد بیشتری از مردم را به دین فراهم نمی‌کند؟ برای مثال، اگر خداوند از طریق وحی، اسرار هستی و راههای تسلط بیشتر بر طبیعت را به مردم بیاموزد، یا قدرت و ثروت بی‌کرانی به پیامبران خود دهد، یقیناً شمار بیشتری از انسانها به پیامبران خواهند گروید و به این ترتیب، بر تعداد اهل سعادت و کمال افزوده خواهد شد.

برای روشن شدن پاسخ پرسش بالا، توجه به دو نکته زیر لازم است:

الف) هدف اصلی ارسال پیامبران آن است که زمینه لازم برای تحقق کمال و سعادت حقیقی انسانها فراهم آید. بر این اساس، آنچه که تعلیم آن از طریق وحی ضرورت دارد، به اموری اختصاص می‌یابد که اولاً، مقدمه اجتناب‌ناپذیر تحصیل کمال باشند و ثانیاً، بدون تکیه بر وحی، قابل درک نباشند یا درک آنها به وسیله خود عقل مستلزم پرداخت هزینه‌های جبران‌ناپذیر، مانند از کف دادن عمر یا تضییع نفس انسانی، باشد. بنابراین، ارائه رهنمودهایی در حوزه علوم تجربی (مانند فیزیک، شیمی و...) یا علوم عقلی (ریاضیات، فلسفه و...) یا سایر حوزه‌های معرفت بشری (مانند تاریخ)، تا آنجا که دارای دو ویژگی بالا نباشند، از

وظایف و اهداف اصلی پیامبران نیست. البته، انبیا (و اوصیای آنان) هم از طریق آموزه‌های نظری خود و هم از رهگذر حضور فعال خویش در میان امتها، خدمات شایانی به پیشرفت علوم کرده‌اند، ولی این امر از باب تفضل است و در زمره وظایف آنان به مثابه پیشوای دینی مردمان به شمار نمی‌آید.

ب) گزینش راه حق، زمانی در کمال آدمی مؤثر می‌افتد که تنها به جهت حق بودن آن باشد و انگیزه‌های دیگری در کار نباشد. بنابراین، اگر خدا صحنه دعوت پیامبران را به گونه‌ای می‌آراست که عده‌ای به طمع دستیابی به بهره‌های دنیوی (ثروت، رفاه، مقام و...) یا از ترس از دست دادن جان و مال و امکانات خویش، از پیامبران اطاعت می‌کردند، چنین اطاعتی بی‌ارزش می‌بود و نقشی در سعادت حقیقی آنان نداشت.

کوتاه سخن آنکه، هدف از بعثت پیامبران آن است که انسانها با حق آشنا شوند و آن را از سر اختیار و از آن رو که حق است، پذیرا گردند و به آن گردن نهند. در این صورت، بدیهی است که تجهیز انبیا به ابزارهای ویژه اقتصادی و نظامی برای جلب حمایت بیشتر مردم، با هدف یاد شده سازگار نیست و از این رو، نه تنها مقتضای حکمت الهی نبوده، که با آن در تعارض است.^۱

انکار نبوت

در طول تاریخ و حتی در دنیای حاضر، کسانی بوده و هستند که بعثت انبیای الهی را انکار می‌کنند و نه تنها آن را غیر ضروری می‌دانند، بلکه به عدم وقوع آن باور دارند. از دید این گروه، در تاریخ بشر واقعه‌ای به عنوان «نبوت» رخ نداده است. از این رو، مناسب است نگاهی کوتاه به مبانی انکار بعثت انبیا داشته باشیم. در ابتدا، چنین می‌نماید که منکران پیامبران در دو گروه جای می‌گیرند.

الف) گروه اول کسانی‌اند که اساساً وجود خداوند را، به عنوان مبدأ آفرینش و خالق انسان، انکار می‌کنند. طبیعی است که چنین ملحدانی به بعثت انبیا معتقد نباشند؛ زیرا در نظر

۱. امروزه، در مباحث نوین کلامی، مسائلی مطرح شده است که با بحث حاضر، یعنی ضرورت بعثت پیامبران، ارتباط وثیقی دارد؛ از جمله می‌توان به بحث اهداف و کارکردهای دین، نیاز بشر به دین و قلمرو دین اشاره کرد. با این حال، همان‌گونه که در دیباچه اشاره کردیم، بنای کتاب حاضر بر پرداختن به مباحث جدید کلامی نبوده است.

آنان یکی از ارکان اصلی نبوت، یعنی وجود خداوندی که برانگیزاننده پیامبران و معلم آنان از طریق وحی است، مورد انکار است. از این رو، راه منطقی برخورد با این گروه آن است که ابتدا با آنان در زمینه خداشناسی احتجاج شود، زیرا تا آن مبنای استوار نگردد، این بنا (اعتقاد به بعثت پیامبران) متزلزل و بی اساس خواهد بود.

ب) گروه دوم به وجود خدا اعتقاد دارند، ولی اصل نبوت را انکار می کنند. این گروه نیز، با توجه به مبانی انکارشان، در دو دسته جای می گیرند: دسته نخست، با انگیزش غرایز و شهوات خویش و به قصد فرار از تکلیف و مسئولیت، از پذیرش نبوت شانه خالی می کنند، زیرا می دانند که سرسپردگی به دین و پیروی از پیامبر مسئولیت‌زا و تعهدآور است و محدودیت‌هایی را در زندگی آنان ایجاد می کند. بدیهی است که بحث و گفتگوی علمی با این گروه کارساز نیست؛ زیرا مشکل آنان از جای دیگری برمی خیزد. اما دسته دوم، به زعم خود، دلایلی بر انکار نبوت دارند و از این رو، بر متکلمان لازم است که به بررسی و نقد دلایل آنها پردازند.

دلایل منکران بعثت پیامبران

به منظور رعایت اختصار به سه دلیل از دلایل انکار نبوت اشاره می کنیم:^۱

۱. بعثت پیامبران کاری لغو و بیهوده است، زیرا آنچه که پیامبران به بشر عرضه می کنند (و محتوای وحی) یا موافق مدرکات و احکام عقلی است و یا با آن مخالفت دارد. در صورت نخست، عقل ما را از وجود پیامبری نیاز می کند و در صورت دوم، رد دعوت پیامبر ضرورت می یابد؛ زیرا هر آنچه مخالف عقل باشد، مردود است.^۲

در رد این استدلال می توان گفت: انحصار امور در دو دسته موافق عقل و مخالف عقل قابل قبول نیست، زیرا همان گونه که در دلیل اخیر ضرورت بعثت گفتیم، عقل در حوزه وسیعی از مسائل ملزم به سکوت است و تشخیص روشنی ندارد و وجود همین حوزه در ادراکات آدمی است که وجود وحی را ضرورت می بخشد. بنابراین، ما با مجموعه‌ای از

۱. فخر رازی، بحثی مفصل از ادله گوناگون انکار بعثت آورده است. ر.ک: المطالب العالیه من العلم الالهی،

ج ۸، صص ۹۲-۱۱.

۲. این استدلال، در غالب متون کلامی، به «براهمه» (از هندوان) نسبت داده شده است. برای ملاحظه تقریرهای مختلف این دلیل، ن.ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۹ و علامه حلی، کشف المراد،

ص ۳۷۵.

مسائل روبه‌رو هستیم که نه مخالف مدزکات عقل‌اند و نه موافق آن، بلکه خارج از حوزه ادراکات عقلی‌اند و وظیفه وحی آن است که خلأ شناخت بشر را در این مسائل، پُر کند. افزون بر این، اشمال وحی بر تعالیمی که عقل نیز، به صورت مستقل، آن را درک می‌کند، مستلزم لغویت نیست، زیرا تأیید دانسته‌های عقلی از سوی وحی سبب می‌شود که آدمی به صحت شناخت و داوری عقل خود اطمینان بیشتری یابد و احتمال خطای عقل را (در آن مواردی که به تأیید وحی رسیده است) منتفی بداند.

نکته سومی که می‌توان افزود، آن است که فواید بعثت پیامبران (همان‌گونه که قبلاً یادآور شدیم) منحصر در تعلیم نیست و از این رو، حتی اگر بپذیریم که بعثت انبیا دستاوردی در زمینه معرفت و آگاهی‌های بشر ندارد، فواید دیگر آن مانع از حکم به لغویت و عبث بودن آن است. ۲. هرچند بعثت پیامبران از سوی خداوند، امری ممکن است، اما هیچ دلیل قطعی بر وقوع این امر در دست نیست. به عبارت روشنتر، دلیل قاطعی بر پذیرش حقانیت کسانی که در طول تاریخ مدعی پیامبری از جانب خداوند بوده‌اند، نداریم.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در بیان بالا به صورت مستقیم بر نفی نبوت استدلال نمی‌شود، بلکه صرفاً ادعا می‌گردد که دلیلی بر وقوع بالفعل نبوت نداریم. از این رو، در پاسخ به این مدعا، کافی است دلیل یا شاهدی قطعی بر تحقق نبوت در تاریخ ارائه کنیم که این کار در بحث «راههای شناخت پیامبران» و «اثبات نبوت پیامبر اسلام (ص)» انجام خواهد شد.

۳. یکی از دلایل شایع بر انکار نبوت بر مبنایی استوار است که می‌توان آن را اصل «خود کفایی انسان در وصول به سعادت» نامید. بر اساس این اصل، انسانها با اتکا بر امکانات فردی و جمعی خود و با بهره‌گیری از تجربه تاریخی و عقل جمعی خود، می‌توانند (ولو در خلال زمانی طولانی) سرانجام راه هدایت و سعادت را، به صورت کامل دریابند و از طریق آزمون و خطابه کمال مطلوب خود نائل شوند. در این صورت، انسانها از نبوت بی‌نیازند و تحفه و ارمغان پیامبران را، خود با کوشش و تلاش به دست می‌آورند.

در پاسخ به پندار فوق باید گفت:

اولاً، حوزه کاربرد راههای معمول شناخت بشری (حس، تجربه و عقل) محدود است و آدمی، با اتکا بر امکانات معرفتی خود، از ادراک بسیاری از امور - بویژه اموری که در سعادت حقیقی او دخالت دارند - ناتوان است. بنابراین، انسان در شناخت جامع ابعاد مختلف سعادت

جمعی نیازمند است. از سوی دیگر، حفظ نظام اجتماعی شایسته، بدون وجود قوانین مناسب امکان ندارد و چنین قوانینی، جز از جانب پروردگار عالم وضع نمی‌شود. بنابراین، حکمت الهی اقتضا دارد که قوانینی برای حفظ نوع بشر و استمرار نظام اجتماعی وضع گردد و از طریق پیامبران الهی در اختیار مردم قرار گیرد.

۶. دلیل دیگر ضرورت بعثت انبیا بر اصل نیازمندی بشر به معارف و حیانی استوار است: کمال انسان در گرو گزینش راه درست است و این گزینش بدون شناخت صحیح ممکن نیست. راههای عمومی شناخت بشری (حس، تجربه، عقل...) هرچند مفیدند، اما کفایت نمی‌کنند. بنابراین، حکمت خداوند اقتضا دارد که از طریق وحی، حقایق لازم برای کمال انسان در اختیار او نهاده شود و این به معنای ضرورت بعثت انبیاست.

۷. بر شمردن هدایت انسانها به عنوان هدف بعثت پیامبران با گمراهی اکثر انسانها منافاتی ندارد، زیرا بهره‌مندی از هدایت انبیا، امری اختیاری است و با این واقعیت که گروهی از مردم، با سوء اختیار خویش، راه باطل را برگزینند، سازگار است.

۸. منکران نبوت، گروههای گوناگونی اند: الف) ملحدانی که به خدا ایمان ندارند؛ ب) کسانی که به انگیزه فرار از تکالیف و مسؤولیت‌های دینی، از پذیرش نبوت سر باز می‌زنند؛ ج) کسانی که با تمسک به برخی دلایل واهی، بعثت انبیا را امری لغوی یا غیر واقعی می‌دانند. با توجه به اهداف و غایات بعثت انبیا و نیازمندی انسان به پیامبران پاسخ‌استدلالات گروه اخیر روشن می‌شود.

راههای شناخت پیامبران (۱)

تا کنون روشن شد که حکمت الهی اقتضا دارد پیامبرانی از سوی خداوند برای هدایت مردم برانگیخته شوند تا از این رهگذر، زمینه لازم برای راهیابی انسانها به کمال و سعادت حقیقی خویش فراهم آید. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا اساساً راهی برای شناخت پیامبران حقیقی وجود دارد و اگر چنین است، آن راه کدام است؟ اهمیت این پرسش، با عنایت به این نکته روشنتر می‌شود که در طول تاریخ، مدعیان دروغین پیامبری کم نبوده‌اند و چه بسیار گمراهی‌هایی که در پی پیروی از چنین مدعیانی، در میان جوامع بشری، رواج یافته است؛ بویژه آنکه علی‌الاصول انگیزه‌های شخصی فراوانی (همچون شهرت‌طلبی، جاه‌طلبی و...) برای دستیابی به چنین مسندی وجود دارد.

در پاسخ به بخش نخست پرسش فوق باید گفت: حکمت الهی، همان‌گونه که مقتضی ارسال پیامبران است، اقتضا دارد که راه یا راههایی عمومی برای شناخت آنان وجود داشته باشد، زیرا در غیر این صورت، گروه زیادی از مردم در شناسایی پیامبران حقیقی ناکام می‌مانند و از هدایت الهی محروم می‌شوند و در نتیجه، بار دیگر با محذور «نقض غرض» روبه‌رو خواهیم بود. بنابراین، برای آنکه غرض از بعثت پیامبران نقض نشود، لازم است راهی برای بازشناسی پیامبران حقیقی از مدعیان دروغین نبوت وجود داشته باشد.

متکلمان اسلامی، در مجموع، سه راه عمده برای شناسایی پیامبران الهی ذکر کرده‌اند که

عبارت‌اند از:

اعجاز (۱) گواهی پیامبر دیگر (که نبوتش مسلم و پذیرفته است)؛ (۳) گواهی قطعی
 مجموعه‌ای از قراین و شواهد.

البته ظاهر سخن برخی از منسلمان آن است که تنه‌ایک راه برای شناسایی پیامبران وجود دارد و آن اعجاز (آوردن معجزه) است.^۱ با این حال، شاید مراد آنان این باشد که معجزه، بهترین و عمومی‌ترین راه اثبات صدق ادعای پیامبری است. اینک لازم است هر یک از راههای یادشده را به صورت جداگانه، مورد بررسی قرار دهیم.

راه اول: اعجاز

عمومی‌ترین راه شناخت پیامبران الهی اعجاز یا آوردن معجزه است. «اعجاز» به معنای «ناتوان ساختن» یا «اظهار ناتوانی» است. بنابراین، معجزه (که اسم فاعل از مصدر اعجاز است)^۲ به معنای امری است که سبب ناتوان ساختن می‌شود. چنین می‌نماید که نامگذاری معجزه به این واژه، از آن روست که ظهور معجزات با ناتوانی دیگران از ایجاد مانند آن همراه است.

تعریف معجزه

تعاریف متعددی از معجزه ارائه شده است که گاه، تفاوتی اندک در میانشان وجود دارد.^۳ برای ارائه تعریف نسبتاً کاملی از معجزه می‌توان گفت:

معجزه امری است خارق العاده که از جانب خداوند و به دست پیامبر صورت می‌پذیرد، در حالی که با ادعای پیامبری و تحدی همراه است و با مدعای پیامبر

۱. برای مثال، محقق لاهیجی می‌گوید: «بدان که طریق معرفت صدق دعوت نبوت، منحصر است در ظهور معجزه» (محقق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۹۳) و سپس بر انحصار اثبات مدعای نبوت در اعجاز استدلال می‌کند (همان، ص ۹۶). همچنین ظاهر عبارات متکلمانی که در این بحث به ذکر اعجاز اکتفا کرده به راه دیگری اشاره ننموده‌اند، آن است که راه شناخت انبیا را منحصر در اعجاز می‌دانند.

۲. «ة» در واژه معجزه، برای انتقال از معنای وصفی به معنای اسمی است (مانند «ة» در «حقیقة») و یا برای مبالغه است (مانند «علامه»): تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۱.

۳. «المعجز هو امرٌ خارقٌ للعادة مقرونٌ بالتحدي مع عدم المعارضه» (علامه حلی، مناهج اليقين فی اصول الدین، ص ۲۶۳). «المعجز هو الاتيان بأمرٍ خارقٍ للعادة مطابقةً للدعوى مقرونٍ بالتحدي، يتعذر علی الخلق الاتيان بمثله فی جنسه أو صفته» (السیوری، ارشاد الطالبین، ص ۳۰۶). «المعجزة ما قصد به اظهار صدق من ادعى أنه رسول الله» (جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۲۳).

مطابقت دارد و قابل تعلیم و تعلم نیست و دیگران، از انجام آن ناتوان‌اند.

این تعریف از عناصر گوناگونی تشکیل شده است که مناسب است درباره هر کدام توضیح مختصری داده شود:

۱. خرق عادت: اولین ویژگی معجزه خارق العاده بودن آن است، یعنی فرایند وقوع آن با نظام عادی جهان همخوانی ندارد. البته نباید از این نکته غفلت ورزید که بین «خرق عادت» و «امتناع عقلی» تفاوت است. می‌دانیم که عقل با تأمل در ماهیت برخی امور، به امتناع آن حکم می‌کند و وقوع آن را محال می‌شمارد؛ برای مثال، «اجتماع نقیضین» یا «تقدم وجود معلول بر وجود علت» در نزد عقل محال شمرده می‌شود و همان‌گونه که در بحث قدرت الهی گفتیم^۱ بسیاری از فیلسوفان و متکلمان بر این اعتقادند که محالات عقلی از حوزه قدرت الهی بیرون‌اند، یعنی اساساً قابلیت وجود یافتن ندارند. اما حادثه «خرق العاده» حادثه‌ای است که، فی حد نفسه، ممکن الوقوع است، اما از طریق اسباب و علل عادی محقق نمی‌شود.^۲

برای نمونه، عقل هیچ یک از معجزاتی مانند «شکافته شدن دریا» یا «شفا یافتن بیمار» بدون استفاده از دارو یا درمانهای خاص پزشکی یا «دو نیم شدن (انشقاق) ماه» را ممتنع نمی‌داند، بلکه این حوادث صرفاً با روال عادی و معمول حوادث طبیعی ناسازگارند و از این رو، تنها باید به خارق العاده بودن آنها گردن نهاد. در ادامه بحث، توضیح بیشتری در این باب خواهیم داد.

۲. همراهی با ادعای پیامبری: دومین ویژگی معجزه آن است که با ادعای پیامبری از سوی شخصی که آن را اظهار می‌دارد، همراه باشد. با این ویژگی، کرامات اولیا از تعریف معجزه خارج می‌شود. در این باره نیز در ادامه توضیح بیشتری خواهیم داد.

۳. تحدی: شرط سوم معجزه آن است که با تحدی همراه باشد. مقصود از تحدی آن است که شخص مدعی پیامبری، از طریق اظهار معجزه، مخالفان خود را به مقابله و مبارزه دعوت کند و از آنان بخواهد که امری همانند با آنچه او آورده است، بیاورند. به اعتقاد برخی از متکلمان، این شرط شامل دو امر است: الف) دعوت مخالفان به مبارزه و آوردن مثل آن چیزی که به عنوان معجزه و برای اثبات صدق مدعای خویش ارائه داده است؛ ب) ناتوان ساختن مخالفان

۱. رک: جلد اول این مجموعه، صص ۲۴۰-۲۴۲.

۲. از این رو، گاه معجزه را «محال عادی» می‌گویند.

از آوردن مثل آنچه که او آورده است.^۱ به این ترتیب، ویژگی سوم آن چیزی است که وجه نام‌گذاری «معجزه» را روشن می‌سازد.

شایان ذکر است که تصریح زبانی پیامبر به تحدی ضرورتی ندارد، بلکه دلالت شواهد و قراین کفایت می‌کند.^۲

۴. مطابقت با قصد و ادعا: ویژگی دیگر معجزه آن است که باید با قصد و ادعای شخصی که مدعی آوردن معجزه است، هماهنگ باشد. برای مثال، فرض کنیم شخص مدعی پیامبری بگوید که برای اثبات صدق مدعای خود، قصد دارد شخص کوری را شفا دهد، اما پس از این سخن شخص مزبور شنوایی خود را نیز از دست دهد! در این صورت، هرچند حادثه‌ای که رخ داده است (گر شدن آن شخص) امری خارق‌العاده و خارج از نظام معمول عالم است، ولی چون با قصد و ادعای شخص مدعی مخالف است، معجزه به شمار نمی‌آید.^۳

۵. قابل‌تعلیم و تعلم نباشد: معجزه کاری است که قدرت انجام آن از طریق آموختن (تعلیم و تعلم) و تمرین حاصل نمی‌شود، بر خلاف اموری مانند سحر و جادو و کارهای مرتاضان که از این طریق قابل اکتساب است.

۶. قابل معارضه نباشد: این قید بیانگر تفاوت معجزه با اموری مانند سحر و شعبده‌بازی و کارهای مرتاضان است، چرا که این امور هرچند خارق‌العاده‌اند، ولی قابل معارضه‌اند، زیرا چه بسا عمل یک ساحر یا شعبده‌باز یا مرتاض از سوی یکی از هم‌صنفان خود خنثی می‌شود. برای مثال، مرتاضی از طریق تأثیر خارق‌العاده خود قطاری را متوقف می‌کند، اما مرتاض دیگری، که از همان مرتبه ریاضت (یا بالاتر) برخوردار است، عمل او را خنثی می‌کند و قطار را به حرکت می‌اندازد.^۴

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۲.

۲. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۲۴.

۳. در تاریخ آمده است که مسیلمه کذاب مدعی نبوت گردید و مدعی شد که معجزه او آن است که پس از انداختن آب دهان در چاه کم آب، بر آب آن چاه افزوده خواهد شد، اما پس از انداختن آب دهان، چاه مزبور کاملاً خشک گردید! البته، برخی متکلمان درباره امکان چنین واقعه‌ای بحث کرده‌اند که در متن به آن اشاره خواهیم کرد.

۴. بدیهی است که اگر قید «تحدی» را شامل «عدم معارضه دیگران» بدانیم، دیگر از ذکر قید اخیر بی‌نیاز خواهیم شد.

بنابراین، ویژگی دیگر معجزه آن است که امری ما فوق بشری است و دیگران قادر به خنثی کردن اثر آن یا انجام کاری مشابه آن نیستند.
به این ترتیب، تعریف بالا، متضمن چند ویژگی (شرط یا قید) برای معجزه است که عبارت‌اند از: (۱) خارق‌العاده بودن؛ (۲) همراهی با ادعای پیامبری؛ (۳) همراهی با تحدی؛ (۴) مطابقت با قصد؛ (۵) قابل‌تعلیم و تعلم نبودن و (۶) قابل‌معارضه نبودن.

چند نکته

در پایان بحث از معنای اصطلاحی معجزه، تذکر چند نکته سودمند است:

۱. ضرورتی ندارد که معجزه همواره از سنخ ایجاد یک امر وجودی باشد، بلکه گاه ممکن است اعجاز از طریق از بین بردن امری باشد که بر طبق عادت، موجود است. تبدیل عصا به مار از نوع اول و سرد شدن آتش و سلب حرارت از آن، از نوع دوم است.^۱
۲. برخی از متکلمان اسلامی قیود و شروط دیگری را برای معجزه بر شمرده‌اند که چندان ضروری به نظر نمی‌رسند. برای مثال گفته شده است که معجزه باید بلافاصله (یا با فاصله کمی) پس از تصمیم مدعی بر اظهار آن محقق گردد.^۲ همچنین، گفته شده است که اظهار معجزه باید در زمان تکلیف و پیش از فرا رسیدن مقدمات رستخیز (که به آن «اشراط الساعة»^۳ می‌گویند) باشد، زیرا با فرا رسیدن آن، نظام عادی عالم در هم می‌ریزد و امور خارق‌العاده فراوانی رخ می‌دهند که غرض از وقوع آنها تصدیق پیامبران نیست.
۳. در نظر برخی متکلمان، «عدم امکان معارضه با معجزه» به همان امتی اختصاص دارد که پیامبر برای آنان مبعوث شده است. برخی نیز بر این باورند که عدم امکان معارضه به زمان پیامبر اختصاص دارد. بر اساس این دیدگاه، اگر شخصی مدتها پس از ظهور پیامبری بتواند

۱. محقق طوسی با نظر به این تعمیم، در تعریف معجزه می‌گوید: هو ثبوت ما لیس بمعتاد او نفی ما هو معتاد (علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۷).

۲. طرح این قید در تعریف معجزه، اشکالی را دربارهٔ اعجاز از طریق اخبار غیبی دامن زده است، زیرا در این موارد گاه ممکن است آنچه را که پیامبر از واقع شدن آن خبر می‌دهد، مدتها پس از اخبار او واقع شود (مانند آنکه پیامبر بگوید صد سال دیگر فلان حادثه واقع خواهد شد). در پاسخ به این اشکال گفته شده است که در این موارد، همان خبر دادن پیامبر معجزه است نه وقوع متعلق آن و آنچه که در آینده واقع می‌شود، علم به اعجاز است نه خود اعجاز؛ جرجانی، شرح المواقف، ص ۲۲۷.

۳. در بحث معاد دربارهٔ «اشراط الساعة» توضیح خواهیم داد.

کاری همانند معجزه او انجام دهد، این امر با اعجاز آن معجزه منافاتی نخواهد داشت، زیرا کار آن پیامبر در زمان خودش خارق العاده و معجزه بوده است.

کرامت و ارهاص

برای روشنتر شدن معنای اصطلاحی معجزه در نظر متکلمان، لازم است با دو اصطلاح «کرامت» و «ارهاص» آشنا شویم و تفاوت آن دو را با معجزه، بدانیم.

در اصطلاح متکلمان، کرامت امری است که تمام ویژگی‌های معجزه را دارد، جز آنکه با ادعای نبوت همراه نیست. بر این اساس، امور خارق العاده‌ای که از سوی اوصیای پیامبران و اولیای الهی اظهار می‌گردد و افراد دیگر از انجام آن ناتوان‌اند، از کرامات به شمار می‌آید.^۱ برای مثال، مهیا شدن طعام آسمانی برای مریم (ع) نوعی کرامت است.^۲

مقصود از ارهاص نیز امور خارق العاده‌ای است که در جهت تثبیت نبوت یک پیامبر، قبل از بعثت او به وقوع می‌پیوندد.^۳ بر این اساس، حوادث خارق العاده‌ای که در زمان تولد پیامبر اکرم (ص) یا کودکی آن حضرت اتفاق افتاده است، نمونه‌هایی از ارهاص‌اند.

اعجاز و قانون علیت

گاه چنین پنداشته می‌شود که وقوع معجزات و امور خارق العاده ناقض اصل علیت است و اعتقاد به اعجاز با قبول عمومیت اصل علیت سازگاری ندارد. این پندار سبب شده است که گروهی منکر وقوع معجزات گردند.

در رد پندار فوق، اجمالاً می‌توان گفت آنچه مسلم است، معجزات از طریق علل طبیعی و عادی موجود در عالم پدید نمی‌آیند، زیرا در غیر این صورت دیگر امور خارق العاده نخواهند

۱. گروهی از معتزله ادله‌ای بر امتناع ظهور کرامات به دست اولیای الهی اقامه کرده‌اند. برای مطالعه ادله آنان و نقد آن ر.ک: علامه حلی، کشف المراد، صص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۲. آل عمران: ۳۷

۳. واژه «ارهاص» به معنای «تأسیس» است و وجه تسمیه این امور به ارهاص آن است که به تأسیس ارکان نبوت یک پیامبر کمک می‌کند. گروهی از متکلمان «ارهاص» را نوعی کرامت می‌دانند؛ زیرا پیامبران الهی، قبل از بعثت، از اولیای خداوندند. برای توضیح بیشتر رابطه کرامت و ارهاص، ن.ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ص ۱۳.

بود. اما این مطلب لزوماً به معنای آن نیست که معجزه، پدیده‌ای بدون علت باشد، زیرا این امکان هست که معجزه از طریق عللی صورت پذیرد که برای ما ناشناخته است و در حیطه تجربه و ادراک ما قرار نمی‌گیرد. بنابراین، ممکن است شفای یک بیمار (که بر حسب اطلاعات محدود ما لا علاج است) یا بیرون جستن آب از میان سنگهای سخت، دارای علل خاصی باشند که برای ما ناشناخته‌اند و خداوند سبحان، برای اثبات حقانیت پیامبران خویش و اتمام حجت بر مردم، این امور را از طریق علل ناشناخته آن ایجاد می‌کند. به این ترتیب، روشن می‌شود که وقوع معجزه قانون علیت را که یک قانون عقلی و استثنایناپذیر است، نقض نمی‌کند؛ بلکه صرفاً ناقض روال عادی و شناخته شده طبیعت است، در حالی که در قلمرو اصل علیت قرار دارد.^۱

از اینجا روشن می‌شود که وقوع معجزه با ستهای عام الهی تعارضی ندارد، بلکه خود سستی است که در مجرای خاص خود جریان می‌یابد.

فاعل معجزه کیست؟

تاکنون روشن شد که معجزه امری خارق‌العاده است که پیامبران آن را همراه با ادعای نبوت و تحدی عرضه می‌دارد تا گواه روشنی بر صدق مدعای او باشد. در اینجا ممکن است پرسشی به ذهن خطور کند: آیا خداوند است که به دنبال خواست و دعای پیامبر، معجزه را ایجاد می‌کند یا آنکه پیامبر، به دلیل مقامات معنوی خود، به ایجاد آن مبادرت می‌ورزد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که نفس پیامبر و مقامات روحی و معنوی او در ایجاد معجزه تأثیر می‌گذارد، اما این تأثیر در حوزه مشیت و اذن خاص خداوند قرار دارد. از این رو، می‌توان ایجاد معجزه را از یک جهت، به پیامبر و از جهت دیگر، به خدا نسبت داد. مؤید این مطلب، آیات فراوانی است که در آن، آوردن معجزه به پیامبران نسبت داده شده و در همان حال، از اذن الهی سخن گفته شده است:

۱. بر اساس دیدگاه‌های عمیق فلسفه اسلامی در علیت، علل مادی و طبیعی هیچ‌گاه «علت تامه» نیستند؛ بلکه «علل اعدادی»‌اند که وجهی برای انحصار آنها نیست؛ یعنی، یک پدیده ممکن است علل اعدادی بدیلی داشته باشد که جانشین یکدیگر می‌شوند. برای مطالعه توضیح فلسفی سازگاری وقوع معجزات با قانون علیت، ن. ک: محمد تقی مصباح، راهنماشناسی، صص ۲۱۷-۲۲۵.

وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُسَبِّرُ الْأَكْمَةَ
وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي... (مانده: ۱۱۰)

و آنگاه که به اذن من، از گل، [چیزی] به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی، و
به اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور مادرزاد و سپس را به اذن من شفا می‌دادی، و آنگاه که
مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی...

در این آیه، معجزاتی مانند دمیدن نفخه حیات‌بخش در پرنده‌گان ساخته‌شده از گل، شفای
بیماران و احیای مردگان به عیسی نسبت داده شده است، اما برای آنکه گمان استقلال او در این
امور پیش نیاید، خداوند در هر مورد بر دخالت و تأثیر اذن خاص خویش تأکید می‌ورزد.^۱

دلالت معجزه بر صدق مدعای پیامبری

پس از روشن شدن مفهوم معجزه، این پرسش مطرح می‌شود که وقوع معجزه چگونه صادق
بودن شخصی را که ادعای پیامبری از سوی خداوند دارد، ثابت می‌کند؟ به دیگر سخن،
چگونه می‌توان از اظهار معجزه از سوی مدعی نبوت، به این مطلب پی برد که او حقیقتاً از
جانب خداوند برانگیخته شده و دارای سفارت الهی است؟

در پاسخ به این پرسش، ممکن است در نگاه نخست چنین تصور شود که مدلول معجزه بیش
از این نیست که آورنده آن با ماورای طبیعت در ارتباط است، اما دلالت منطقی بر پیامبر بودن وی
ندارد. در نتیجه، باید گفت که وقوع معجزه دلیل عقلی و منطقی بر پیامبر بودن آورنده آن نیست.
حق آن است که پاسخ بالا، برداشتی سطحی و عجولانه است، زیرا با ضمیمه کردن چند
مقدمه می‌توان دلالت منطقی معجزه را بر صدق مدعای پیامبری آورنده آن آشکار ساخت:

الف) خداوند حکیم است و نقض غرض از سوی حکیم، ممتنع است؛

ب) غرض خداوند از آفرینش انسانها دست‌یابی آنان به هدایت و سعادت است؛

ج) ظهور معجزه از سوی یک انسان سبب می‌شود که شمار فراوانی از مردم از او پیروی
کنند. بنابراین، اگر پیامبر دروغین قادر بر اظهار معجزه باشد، گروه زیادی از مردم از راه

۱. برای مطالعه شرح مفصلی از این بحث، ن. ک: جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، صص ۷۵-۸۱. شایان ذکر است که در برخی معجزات مانند نزول قرآن، پیامبر هیچ نقش فاعلی
ندارد و صرفاً پذیرای معجزه است.

راست گمراه و از سعادت حقیقی بی نصیب خواهند شد.

د) اگر خداوند به مدعیان دروغین پیامبری قدرت اظهار معجزه ببخشد، موجب گمراهی و شقاوت گروهی از مردم خواهد شد و این، نقض غرض خداوند از خلقت آنهاست و چون خداوند حکیم است و نقض غرض از سوی او ممکن نیست، امکان ندارد چنین قدرتی به مدعی دروغین نبوت اعطا کند. بنابراین، حکمت خداوند مقتضی آن است که از ظهور معجزه به دست شخصی که به دروغ مدعی پیامبری است، جلوگیری کند.

به این ترتیب، روشن می شود که وقوع معجزه دلالتی قطعی و عقلی بر پیامبر بودن آورنده آن دارد، زیرا اگر او پیامبری دروغین بود، قطعاً بر اظهار معجزه توانا نمی گشت. با تطبیق این اصل کلی بر موارد خاص، می توان نبوت شخصی را که مدعی خویش را با اعجاز همراه ساخته است، با دلیل قاطع عقلی، ثابت کرد.^۱

به عنوان مثال، فرض کنیم در بارگاه پادشاهی حکیم، شخصی رو به حاضران کند و مدعی شود که من نماینده خاص فرمانروا برای شما هستم و آنگاه که مردم طلب دلیل و حجت کنند، بگوید: حجت من آن است که پادشاه، اکنون برخلاف عادت معمول خویش، سه بار از تخت خویش برخیزد و دوباره بنشیند و پادشاه که سخن او را شنیده است، بی درنگ این کار را انجام دهد. بدیهی است که انجام این کار از سوی پادشاه، دلیل روشن و قاطعی بر صداقت آن شخص و درستی مدعی او خواهد بود.

به این ترتیب، روشن می شود که هرچند نفس وقوع معجزه، به مثابه یک حادثه خارجی و عینی، دلالت بی واسطه‌ای بر صدق مدعی پیامبر ندارد، ولی عقل با ضمیمه کردن چند مقدمه دیگر، دلیل قاطعی بر این مطلب ترتیب می دهد.

اعجاز و تواتر

اگر شخصی شاهد آوردن معجزه از سوی مدعی باشد، در صورت احراز شرایط یاد شده، به صدق او اطمینان می یابد و حقانیت وی را تصدیق می کند و خداوند نیز، از این طریق، حجت را بر او تمام می کند. اما کسانی که شاهد عینی وقوع معجزه نیستند، چگونه می توانند به

۱. این تطبیق را می توان در قالب یک قیاس منطقی تنظیم کرد: این شخص آورنده معجزه است (مقدمه اول)؛ هرکس معجزه‌ای بیاورد، در ادعای پیامبری صادق است (مقدمه دوم). بنابراین، این شخص در ادعای پیامبری صادق است (نتیجه).

حقانیت آورنده آن اطمینان یابند؟

در پاسخ به این سؤال گفته می‌شود که وقوع معجزه برای حاضران از طریق مشاهده حسی و برای غایبان، از طریق تواتر ثابت می‌گردد. مقصود از تواتر آن است که گروهی وقوع معجزه را برای انسان نقل کنند و شرایط کمی (تعداد آنان) و کیفی (دقت و آگاهی آنان) در این نقل به گونه‌ای باشد که انسان به وقوع معجزه یقین کند و هیچ تردیدی در آن نداشته باشد.^۱

بنابراین، راه احراز وقوع معجزه برای کسانی که شاهد عینی وقوع آن نیستند، بسته نیست، بلکه این گروه می‌توانند از طریق نقل متواتر از وقوع آن مطمئن گردند.

البته، این امکان وجود دارد که گروهی از امت یک پیامبر، نه به نحو بی واسطه شاهد اعجاز او باشند و نه از طریق تواتر به وقوع آن آگاهی یابند (و از راههای دیگر نیز موفق به شناسایی حقانیت او نشوند). بدیهی است که این گروه در نپذیرفتن دعوت آن پیامبر معذورند، زیرا حجت الهی بر آنان تمام نگشته است.

اعجاز در قرآن

واژه «معجزه» به معنای مصطلح آن، در قرآن به کار نرفته و به جای آن، از واژه «آیه»، «بینه» یا «آیه بینة» و «برهان» استفاده شده است. گفتنی است که این واژه‌ها در قرآن، در معانی دیگری نیز به کار رفته‌اند، اما یکی از معانی آنها همان معجزه است. با توجه به معانی لغوی واژه‌های آیه (= نشانه)، بینه (= روشن) و برهان (= دلیل روشن) معلوم می‌شود که از دید قرآن، معجزات پیامبران نشانه‌ای خاص و دلیلی روشن بر سفارت الهی آنان است که اگر با دیده انصاف و از سر حق جویی در آن نگریسته شود، مجالی برای شک و تردید نمی‌ماند:

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ (هود: ۶۴)

وای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما نشانه‌ای شگرف است.

قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ (اعراف: ۷۳)

در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است. این، ماده شتر خدا

۱. بسیاری از آگاهی‌های یقینی ما از راه تواتر به دست می‌آید. مثال مشهور این نوع آگاهی، وقوف ما بر وجود شهرها و کشورهای است که هرگز آن را ندیده‌ایم، ولی بر اثر شهادت شاهدانی که به نحو متواتر از وجود چنین مکانهایی خبر می‌دهند، به وجود آنها یقین می‌کنیم. در مباحث علم اصول گفته می‌شود که «خبر متواتر» یقین‌آور است و هیچ‌کس در حجیت آن تردید ندارد.

برای شماست که نشانه‌ای است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ (اسراء: ۱۰۱)

و در حقیقت، ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم.

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ... * اسئلك يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير سوء... فذالك برهانان من

رَبِّكَ إِلَي فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ (قصص: ۳۱ و ۳۲)

و [فرمود] «عصای خود را بیفکن»... «دست خود را به گریبان بپرتا سپید و بی‌گزند

بیرون آید»... این دو [نشانه] دو دلیل روشن از جانب پروردگار توست.

چنین می‌نماید که قرآن کریم، با انتخاب چنین عناوینی، بر این ویژگی معجزات که به روشنی بر صدق مدعی پیامبران الهی و ارتباط خاص و ماورای طبیعی آنان با خداوند، گواهی می‌دهند، تأکید ورزیده و ویژگی دیگر معجزات را، یعنی ناتوانی و عجز دیگران از اظهار آن، به طریقی دیگر بیان کرده است. اما متکلمان با به کار بردن واژه‌های «اعجاز» و «معجزه» بیشتر بر ویژگی دوم تأکید کرده‌اند.

برخورد مردم با معجزات

قرآن بیان می‌دارد که پس از آغاز دعوت پیامبران، مردم از آنان حجت و دلیلی بر صدق مدعیان طلب می‌کردند:

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (شعراء: ۱۵۴)

تو جز بشری مانند ما نیستی. اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور.

و گاه نیز، پیامبران خود در ارائه معجزات پیشقدم می‌شدند:

وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ

الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ (آل عمران: ۴۹)

و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد، که او به آنان می‌گوید: «در

حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام؛ من از گل برای شما

[چیزی] به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم.

اما آنها، در برخورد با معجزات پیامبران، دو واکنش متفاوت نشان می‌دادند: گروهی که به

دنبال حق بودند، بی‌درنگ به پیامبران الهی ایمان می‌آوردند و بر رسالت او گردن می‌نهادند.

نمونه بارز این حقیابی را در داستان ساحرانی که به ترغیب فرعون برای پاسخ‌گویی به تحدی موسی (ع) و معارضه با اعجاز او اقدام ورزیدند، می‌یابیم:

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا... * فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ
وَمُوسَى (طه: ۶۹ و ۷۰)

و [به موسی گفتیم]: آنچه در دست راست داری بینداز تا هرچه را [ساحران] ساخته‌اند بیلعد... پس ساحران [پس از مشاهده معجزه موسی] به سجده درافتادند. گفتند: «به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم».

اما لجوجان خیره‌سر و مستکبران حق‌گریز، از اعتراف به حقانیت پیامبران اجتناب می‌ورزیدند. قرآن، به صراحت اعلام می‌دارد که برخی از ایشان چنان‌اند که در مقابل هیچ آیت و معجزه‌ای سر تسلیم فرود نمی‌آورند:

وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا (انعام: ۲۵)

و اگر هر معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند.

مخالفتان انبیای الهی، که خود را از مقابله با معجزات ناتوان می‌دیدند، دست به فریبکاری می‌زدند و معجزات را نوعی سحر و جادو معرفی می‌کردند:

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (اعراف: ۱۳۲)

و گفتند: هرگونه پدیده شگرفی که به وسیله آن ما را افسون کنی برای ما بیاوری، ما به تو ایمان آورنده نیستیم.

قرآن کریم در آیات متعددی به معجزات پیامبران اشاره کرده است: سرد شدن آتش بر ابراهیم (ع)^۱، معجزات نه‌گانه موسی (ع)^۲، از جمله ید بیضا، تبدیل عصا به مار و شکافته شدن دریا،^۳ احیای مردگان و شفای بیماران لاعلاج به دست عیسی (ع)^۴ و ارائه قرآن توسط پیامبر (ص)، نمونه‌هایی از معجزات خارق‌العاده‌ای است که قرآن کریم بر وقوع آن گواهی

۱. قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ انبیاء: ۶۹

۲. وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ؛ اسراء: ۱۰۱، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفْضَلَاتٍ؛ اعراف: ۱۳۳

۳. فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ؛ شعراء: ۶۳

۴. وَأُبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ آل عمران: ۴۹

می‌دهد. دلالت این آیات بر وقوع معجزات، به مثابه حوادثی خارق‌العاده و نشانه‌هایی بر حقانیت پیامبران، چنان روشن است که هیچ مجالی برای تردید یا تأویل باقی نمی‌ماند.

تنوع معجزات

نکته دیگری که از آیات قرآن به دست می‌آید، آن است که معجزات همه پیامبران از یک سنخ نبوده است، بلکه برخی انبیا معجزات خاصی داشته‌اند. بر اساس یک رأی رایج، علت اصلی این تنوع و اختلاف، رعایت خصوصیات فرهنگی و اجتماعی امتی است که پیامبر در میان آنان مبعوث می‌گردد. از این رو، ملاحظه می‌کنیم که با توجه به رواج جادوگری در زمان موسی (ع)، معجزات آن حضرت، به حسب هیأت ظاهری آن، مشابه سحر ساحران بوده است تا اولاً، توجه مردم به راحتی به سوی آن جلب گردد و ثانیاً، با غلبه بر جادوی جادوگران، حقانیت آن با وضوح بیشتری آشکار شود. در مورد تناسب معجزات عیسی (ع) با رشد دانش پزشکی در زمان او و تناسب اعجاز بیانی و ادبی قرآن با رشد ادبیات و شعر و شاعری در زمان پیامبر اسلام (ص) نیز همین مطلب جاری است.

اعجاز در روایات اسلامی

بر خلاف قرآن، واژه معجزه در برخی روایات وارد شده است. برای مثال، شخصی از امام صادق (ع) پرسید:

لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمَعْجِزَةَ؟
به چه دلیل خداوند به پیامبران و رسولانش و به شما معجزه عطا کرد؟

امام پاسخ داد:

لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَ الْمَعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَ حُجْبَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ وَ كِذْبُ الْكَاذِبِ^۱

برای آنکه دلیلی بر صدق آن کسی که آن را آورده است، باشد و معجزه نشانه‌ای است که خداوند تنها به پیامبران و رسولان و حجت‌های خویش [اوصیای پیامبران] می‌دهد تا صدق [مدعای] صادق و کذب [مدعای] کاذب بر ملا شود.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۱، ح ۲

از ظاهر سؤال سائل و پاسخ امام(ع) روشن می‌شود که می‌توان معجزه را در معنای عامتری به کار برد که در این معنا، علاوه بر معجزات پیامبران، کرامات اوصیای پیامبران و امامان معصوم(ع) را نیز - که با تحدی و ادعای وصایت و امامت همراه باشد - شامل می‌گردد.

تعاریف و اصطلاحات

معجزه تحدی کرامت ارهاص تواتر

چکیده مطالب

۱. حکمت الهی، همان‌گونه که مقتضی بعثت انبیاست، اقتضا دارد که راه یا راههایی برای شناخت پیامبران حقیقی از مدعیان دروغین نبوت در دست باشد، زیرا در غیر این صورت، گروه زیادی از مردم در شناسایی پیامبران حقیقی ناکام مانده، از هدایت الهی محروم می‌شوند و این، نقض غرض بعثت است.
۲. عمومی‌ترین راه تمیز پیامبران الهی از مدعیان دروغین، اعجاز است. معجزه امری خارق‌العاده است که از جانب خداوند و به دست پیامبر صورت می‌پذیرد، در حالی که با ادعای پیامبری و تحدی همراه است و با مدعا و مقصود پیامبر مطابقت دارد و قابل تعلیم و تعلم نیست و دیگران از انجام آن ناتوان‌اند.
۳. خارق‌العاده بودن معجزه، به معنای امتناع عقلی آن نیست؛ معجزه امری ممکن‌الوقوع است ولی از طریق اسباب و علل عادی محقق نمی‌شود.
۴. معجزه با تحدی همراه است؛ یعنی پیامبر با آوردن معجزه، دیگران را به معارضه می‌طلبد. همچنین معجزه با آنچه که پیامبر قصد آوردن آن را می‌کند و مدعی اظهار آن است، مطابقت دارد.
۵. معجزه از طریق تعلیم و تعلم قابل انتقال نیست و بشر عادی توان مقابله با آن را ندارد. تفاوت اصلی اعجاز با سحر و شعبده و کارهای مرتاضان در همین جا نهفته است.
۶. کرامت، دارای ویژگی‌های معجزه - مانند خارق‌العاده بودن، عجز دیگران از معارضه، قابل تعلیم و تعلم نبودن - است با این تفاوت که با ادعای پیامبری همراه نیست. مقصود از ارهاص، امور خارق‌العاده‌ای است که قبل از بعثت پیامبر و در جهت تأسیس ارکان نبوت او به وقوع می‌پیوندد.
۷. تعالی نفسانی و مقامات روحانی پیامبر در ایجاد معجزه تأثیر دارند و با این حال، این تأثیر منوط بر مشیت و اذن خاص خداوند است. بنابراین، از یک جهت می‌توان ایجاد معجزه را

به پیامبر و از جهت دیگر، به خداوند نسبت داد.

۸. اعجاز با قانون علیت ناسازگار نیست، بلکه معجزه نیز، مانند هر پدیده دیگری، علل خاص خود را دارد که از حوزه علل شناخته شده و عادی خارج‌اند. از این رو اعجاز، استثنایی برای روال عادی و مانوس طبیعت، یا قانون علیت، نیست.

۹. با توجه به این حقیقت که اذن خداوند به آوردن معجزه از سوی مدعی دروغین نبوت، سبب گمراهی بسیاری از مردم شده، نقض غرض از بعثت پیامبران را به دنبال دارد، معلوم می‌شود که اظهار معجزه از سوی یک شخص دلیل عقلی قاطعی بر صدق مدعی اوست.

۱۰. تشخیص معجزه برای حاضران از طریق مشاهده حسی و برای غایبان از طریق نقل متواتر حاصل می‌گردد.

۱۱. در قرآن کریم، از واژه «معجزه» و «اعجاز» به معنای مصطلح آن، اثری نیست؛ بلکه قرآن از تعبیر «آیه»، «بینه» و «برهان» برای اشاره به معجزات پیامبران استفاده کرده است. استعمال این الفاظ اشاره لطیفی به دلالت روشن معجزات بر صدق مدعی پیامبران دارد.

۱۲. قرآن به پاره‌ای معجزات انبیا، مانند سرد شدن آتش بر ابراهیم(ع)، عصا و ید بیضای موسی(ع)، احیای مردگان و شفای بیماران لاعلاج از سوی عیسی(ع) و عرضه قرآن از سوی پیامبر اسلام(ص) اشاره کرده است.

۱۳. از قرآن استفاده می‌شود که انبیای الهی دارای معجزات متنوعی بوده‌اند. یکی از علل این تنوع، تناسب با مختصات فرهنگی-اجتماعی امتهای گوناگون است؛ ظاهراً رواج سحر و جادو در زمان موسی(ع) و اهمیت طبابت در زمان عیسی(ع) و شیوع شاعری و ادب‌ورزی در زمان پیامبر(ص) در تعیین نوع معجزات آنان مؤثر بوده است.

راههای شناخت پیامبران (۲)

گفتیم که برای بازشناسی پیامبران حقیقی از مدعیان دروغین نبوت سه راه عمده وجود دارد. در فصل پیش به بررسی راه نخست، یعنی اعجاز، پرداختیم. در این قسمت راههای دیگر شناخت پیامبران را از نظر می‌گذرانیم:

راه دوم: گواهی پیامبری دیگر

راه دیگر شناخت حقانیت کسی که مدعی پیامبری است، آن است که یکی از پیامبران الهی بر صدق مدعی او گواهی دهد و سفارت الهی او را تأیید نماید؛ زیرا (همان‌گونه که در بحث ویژگی‌های پیامبران خواهد آمد) همه پیامبران الهی از مقام عصمت برخوردارند و یکی از مراتب آن، عصمت از هرگونه گناه و خطاست. بر این اساس، درباره شهادت و گواهی پیامبران نه احتمال خطا وجود دارد و نه احتمال کذب و دروغ؛ بلکه شهادت آنان عین واقعیت است.

بنابراین، اگر پیامبری که از مقام عصمت برخوردار است، بر پیامبری شخص دیگری گواهی دهد، گواهی او دلیل قطعی و تردیدناپذیری بر آن است که شخص دوم نیز از سوی خداوند برانگیخته شده، مأموریتی الهی دارد.

البته اعتبار این راه وابسته به وجود دو شرط است: اول آنکه، گواهی پیامبر مزبور از طریقی معتبر به ما رسیده باشد (مانند آنکه خود ما، بدون هیچ واسطه‌ای، شهادت و گواهی

پیامبر را شنیده باشیم یا گواهی او به صورت متواتر برای ما بازگو شده باشد). شرط دوم آن است که اوصاف و نشانه‌های شخصی که به پیامبری او گواهی داده شده است بر شخص مدعی پیامبری (که در صدد تشخیص صدق یا کذب او هستیم) به روشنی تطبیق کند.

چنین می‌نماید که با فراهم بودن شروط بالا، این راه می‌تواند دلیلی قطعی بر نبوت باشد. همان‌گونه در بحث نبوت خاصه خواهیم گفت، پیامبری رسول اکرم (ص) افزون بر راه اعجاز، از این راه نیز قابل اثبات است. البته، این راه از عمومیت راه اعجاز برخوردار نیست، بویژه آنکه در مورد نخستین پیامبر از سلسله انبیا، کارآیی ندارد.

ناگفته نماند که هرچند در این دلیل، بر گواهی پیامبر تأکید شده است، اما اختصاصی به این مورد ندارد، بلکه موارد مشابهی را نیز - مانند گواهی انسان معصومی که پیامبر نیست یا گواهی کتابی آسمانی که الهی بودن آن مسلم است - شامل می‌گردد. بنابراین، اگر یکی از امامان معصوم (ع) بر پیامبر بودن شخصیتی در تاریخ گواهی دهد، نبوت آن شخص، به دلیل قطعی، ثابت می‌گردد.

راه سوم: گواهی قراین و شواهد

راه دیگر بازشناختن پیامبران حقیقی از مدعیان دروغین پیامبری آن است که انسان با نظر به مجموعه‌ای از قراین و شواهد به حقانیت یک پیامبر یقین پیدا کند و به طور قطعی دریابد که او فرستاده خداوند است. این قراین و شواهد، هر یک به تنهایی موجب ایجاد ظن به صدق پیامبر می‌گردد، اما همراهی آنها با یکدیگر، ظن یاد شده را چنان تقویت می‌کند که دیگر هیچ جایی برای احتمال مخالف باقی نمی‌ماند.

شایان ذکر است که روش گردآوری شواهد و قراین یکی از روشهای عقلایی و رایج بشری برای دستیابی به واقعیت‌هاست. این روش در دادرسی‌های قضایی نیز کاربرد فراوانی دارد و بسیار می‌شود که قاضی، با تأمل در مجموعه شواهدی که له یا علیه متهم ارائه شده است، به نتیجه روشنی دست می‌یابد و بر اساس آن، حکم قاطعی صادر می‌کند. همچنین عالمان علوم اجتماعی، مورخان و حتی پژوهشگران علوم طبیعی نیز، در موارد بسیاری برای رسیدن به نتایج روشن، از همین روش استفاده می‌کنند.

به هر تقدیر، یکی از کاربردهای این روش تشخیص حقانیت مدعی پیامبری است. اینک به برخی از قراین و شواهدی که مجموعه آن به اثبات پیامبری یک شخص می‌انجامد، اشاره می‌کنیم:

۱. ویژگی‌های اخلاقی و نفسانی: یکی از شواهد صدق مدعی پیامبری آن است که به اصول اخلاقی پایبند و از نفسی پاک و روحی بلند برخوردار و مظهر کمالات و فضایل انسانی باشد و در حیات او هیچ سابقه‌ای از زشتکاری، دنیاپرستی، جاه‌طلبی و تمام اموری که با موازین اخلاقی ناسازگارند، به چشم نخورد. بدیهی است اگر چنین انسانی که مظهر امانت و پاکدامنی و صداقت و درستی است، مدعی نبوت شود، حالات روحی و فضایل اخلاقی او شاهدهی قوی بر راستگویی او خواهد بود.

۲. ویژگی‌های محیط: وضعیت محیطی که شخص مدعی در آن رشد یافته و دعوت خود را عرضه کرده است، قرینه دیگری بر صدق مدعی او خواهد بود؛ ظهور شخص مدعی پیامبری در جامعه‌ای که از پیشرفت علمی و اخلاقی قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست و مبارزه آن شخص با اندیشه‌های انحرافی حاکم بر جامعه، شاهد دیگری بر صدق اوست.

۳. پیروان: با تأمل در وضعیت کسانی که دعوت شخص مدعی پیامبری را پذیرفته‌اند، می‌توان به شاهدهی دیگر دست یافت؛ گرویدن انسانهای فهیم و پاکدامن به شخص مدعی، قرینه‌ای بر حقانیت اوست؛ اما اگر پیروان او را افراد کم‌خرد و بی‌تقوا، که به انواع انحرافات فکری و عملی آلوده‌اند، تشکیل دهند، می‌توان به کذب ادعای او اطمینان یافت.

۴. راهکارها: قرینه دیگری بر پیامبری آن است که شخص مدعی برای دستیابی به اهداف و مقاصد خویش از راههای معقول و عادلانه، که با اصول فطری و اخلاقی همخوانی دارد، بهره گیرد و هیچ‌گاه حاضر نگردد که رهبری خود و گسترش دعوتش را بر پایه‌های فریبکاری و بی‌عدالتی استوار کند.

۵. ثبات قدم و پایبندی به اصول اولیه دعوت: از دیگر قراین و شواهد حقانیت مدعی پیامبری آن است که اولاً، تا پایان، به اصول اولیه دعوت خود پایبند باشد نه آنکه هر از چندگاهی، دچار تبدل رأی گردد و اصولی مخالف با تعالیم قبلی خود عرضه کند؛ ثانیاً، در برخورد با سختی‌ها و دشواریهایی که بر سر راه رسالت اوست، ثبات قدم داشته، اهل عقب‌نشینی و تزلزل در مقابل دشمنان نباشد.

از سوی دیگر، چه بسا گفته شود که این راه، در نهایت، به راه نخست (اعجاز) برمی‌گردد، زیرا ارائه چنین تعالیم عظیم و ژرفی از سوی پیامبران، در واقع، معجزه‌ای است که دیگران از آوردن آن ناتوان‌اند.

۲. جامعیت کمال و تکمیل: شکی نیست که پیامبران کاملترین مردمان زمانه خود می‌باشند، زیرا اگر شخص کاملتری از آنان وجود داشته باشد، حکمت خداوند اقتضا دارد که شخص کاملتر را به پیامبری برگزیند. از سوی دیگر، می‌توان انسانها را به لحاظ مراتب کمالی خود، در سه گروه اصلی جای داد:

الف) کسانی که قوای نظری و عملی آنان به کمال مطلوب خود نرسیده است. بیشتر مردمان در هر دوره و زمان، در این گروه جای دارند؛

ب) کسانی که قوای آنان به کمال مطلوب رسیده است، اما قادر به تکمیل دیگران و ایصال آنان به کمال مطلوب خود نیستند؛

ج) کسانی که قوای آنان در غایت کمال است و قادرند دیگران را نیز به مرحله کمال برسانند. از آنجا که گروه سوم، در مقایسه با دو گروه قبلی، کاملترند، و با توجه به اینکه انبیا کاملترین افراد بشرند، روشن می‌شود که گروه سوم همان پیامبران الهی‌اند.

با توجه به مقدمات بالا، راه دیگری برای شناخت پیامبران حقیقی فراروی ما گشوده می‌شود که اگر شخصی ادعای نبوت کرد و با نظر در احوال او روشن گشت که اولاً، قوای نظری و عملی او در اوج کمال است (یعنی به حقایق امور، به صورت خطاناپذیر آگاهی دارد و نیز دارای ملکه اعمال نیک و اخلاق پسندیده است)؛ ثانیاً، با تعالیم خویش ناقصان را به کمال شایسته آنها می‌رساند، چنین شخصی قطعاً دارای سفارت الهی و مقام نبوت است.^۱

در مقام ارزیابی این راه می‌توان گفت: تشخیص صدق مدعی پیامبری از راه تأمل در کمالات شخصی او و تأثیرش در تکامل دیگران، کاری است که عموم مردم از انجام آن ناتوان‌اند، زیرا این عمل از یک سو نیازمند داشتن اطلاعات وسیع و از سوی دیگر، در گرو مطالعه دقیق احوال و زندگانی آن شخص است. افزون بر این، بسیاری از اولیای الهی نیز

۱. فخر رازی در کتاب المطالب العالیه این راه را به تفصیل (و تا حدی غیرمنسجم و آشفته) توضیح داده است که ما آن را با تلخیص و تصرف در اینجا تقریر کردیم. این نکته جالب توجه است که فخر رازی این راه را بر راه اعجاز ترجیح می‌دهد و مدعی است که قرآن نیز در مباحث نبوت، از همان روش استفاده کرده است. ن.ک: فخر رازی، المطالب العالیه من العلم الالهی، ج ۸، صص ۱۰۳-۱۲۵.

دارای مرتبه‌ای از تکمیل نفوس‌اند و می‌توانند به اذن خداوند نفوس انسانهای ناقص را به کمال برسانند (هرچند در این مقام، به درجه انبیا نمی‌رسند) و این واقعیت موجب می‌شود که تمیز مقام نبوت از مقام اولیای الهی دشوار گردد.

بنابر این، راه اخیر نیز از عمومیت و اعتمادپذیری قابل توجهی برخوردار نیست.

نشانه‌های مدعیان دروغین پیامبری

از آنچه درباره راههای شناسایی پیامبران الهی گفتیم، می‌توان به برخی از مهمترین نشانه‌های مدعیان دروغین نبوت راه یافت. این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

۱. ناتوانی از اعجاز: مدعیان دروغین پیامبری از آوردن معجزه ناتوان‌اند، زیرا معجزه (با شرایط و ویژگی‌های خاص آن) از مقامات اختصاصی پیامبران است.

۲. تکذیب از سوی یکی از پیامبران الهی: اگر مدعی شخصی که ادعای نبوت دارد، از سوی یکی از پیامبران الهی (یا شخصی که عصمت آن محرز است) تکذیب شود، کذب مدعی او قطعی خواهد بود.

۳. اقدام به تکذیب یکی از پیامبران الهی: یکی دیگر از نشانه‌های دروغین بودن ادعای نبوت آن است که شخص مدعی، یکی از پیامبران الهی را (که پیامبری او برای ما محرز و یقینی است) تکذیب کند یا در نبوت او تردید نماید. بنابراین، اگر کسی مدعی نبوت بود و فی‌المثل، ابراهیم(ع) یا موسی(ع) را تکذیب کرد و مدعی شد که اینان پیامبر خدا نبوده‌اند، روشن می‌شود که او خود، دروغ‌گوست. دلیل این مطلب آن است که پیامبران راستین الهی همگی مصدق (تأیید کننده) یکدیگرند و امکان ندارد که یکی از پیامبران خدا، پیامبر دیگری را تکذیب کند.

۴. درخواست اجرو مزد رسالت: اگر مدعی پیامبری از مردم درخواست اجرو مزد مادی کند یا به گونه‌ای از طریق ادعای نبوت، در پی کسب درآمد از مردم باشد، کذب او آشکار می‌شود. دلیل این مطلب آن است که هیچ یک از پیامبران راستین الهی درخواست اجرو مزد نمی‌کرده‌اند و این حقیقتی است که قرآن بر آن مهر تأیید می‌نهد؛ آن‌گاه که از زبان نوح(ع)، هود(ع)، صالح(ع)، لوط(ع) و شعیب(ع) می‌فرماید:

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱
 و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار
 جهانیان نیست.

چکیده مطالب

۱. راه دوم آگاهی از حقانیت مدعی پیامبری آن است که یکی از پیامبران الهی، که پیامبری او محرز است، بر نبوت شخص مدعی و صدق او گواهی دهد. البته، این راه اختصاصی به گواهی پیامبر ندارد، بلکه اگر شخص معصومی (که پیامبر نیست) بر پیامبری شخص دیگری گواهی دهد یا پیامبری او در کتابی آسمانی ذکر شده باشد، پیامبری او ثابت خواهد شد.
۲. راه سوم بازشناسی پیامبران حقیقی از مدعیان دروغین نبوت، گردآوری مجموعه‌ای از قراین و شواهد است که در مجموع، دلالتی قطعی بر صدق مدعی پیامبری دارند.
۳. ویژگی‌های اخلاقی و نفسانی مدعی پیامبری، خصوصیات محیط او، شخصیت کسانی که به او می‌گروند، راهکارها و روشهای عملی او برای رسیدن به اهدافش، ثبات قدم و پایبندی او به اصول اساسی دعوتش و محتوای تعالیم او، قراین و شواهدی هستند که با نظر به آنها می‌توان صدق مدعی شخص مدعی را کشف کرد.
۴. غیر از راههای سه‌گانه «اعجاز»، «گواهی پیامبر دیگر» و «گواهی قراین و شواهد» راههای دیگری نیز برای شناخت پیامبران حقیقی مطرح شده است، از جمله: الف) محتوای تعالیم پیامبران با تعالیم مکاتب بشری، از جهت عمق و گستره، تفاوتی اساسی دارد و لذا با تأمل در تعالیم شخصی مدعی می‌توان به صدق (یا کذب) او پی برد؛ ب) اگر کسی علاوه بر کمال قوای نظری و قوای عملی خویش، قادر بر تکمیل نفوس دیگران باشد، صدق مدعی او ثابت می‌شود... ولی این راهها، فاقد عمومیت و قطعیت لازم‌اند.
۵. مدعیان دروغین نبوت را می‌توان از راههایی مانند: ناتوانی از اعجاز، تکذیب از سوی پیامبر (یا معصوم) دیگر، اقدام به تکذیب پیامبران خدا و درخواست اجر و مزد در قبال رسالت خویش، بازشناخت.

۱. شعراء: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰. مشابه این تعبیر در مورد پیامبر اسلام (ص) نیز به کار رفته است.

امتیازات پیامبران (۱)

درآمد

عظمت و اهمیت مقام پیامبری اقتضا دارد که پیامبران الهی از ویژگی‌ها و امتیازات معنوی خاصی برخوردار باشند. وجود این امتیازات، افزون بر آنکه برای پذیرش این مسؤولیت خطیر و انجام شایسته آن ضرورت دارد، زمینه مناسبی را برای پذیرش دعوت آنان فراهم می‌آورد. خواست طبیعی مردم آن است که راهنمایان و رهبران دینی آنان افرادی برگزیده و ممتاز باشند و پذیرش پیامبری شخصی که هیچ امتیاز معنوی بر دیگران ندارد، امری ناموجه و غیرمعقول است.

بنابراین، پیامبران الهی چه به لحاظ عظمت شأن نبوت و چه از جهت مهیا ساختن زمینه‌های پذیرش دعوت خویش، باید شایستگی‌ها و امتیازات ویژه‌ای داشته باشند. ما در این بحث، برآنیم تا به بررسی کوتاه این ویژگی‌ها پردازیم. اما پیش از آن، مناسب است توضیحی درباره این مطلب که چرا پیامبران از میان انسانها برگزیده می‌شوند، بدهیم:

پیامبر؛ انسانی ممتاز

با توجه به لزوم برتری معنوی پیامبران بر انسانهای عادی، ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا خداوند، پیامبران خود را از میان فرشتگان انتخاب نکرد تا هم برتر از انسانها باشند و هم زمینه مناسبی برای پیروی مردم از آنان فراهم آید؟

در پاسخ به این سؤال، اجمالاً می‌توان گفت که با توجه به اهداف بعثت پیامبران (که در گذشته به آن اشاره شد) لازم است پیامبر به گونه‌ای باشد که به راحتی با امت خویش ارتباط برقرار کند تا بتواند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نماید و رهبری جامعه را (در صورت رفع موانع) بر عهده گیرد.

همچنین، یکی از شؤون اصلی پیامبری، اسوه و سرمشق بودن انبیا برای مردم است و بدیهی است تنها یک موجود انسانی می‌تواند سرمشقی واقعی برای دیگر انسانها باشد. افزون بر این، نزول ملائکه بر انسانها به عنوان پیغام آور الهی، چه بسا سبب شود که دست کم گروهی از مردم، دعوت آنان را از روی اضطراب بپذیرند و در این صورت، زمینه برای پذیرش یا رد آزادانه و اختیاری ادیان از بین می‌رود؛ حال آنکه سنت الهی آن است که هر انسانی راه خود را با اختیار برگزیند.

قرآن نیز در پاسخ به این سؤال منکران که چرا پیامبران از جنس فرشتگان نیستند، می‌فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (انعام: ۹)

و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به صورت مردی در می‌آوردیم^۱ و امر او را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

آری، اگر قرار بر ارسال پیامبری برای فرشتگان بود، حکمت اقتضا می‌کرد که رسولی از جنس خودشان مبعوث گردد:

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَخْشَوْنَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَاً رَسُولاً (اسراء: ۹۵)

بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان فرشته‌ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم».

بنابراین، تحقق کامل اهداف نبوت مستلزم آن است که پیامبران الهی در پاره‌ای اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسانها مشترک و در برخی جهات نیز از امتیازات انکارناپذیری برخوردار باشند.

۱. برای توضیح بیشتر، ن. ک: علامه طباطبایی، المیزان، ج ۷، صص ۲۰-۲۴.

پیامبران و فرشتگان

حال که از چرایی برگزیده شدن انسانها، و نه فرشتگان، به نبوت سخن به میان آمد، جا دارد اشاره‌ای به مقایسه مقام پیامبران و فرشتگان داشته باشیم.

متکلمان اسلامی در اینکه آیا مقام پیامبران برتر از مقام فرشتگان است (یا بالعکس) اختلاف کرده‌اند. متکلمان امامیه و اشاعره به برتری انبیا معتقدند و در طرف مقابل، معتزله فرشتگان را برتر از پیامبران می‌دانند. گروه نخست، برای اثبات مسلک خویش به ادله‌ای تمسک جستند که از جمله می‌توان به آیه ۳۱ سوره آل عمران اشاره کرد:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل عمران: ۳۳)

به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است.

وجه استدلال آن است که عبارت «العالمین» شامل فرشتگان نیز می‌شود و از آنجا که معنای «اصطفی» در اینجا متضمن برتری و افضلیت است، از آیه بالا به دست می‌آید که انبیا بر فرشتگان برتری دارند. در نتیجه صحت قول اول ثابت می‌گردد.^۱

در برخی روایات نیز بر برتری پیامبران بر ملائکه تأکید شده است. برای نمونه، شخصی از امام رضا (ع) پرسید:

الرَّسُولُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَلَكُ الْمُرْسَلُ أَلَيْهَ؟

مقام پیامبر بالاتر است یا مقام فرشته‌ای که به سوی او فرستاده می‌شود؟

امام (ع) در پاسخ فرمود:

بَلَّ الرَّسُولُ أَفْضَلُ

مقام پیامبر بالاتر است.

بنابراین، مقام پیامبران برتر از مقام فرشتگان است و وساطت فرشته وحی در ابلاغ وحی الهی

۱. برای توضیح بیشتر و آشنایی با ادله طرفین، ن. ک: فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، صص ۳۲۱-۳۲۴ و علامه حلی، مناهج الیقین فی اصول الدین، صص ۲۸۱-۲۸۳ و محقق لاهیجی، سرمایه ایمان، صص ۱۰۳ و ۱۰۴ و تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۶۲-۷۲.

به پیامبر، به معنای برتری مقام او بر معام پیامبر نیست.
پس از روشن شدن این بحث، به بررسی مهمترین امتیازات پیامبران می‌پردازیم.

وحی

خداوند برای هدایت مردم به سوی کمال و سعادت حقیقی انسانهایی را مبعوث می‌گرداند تا معارف و قوانینی را که به آن نیازمندند، در اختیار آنان نهند و از این طریق، شناخت عقلی آنان را تکمیل کنند. اساساً یکی از شئون اصلی پیامبری ابلاغ آموزه‌های دینی به بشر است و بدیهی است که این ابلاغ مسبوق به آگاهی شخص پیامبر از این آموزه‌هاست. به عبارت روشنتر، پیامبر ابتدا بر معارف و احکام دینی آگاه می‌شود و سپس آن را به مردم ابلاغ می‌نماید. حال، پرسیدنی است که منبع این آگاهی چیست؟

آیا پیامبر از راه تفکر و اندیشه شخصی خود به آنچه مأمور ابلاغ آن است، دست می‌یابد یا از رهگذر تعلیم و مطالعه آثار گذشتگان به آن آگاه می‌شود؟

حق آن است که منبع تعالیم پیامبران هیچ یک از منابع معمول شناخت بشری (حس، تجربه و عقل) نیست و آنان از روشهای رایج تفکر و اندیشه برای دستیابی به این تعالیم استفاده نمی‌کنند، بلکه مبدأ آموزه‌های انبیا، ادراک ویژه‌ای است که از آن به وحی تعبیر می‌کنیم. بنابراین، یکی از مهم‌ترین امتیازات پیامبران بهره‌مندی آنان از وحی و ادراک وحیانی است.

وحی چیست؟

(مسأله وحی یکی از مسائل مهم نبوت عامه است) با این حال، متکلمان (بویژه در گذشته) به گونه درخور و شایسته‌ای به این مسأله مهم نپرداخته‌اند، تا آنجا که در اکثر متون کلامی، کاملاً مورد غفلت قرار گرفته و در برخی دیگر، تنها به تعریف آن اکتفا شده است. برای نمونه، حکیم لاهیجی در تعریف وحی می‌آورد:

مراد از وحی سماع کلام است، خواه در یقظه و خواه در منام، خواه با رؤیت ملک و خواه با عدم آن.^۱

واقعیت این است که حقیقت وحی برای ما ناشناخته است، زیرا این نوع ادراک و شناخت از

۱. لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۹۸

مختصات انسانهای برگزیده و ممتاز (پیامبران) است و بشر عادی راهی به آن ندارد و نمی‌تواند تجربه‌ای از آن به دست آورد. بنابراین، حال ما در فهم حقیقت وحی، حال آن ناپیایی است که در پی شناسایی رنگهاست و انبیا، همچون انسانهای بینایی‌اند که رنگها را مشاهده می‌کنند. همان‌گونه که شخص نابینا، صرفاً می‌تواند از راه برخی مفاهیم، به تصویر مبهمی از رنگ دست یابد، ما نیز تنها با بهره‌گیری از مفاهیمی که از برخی ابعاد و ویژگی‌های ادراک و حیانی حکایت می‌کنند، می‌توانیم آشنایی دورادور و مختصری از این نوع ادراک پیدا کنیم، در حالی که دستمان از رسیدن به حقیقت آن کوتاه است.

بنابراین، در تعریف وحی می‌توان گفت: وحی نوعی ادراک خاص است که با ادراکات معمول بشری کاملاً تفاوت دارد و از راههایی مانند حس، حدس یا تعقل و تفکر حاصل نمی‌گردد. خداوند از رهگذر این ادراک ویژه، حقایق و معارف دینی را به پیامبر منتقل می‌سازد و پیامبر نیز در این دریافت، دچار خطا یا شک و تردید نمی‌شود.^۱ البته این ادراک، از راههای مختلفی حاصل می‌شود که در بحث قرآنی وحی به آن خواهیم پرداخت.

امکان وحی

با توجه به تصویری که اجمالاً از وحی به دست آوردیم، روشن می‌شود که وحی نوعی ارتباط خاص بین انسان موجود در عالم طبیعت با ماورای طبیعت است؛ ارتباطی که از رهگذر آن حقایقی از عوالم بالا به پیامبر منتقل می‌گردد و در نتیجه، جان او بر این حقایق آگاهی می‌یابد. حال ممکن است این شبهه مطرح شود که وحی، به معنای یاد شده، امر غیرممکنی است، زیرا حصول هر ارتباطی در گرو تناسب و سنخیت دو طرف آن است، در حالی که بین انسانی که در عالم طبیعت به سر می‌برد با ماورای طبیعت سنخیتی وجود ندارد. در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت: همان‌گونه که در آینده خواهیم گفت^۲ انسان

۱. فلاسفه مشائی، بر اساس مبانی فلسفی خود، تحلیل خاصی از ادراک و حیانی دارند. به اعتقاد آنان، «عقل فعال» که آخرین عقل مجرد در سلسله نزولی عقول است، مخزن تمام علوم و معارف و عهده‌دار افاضه صور عینی و علمی به عالم ماده است. پیامبران، به دلیل قوت و کمال نفوس خود، با عقل فعال مرتبط شده، حقایقی را دریافت می‌کنند. در نظر اینان، حقیقت وحی همان دریافت حقایق از عقل فعال، البته به اذن و مشیت خداوند است که بر حسب مراتب و قوای مختلف نفس پیامبر، به صورت معارف، صور و اصوات تجلی می‌یابد.

۲. ن. ک: فصل «حقیقت انسان» از بخش معاد.

موجودی صرفاً مادی و طبیعی نیست، بلکه افزون بر بُعد جسمانی، بُعد روحانی و غیرمادی (مجرد) دارد و وجود همین ساحت غیرمادی در انسان، که همان روح مجرد اوست، امکان ارتباط با ماورای طبیعت و عوالم غیرمادی را فراهم می‌سازد.

البته، از این نکته نیز نباید غفلت ورزید که صرف تجرد روح انسان برای دریافت وحی کافی نیست، زیرا در این صورت هر انسانی قابلیت دریافت آن را می‌داشت؛ بلکه تلقی معارف و حیانی نیازمند آن است که جان آدمی در غایت طهارت و پاکی و روح او در نهایت قوت و کمال باشد. از همین جا سرّ اختصاص وحی به گروهی از انسانها، یعنی پیامبران، آشکار می‌شود؛ زیرا دیگران فاقد شایستگی روحی لازم برای دریافت وحی اند.

تفسیرهای طبیعت‌گرایانه از وحی

ارایچه به اجمال گفتیم، روشن کست که وحی، پدیده‌ای ماورای طبیعی و طریق ویژه ارتباط خداوند با آنان است. با این حال، گروهی کوشیده‌اند تفسیر دیگری از این پدیده ارائه کرده، آن را معلول ویژگی‌های شخصیتی پیامبر معرفی کنند. برای نمونه، گاه گفته می‌شود: پیامبران از بزرگترین نوابغ تاریخ بوده‌اند و نبوغ زایدالوصف آنان سبب گشته است که پس از مدتی اندیشه‌ورزی در اوضاع اجتماعی زمان خویش، برای مشکلات مردم راه‌حلهای بدیعی بیابند و افکار و آرای نو و سازنده خویش را در قالب تعالیم دینی عرضه کنند.

گروهی نیز، با توسل به دستاوردهای جدید در حوزه روان‌شناسی و روان‌کاوی، مدعی شده‌اند وحی چیزی جز ظهور شعور باطنی و ضمیر ناخودآگاه پیامبران نیست که خود را در قالب الفاظ و کلمات یا تصاویر خاصی می‌نمایاند.

این نکته جالب توجه است که طرفداران چنین دیدگاههایی همگی از ملحدان و منکران نبوت نیستند، بلکه در میان آنان برخی از اندیشمندان اسلامی نیز به چشم می‌خورند. چنین می‌نماید که گروه اخیر، به دلیل انفعال و خضوع افراطی خود در برابر علوم تجربی نوین و بی‌توجهی به اصول ماورای طبیعی معارف دینی، به دامان چنین تفاسیر نادرستی درغلتیده‌اند، زیرا کسی که به عالم غیب و ماورای طبیعت ایمان داشته باشد و در احوال پیامبران الهی نیک بنگرد، درمی‌یابد که وحی انبیا پدیده‌ای خاص و ماورای طبیعی است که محصول رابطه خاص خداوند با پیامبران خویش است. به هر حال، نقد و بررسی تفصیلی این دیدگاهها نیازمند مجالی گسترده است. در اینجا، تنها بر این نکته تأکید می‌ورزیم که چنین

تفاسیری از وحی، به هیچ وجه با واقعیت سازگاری ندارد و آیات و روایات متعددی که در این زمینه در دست ماست، گواه صادقی بر بطلان تفاسیر مذکور است.^۱

«وحی در قرآن»

قرآن کریم، از ارتباط خاص خداوند با پیامبران خود به «وحی» تعبیر می‌کند. ارباب لغت، معانی گوناگونی برای این واژه برشمرده‌اند. برخی معنای اصلی آن را «اشاره سریع» می‌دانند که ممکن است به انحای مختلفی - مانند کلام رمزی، اشاره با برخی اعضای بدن و کتابت - صورت پذیرد.^۲ برخی دیگر نیز «وحی» را به معنای «اشاره»، «کتابت»، «الهام»، «کلام پنهانی» و هر آنچه که به دیگری القا شود، دانسته‌اند.

شاید بتوان گفت که معنای اصلی «وحی» همان «اعلام پنهانی» است که گاه به دلیل سرعت آن و گاه به دلایل دیگری بر غیر مخاطب مخفی می‌ماند.

با مروری بر آیاتی که در آن از واژه وحی (و مشتقات آن) استفاده شده است، معلوم می‌شود که موارد استعمال این مفهوم در قرآن گسترده‌تر از معنای مصطلح آن در علم کلام است. این موارد عبارت‌اند از:

۱. وضع قوانین تکوینی در مخلوقات: یکی از موارد استعمال «وحی» در قرآن، استعمال آن در مورد وضع سنن و قوانین الهی در عالم است. خداوند در مورد آفرینش آسمانها می‌فرماید:

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا (فصلت: ۱۲)

پس آنها را [به صورت] هفت آسمان، در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود.

ظاهراً مقصود از عبارت «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» آن است که خداوند پس از آفرینش آسمانها، نظام تکوینی خاص هر کدام را در آنها به ودیعت نهاد و جریان قوانین عامی را مقدر فرمود. بر این اساس، «وحی» در این آیه، به معنای مجازی به کار رفته است و مناسبت این استعمال با معنای لغوی وحی آن است که چون قوانین هر آسمان به خود آن اختصاص دارد، گویا خداوند این قوانین را به صورت پنهانی به هر کدام اعلام کرده است.

۱. برای توضیح بیشتر، ن. ک: جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل، ج ۳، صص ۱۳۱-۱۴۵.
 ۲. ر. ک: راغب اصفهانی، المفردات فی غرائب القرآن، و ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

۲. هدایت غریزی: مورد دیگر استعمال «وحی» در قرآن، ادراک غریزی حیوانات است:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كَلَّمْنَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْلُمِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا (نحل: ۶۸ و ۶۹)

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوهها و از برخی درختان و از آنچه داریست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه‌ها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه پیوی.

در این آیه، اعطای شعور غریزی به زنبور عسل درباره نحوه ساختن لانه و گردآوری شیره گیاهان، وحی نامیده شده است. در اینجا نیز می‌توان رد پای معنای لغوی وحی را مشاهده کرد، زیرا نهادن این غریزه در اعماق وجود زنبور عسل مانند آن است که قواعد زندگی او، به صورت پنهانی، به او اعلام شده است.

۳. الهامات قلبی: قرآن در اشاره به الهاماتی که از جانب خداوند نسبت به برخی مخلوقاتش صورت می‌پذیرد، از واژه وحی استفاده کرده است:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص: ۷)

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیرده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از [زمره] پیامبرانش قرار می‌دهیم.

پس از صدور فرمان فرعون مبنی بر قتل نوزادان پسر بنی اسرائیل، خداوند به مادر موسی (ع) الهام فرمود که هرگاه بر جان او بیمناک شد او را در دریا اندازد. از آنجا که مادر موسی (ع) از مقام نبوت برخوردار نبوده است، مقصود از وحی در این آیه معنای مصطلح آن نیست، بلکه چون الهام، نوعی پیام مخفیانه است که بر دیگران پنهان می‌ماند، از آن به وحی تعبیر شده است. قرآن کریم، درباره فرشتگان نیز چنین معنایی را به کار برده است:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا (انفال: ۱۲)

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان «وحی» کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید.

۴. اشاره پنهانی: مورد دیگر کاربرد وحی در قرآن، اشاره پنهانی، و رمزی است:

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم: ۱۱)
 پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و به ایشان اشاره کرد که روز و شب به نیایش پردازید.

زکریا (ع) پس از آنکه به تولد یحیی (ع) بشارت یافت و مأمور شد تا سه روز سخن نگوید، از طریق اشاره قوم خویش را به عبادت خدا فرا خواند که قرآن در آیه فوق، این عمل را نوعی وحی به شمار آورده است.

۵. القائات و وسوسه‌های شیطانی: قرآن و وسوسه‌های پنهانی را نیز وحی خوانده است:

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ لَكُمْ وَإِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ (انعام: ۱۲۱)

و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود و وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند.

۶. وحی به پیامبران: افزون بر معانی یاد شده، قرآن «وحی» را در معنای مصطلح آن بیش از هفتاد بار به کار برده است:

كَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (شوری: ۳)

این گونه، خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌کند.

قرآن، در آیه دیگری، به انواع وحی مصطلح اشاره کرده است:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (شوری: ۵۱)

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.

از این آیه روشن می‌شود که خداوند، از سه طریق با پیامبران خود ارتباط برقرار می‌کند:

۱) وحی مستقیم (الواحیاً): در این طریق، حقایق و معارفی به صورت مستقیم بر قلب پیامبر القا می‌شود، بدون آنکه واسطه‌ای در کار باشد. از برخی روایات برمی‌آید که این نوع وحی، از سنگینترین اقسام وحی است؛ زیرا خداوند مستقیماً بر قلب پیامبر تجلی می‌کند.

۲) ایجاد صوت (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ): در طریق دوم، مضامین و حیانی در قالب اصوات به گوش پیامبر می‌رسد و از آنجا که صاحب صدا دیده نمی‌شود، گویا کسی از پس پرده سخن می‌گوید.

بر طبق آیت دیگر، وحی که به موسی (ع) در کوه طور القا شد، از این قسم بوده است:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ۖ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى (طه: ۱۱ و ۱۲)

پس چون به آن رسید، ندا داده شد که: ای موسی، این منم پروردگار تو، پای پوش خویش
بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی.

(۳) وحی از طریق فرشته (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا): طریق سوم آن است که فرشته وحی، حقایق و مضامین
و حیاتی را بر جان پیامبر فرود می آورد، همان گونه که درباره پیامبر اکرم (ص) آمده است که:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۖ عَلَىٰ قَلْبِكَ (شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴)
«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد.^۱

در روایات و احادیث اسلامی نیز توضیحاتی درباره وحی ارائه شده است. برای مثال، در
حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) می خوانیم که در بیان اقسام وحی در قرآن به هفت قسم اشاره فرمود:
وحی نبوت و رسالت (نساء: ۱۶۳)؛ وحی الهام (نحل: ۶۸)؛ وحی اشاره (مریم: ۱۱)؛ وحی تقدیر
(فصلت: ۱۲)؛ وحی امر (مائده: ۱۱)؛ وحی دروغ پردازی (انعام: ۱۱۲)؛ وحی خبر (انبیاء: ۷۳).^۲

تعاریف و اصطلاحات

وحی

چکیده مطالب

۱. پیامبران الهی، چه از جهت عظمت مقام نبوت، و چه از جهت فراهم آمدن زمینه های
پذیرش دعوت خویش، باید شایستگی ها و امتیازات ویژه ای داشته باشند. از سوی دیگر،
لازم است پیامبران الهی، از میان انسانها (و نه سایر انواع موجودات) برگزیده شوند؛ زیرا
ابلاغ رسالت نیازمند ارتباط نزدیک پیامبر با امت است و همچنین، اسوه بودن پیامبران

۱. نوع چهارمی از وحی وجود دارد و آن پیامی است که در حالت خواب به پیامبر ابلاغ می شود. نمونه بارز
این نوع وحی، پیامی است که ابراهیم (ع) در رؤیای صادق خویش دریافت کرد و مأموریت یافت
فرزندش اسماعیل را ذبح کند: قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ؛ [ابراهیم] گفت: ای پسر من!
من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم (صافات: ۱۰۲).

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

مقتضی انسان بودن آنهاست. بنابراین، تحقق کامل اهداف نبوت مستلزم آن است که پیامبران، در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسانها مشترک باشند و با این حال، از امتیازات معنوی ویژه‌ای برخوردار باشند.

۳. متکلمان در برتری انبیا بر فرشتگان اختلاف دارند؛ متکلمان امامیه و اشاعره به برتری انبیا معتقدند و معتزله فرشتگان را برتر می‌دانند.

۴. یکی از مهمترین ویژگی پیامبران، دریافت وحی است. حقیقت وحی بر انسانهای عادی پنهان است، زیرا هیچ تجربه‌ای از آن ندارند. وحی، نوعی ادراک و دریافت ویژه است که با ادراکات معمولی بشر تفاوت دارد و از راههایی مانند حس، حدس، تفکر و تعقل حاصل نمی‌شود. پیامبر از طریق وحی و ارتباط با ماورای طبیعت بر حقایق و معارف دینی واقف می‌شود، بدون آنکه در این دریافت، دچار خطا یا تردیدی شود.

۵. با توجه به تجرد و روحانیت نفس آدمی، و قوت نفسانی و کمال روحانی پیامبران، امکان ارتباط و حیانی آنان با ماورای طبیعت آشکار می‌شود.

۶. گروهی کوشیده‌اند با ارائه تفاسیر خاصی از وحی، بعد ماورای طبیعی آن را انکار کنند، اما این تفاسیر با تصویری که آیت قرآنی و روایت اسلامی از وحی ارائه می‌کنند، سازگار نیست.

۶. قرآن واژه وحی را در معنایی گسترده‌تر از معنای اصطلاحی آن به کار برده است. قرآن «وضع قوانین تکوینی»، «هدایت غریزی موجودات»، «الهامات قلبی»، «اشاره پنهانی» و «القائات و وسوسه‌های شیطانی» را وحی می‌خواند. با این حال، قرآن ادراک خاص پیامبران را نیز که از طریق ارتباط آنان با خدا یا فرشته‌ای مخصوص حاصل می‌شود، نوعی وحی می‌داند.

۷. از آیه ۵۱ سوره شوری به دست می‌آید که سخن گفتن خداوند با پیامبران از سه راه انجام می‌شود: الف) ارتباط مستقیم و بی‌واسطه که در خلال آن حقایقی به قلب پیامبر منتقل می‌شود؛ ب) ارتباط از طریق ایجاد اصواتی که پیامبر آن را می‌شنود؛ ج) ارتباط از طریق فرشته وحی.

امتیازات پیامبران (۲)

عصمت یا مصونیت الهی پیامبران

در فصل پیش، از وحی، به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران، سخن گفتیم. اینک شایسته است که به ویژگی‌های دیگر پیامبران بپردازیم.

دومین ویژگی انبیای الهی، که موجب امتیاز و برتری آنان بر انسانهای عادی است، عصمت است. مقصود از عصمت، قوه‌ای است که انسان را از انجام گناه و ارتکاب خطا و اشتباه باز می‌دارد.^۱ متکلمان اسلامی، بر این مسأله که پیامبران از عصمت برخوردارند، اتفاق نظر دارند. هرچند (همان‌گونه که خواهیم دید) در تعیین حدود و ثغور آن اختلافاتی وجود دارد.

اقسام عصمت

عصمت پیامبران در سه حوزه مختلف قابل بررسی است:^۲

- ۱) عصمت از ارتکاب گناه و مخالفت با دستورات (واجبات و محرمات) الهی؛
- ۲) عصمت از خطا و فراموشی در دریافت و ابلاغ وحی؛
- ۳) عصمت از خطا و فراموشی در اجرای احکام الهی و انجام امور فردی و اجتماعی.

۱. واژه «عصمت» از ریشه «عَصَمَ» گرفته شده که به معنای نگهداری و جلوگیری است و از آن رو، این خصیصه را «عصمت» گفته‌اند که دارنده آن را از ارتکاب گناه و خطا باز می‌دارد.

۲. البته، این تقسیم‌بندی به انحای دیگری نیز ممکن است؛ مثلاً، ابتدا می‌توان عصمت را به دو حوزه «عصمت از خطا» و «عصمت از گناه» و سپس، هر یک را به شاخه‌های فرعیتر تقسیم کرد. گاه نیز عصمت به چهار شاخه «عصمت در اعتقادات»، «عصمت در تبلیغ»، «عصمت در بیان احکام» و «عصمت در اعمال» تقسیم می‌گردد. ر.ک: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۹۱.

۱. عصمت از گناه
 اولین حوزه عصمت انبیا، دوری از گناه و معصیت است. برخی از متکلمان، عصمت از گناه را بر اساس مفهوم لطف تعریف کرده و گفته‌اند:
 عصمت لطفی است از جانب خداوند که سبب می‌شود شخص معصوم هیچ انگیزه‌ای برای ترکی طاعت یا انجام معصیت نداشته باشد، در حالی که بر آن قدرت دارد.^۱

با توجه به تعریف بالا، دو نکته در باب این نوع عصمت روشن می‌شود:
 الف) عدم ارتکاب گناه از سوی معصوم، از آن روست که اساساً انگیزه‌ای برای انجام گناه ندارد. بنابراین، شخصی که انگیزه انجام گناه دارد، اما به دلیل موانع خارجی یا فقدان زمینه لازم، موفق به ارتکاب آن نمی‌شود، معصوم نخواهد بود.
 ب) عصمت از گناه، ملازمی با سلب قدرت بر انجام آن ندارد، بلکه شخص معصوم، در حالی که بر ارتکاب معصیت توانایی دارد، از انجام آن سرباز می‌زند.
 از آنچه گذشت، تفاوت «عصمت» و «عدالت» روشن می‌شود: عدالت، ملکه‌ای است اکتسابی که دارنده آن از ارتکاب گناه خودداری می‌کند، در حالی که امکان ارتکاب وجود دارد. اما عصمت، فضیلتی است موهوبی و خدادادی (غیراکتسابی) که با وجود آن، ارتکاب گناه ممنوع می‌شود؛ امتناعی که با اختیار و قدرت شخص معصوم بر انجام گناه سازگار است.^۲

آرای متکلمان در عصمت پیامبران از گناه

بزرگ اسلامی در باب عصمت پیامبران از گناه و تعیین حدود و ثغور آن اختلاف نظر دارند. عمده‌ترین آراء، در این باره، به شرح ذیل‌اند:

۱. فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ص ۳۱۰. با توجه به بحثی که قبلاً درباره «لطف» داشتیم، می‌توان گفت که در نظر متکلمان، عصمت گونه‌ای از لطف محصل است که با وجود آن، شخص مکلف تکلیف خویش را در برهیز از معاصی به کاملترین نحو انجام می‌دهد و با اختیار خویش، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شود. نیز ن.ک: سید مرتضی، الامالی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. بدیهی است که مقصود از «امتناع» در اینجا، «امتناع ذاتی» نیست؛ زیرا وقوع معصیت از سوی شخص معصوم، به لحاظ ذات خود، امری ممکن است؛ بلکه مقصود «امتناع بالغیر» است، یعنی انجام معصیت به لحاظ وجود عصمت، امری «ممتنع» می‌گردد، آن‌گونه که وقوع هر پدیده ممکن، به لحاظ وجود مانعی از تحقق علت تامه آن، ممتنع (بالغیر) می‌شود. در آینده توضیح بیشتری درباره سازگاری عصمت با اختیار خواهیم داد. درباره تفاوت عصمت و عدالت، ن.ک: لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۹۰.

۱. ارتکاب گناهان کبیره از سوی پیامبران، قبل از بعثت آنان، ممکن و پس از بعثت، غیرممکن است.^۱
 ۲. امکان ندارد پیامبران، چه قبل از بعثت و چه پس از آن، مرتکب گناه کبیره شوند. اما ارتکاب گناهان صغیره‌ای که سبب نفرت مردم نشود و نشانه پستی (خست) نباشد، از سوی آنان، ممکن است.^۲
 ۳. پس از بعثت، صدور گناهان کبیره و صغیره‌ای که نشانه پستی باشد و نیز ارتکاب عمدی گناه صغیره‌ای که نشانه پستی فاعل آن نباشد، ممتنع است. اما صدور گناه کبیره از پیامبران، قبل از بعثت، ممکن است.^۳
- متکلمان امامیه با آرای یاد شده مخالفت ورزیده و به عصمت مطلق پیامبران اعتقاد دارند؛ یعنی، صدور گناه، خواه کبیره و خواه صغیره، در تمام عمر پیامبر (قبل از بعثت و پس از آن) ممتنع است. به این ترتیب، می‌توان گفت که امامیه تنها فرقه‌ای از فرق اسلامی است که به تنزیه کامل پیامبران از گناه اعتقاد دارد.

حقیقت عصمت از گناه ۱

شکی نیست که ما انسانهای غیر معصوم از درک حقیقت عصمت عاجزیم، آن‌گونه که شخص ترسو از درک اینکه شجاعت چیست، ناتوان است. با این حال، با تأمل در برخی حالات نفسانی خود نسبت به پاره‌ای معاصی، می‌توان به درک ماهیت عصمت تاحدی نزدیک شد و تصویر روشتری از آن به دست آورد. بسیاری از ما انسانها، در برخورد با برخی گناهان، موضعی معصومانه داریم؛ یعنی در هیچ شرایطی حاضر به ارتکاب آن نیستیم. برای نمونه، بسیاری از افراد، گناه قتل و کشتار را چندان عظیم می‌یابند که حاضر نیستند در هیچ موقعیتی (حتی به بهای از دست دادن جان خویش) دست خود را به خون شخص بیگانه‌ای آلوده سازند. البته، در افراد غیر معصوم و انسانهای عادی این حالت تنها درباره برخی گناهان صادق

۱. این قول به ابوعلی جبایی (از متکلمان معتزله) منسوب است.

۲. این قول از قاضی عبدالجبار معتزلی است (شرح اصول الخمسه، صص ۵۷۳-۵۷۵).

۳. گروهی از اشاعره از این رأی جانبداری می‌کنند (جرجانی، شرح المواقف و قوشجی، شرح التجربینه ص ۴۶۴). گروهی از خوارج نیز به این اعتقاد باطل گرویده‌اند که حتی کفرورزی نیز از سوی پیامبران ممکن است.

است. اما انسان معصوم، با هر آنچه که خداوند آدمی را از آن نهی کرده است، چنین برخوردی دارد. از آنچه گذشت، روشن می‌شود که انسانهای معصوم، به لطف و عنایت الهی، در وضعیتی قرار دارند که به صورت آگاهانه و از روی اختیار، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند.

عصمت و اختیار

نکته مهمی که نباید از آن غفلت ورزید، سازگاری عصمت با اختیار است. در نگاه نخست، ممکن است گمان شود که عصمت موجب سلب اختیار از شخص معصوم می‌شود، به گونه‌ای که از روی جبر و الزام از ارتکاب معصیت و گناه سر باز می‌زند و حتی اگر بخواهد، قادر بر انجام گناه نیست. اما این پندار باطلی است و حق آن است که انسان معصوم، در حالی که قدرت بر انجام گناه دارد و اختیار او سلب نشده است، از ارتکاب معصیت خودداری می‌کند. همان‌گونه که اندکی پیش اشاره کردیم، بسیاری از ما انسانها در قبال برخی گناهان خاص، حالتی شبیه به حالت عصمت داریم. با تأمل در وضعیت خویش در این‌گونه موارد، درمی‌یابیم که از روی اختیار و اراده، ترک عمل را بر انجام آن ترجیح می‌دهیم، بدون آنکه هیچ عاملی اختیار ما را سلب کرده باشد.

حق آن است که انسانهای معصوم، به دلیل مشاهده‌ی حضوری باطن گناهان و آثار و عواقب شوم آن، در مرتبه‌ای قرار دارند که هیچ‌گاه اراده‌ی انجام معصیت نمی‌کنند. برای روشن شدن وضعیت معصومان در قبال گناه، می‌توان به اوضاع مشابهی که در میان انسانهای معمولی جریان دارد، توجه کرد؛ برای مثال، شخصی را تصور می‌کنیم که در اوج تشنگی و در هوایی سوزان، ظرف آب خنک و زلالی را که به زهر کشنده‌ای آمیخته شده است، پیش روی خود دارد، در حالی که از زهر آگین بودن آب آگاه است. بدیهی است که این شخص، در مقابل تمام وسوسه‌های نفسانی خود، که او را به نوشیدن آب و رفع عطش فرامی‌خوانند، مقاومت می‌کند و از نوشیدن آب خودداری می‌ورزد در حالی که در نوشیدن یا ننوشیدن آب مختار است و هیچ عاملی موجب سلب اختیار او نگشته است. او با توجه به علم قطعی خود به زهر آگین بودن آب، مرگ خویش را در نوشیدن آب می‌یابد و از این رو، به هیچ بهانه‌ای حاضر به نوشیدن آب نیست.^۱

۱. ممکن است گفته شود که ما انسانهای عادی نیز، اجمالاً، به زشتی گناهان و عواقب شوم آنها علم داریم و

از سوی دیگر، انسان معصوم چنان مستغرق اوصاف جمال و کمال پروردگار است و چنان حضور و احاطه قیومی خداوند را با چشم دل خویش مشاهده می‌کند و سرمست عشق و محبت معبود است که هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهد بر خلاف رضای محبوب خویش، و در حضور او، مرتکب گناه و معصیت شود.

تفاوت چنین شخصی با انسانی که به دلیل فقدان ابزار و امکانات لازم یا وجود موانع خارجی، قادر بر انجام گناه نیست (در حالی که انگیزه انجام آن را دارد) و ترک گناه را به صورت اختیاری بر نمی‌گزیند، بسیار روشن و غیر قابل انکار است.

ارزشمندی مقام عصمت

ممکن است گفته شود مقام عصمت، مقامی موهوبی و غیراکتسابی است. بنابراین، نمی‌توان عصمت را کمال و فضیلتی برای شخص معصوم دانست، زیرا چنین نیست که او برای رسیدن به این مقام تلاش و کوششی کرده یا متحمل سختی و مشقتی شده باشد. بنابراین، همان‌گونه که شخص زیبار و فضیلتی بر شخص زشت‌رو ندارد، انسان معصوم نیز، به واسطه عصمت خویش، برتر از دیگران نیست؛ زیرا عصمت نیز مانند زیبایی، حُسنی خداداد است. در پاسخ به مطلب بالا اجمالاً می‌توان گفت: هر چند عصمت موهبتی الهی است؛ اما اعطای آن مشروط به وجود شایستگی لازم در فرد است و دست‌کم، بخشی از این شایستگی به صورت اختیاری و از راه مجاهدات و ریاضت‌های شخص معصوم فراهم می‌گردد. به عبارت دیگر، برای دریافت این موهبت الهی، شرایطی لازم است و چنین نیست که هر انسانی، در هر شرایط روحی و نفسانی که به سر برد، قابلیت دریافت مقام عصمت را داشته باشد.^۱

← با این حال، نمی‌توانیم از ارتکاب آنها خودداری کنیم، آن‌چنان که برخی پزشکان به استعمال دخانیات می‌پردازند، در حالی که کاملاً از مضرات آن آگاه‌اند. در پاسخ به این نکته باید گفت: آنچه مانع قطعی از اراده گناه می‌شود، صرف علم حصولی از عواقب آن نیست، بلکه مرتبه بالاتری از علم است که می‌توان از آن به مشاهده قلبی تعبیر کرد. به تعبیر دیگر، علم معصوم به حقیقت گناه و عواقب آن، از مرحله «علم‌الیقین» و «عین‌الیقین» گذر کرده و به مرتبه «حق‌الیقین» رسیده است. افزون بر این، انسان معصوم (برخلاف افراد عادی) کاملاً از بند هوا و هوس و شهوات رسته و عقل او فرمانروای مطلق وجودش است. ۱. گروهی از متکلمان امامیه، مانند شیخ مفید و سید مرتضی، پاسخ دیگری به این مطلب داده‌اند که خلاصه

دلایل عصمت پیامبران از گناه

متکلمان دلایل گوناگونی بر لزوم عصمت انبیا از گناه اقامه کرده‌اند که می‌توان آنها را در دو دسته «دلایل عقلی» و «دلایل نقلی» جای داد. ما ادله نقلی را در بحث قرآنی - روایی عصمت مطرح خواهیم کرد و پیش از آن به طرح چند دلیل عقلی می‌پردازیم:

دلایل عقلی عصمت

همان‌گونه که در بحث اهداف بعثت مطرح شد، یکی از غایات ارسال پیامبران تربیت و تزکیه مردم است و این هدف به صورت کامل محقق نمی‌شود مگر آنکه پیامبر، خود سرمشق عملی و عینی تقوا و پاکدامنی باشد. حال، اگر پیامبری خود اهل فسق و فجور و ارتکاب معاصی باشد، نه تنها نقش یک مربی الهی را از دست می‌دهد، بلکه عملاً سبب تشویق مردم به گناهکاری می‌شود. به دیگر سخن، تنها تعالیم شفاهی و سخنان موعظه‌آمیز پیامبر برای هدایت مردم و تزکیه نفوس آنان کفایت نمی‌کند، بلکه پند و موعظه و تشویق و ترهیب، زمانی کارساز است که موعظه‌کننده، خود به آنچه مردم را به سوی آن فرا می‌خواند، عمل کند. جواز ارتکاب گناه از سوی پیامبر، نه تنها با غرض بعثت ناسازگار است، بلکه سبب تشویق مردم به معصیت می‌گردد و از آنجا که نقض غرض و ترغیب به معصیت، هیچ یک با حکمت الهی سازگار نیست، لازم است پیامبران الهی از ارتکاب هرگناهی مصون باشند. شایان ذکر است که این دلیل، لزوم عصمت انبیا را حتی پیش از بعثت ثابت می‌کند، زیرا بدیهی است که وجود پیامبری که هیچ سابقه گناه و معصیت ندارد، تأثیر بیشتری در تحصیل کامل اهداف تربیتی بعثت دارد.

افزون بر آنچه گذشت، متکلمان امامیه دلایل دیگری را نیز بر لزوم عصمت مطلق پیامبران از گناه اقامه کرده‌اند. برای مثال، خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید:

« آن این است: از آنجا که عصمت با اختیار منافاتی ندارد، خداوند سبحان با علم مطلق خویش می‌داند که تنها گروه اندکی از انسانها هستند که در صورت اعطای مقام عصمت به آنان، به مقتضای این مقام پایبند و ملتزم می‌مانند و اراده ارتکاب معصیت نمی‌کنند، اما سایر مردم چنین نیستند. از این رو، خداوند عصمت را تنها به گروه نخست ارزانی می‌دارد، زیرا از پیش می‌داند که آنان شایستگی لازم را برای این مقام دارند. برای توضیح بیشتر، ن.ک: جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۷.

وَ يَجِبُ فِي النَّبِيِّ الْعِصْمَةُ لِيَخْضَلَ الْوَثُوقُ فَيَخْضَلَ الْغَرَضُ وَ لِيُجُوبَ مُتَابِعَتِهِ وَ ضِدَّهَا وَ
الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ.^۱

خواجه در این عبارت کوتاه به سه دلیل اشاره کرده است:

(۱) حصول غرض بعثت در گرو اعتماد مردم بر پیامبران است و گناهکاری انبیا سبب سلب اعتماد مردم می شود و به نقض غرض می انجامد.

(۲) گناهکاری انبیا سبب می شود که بر مردم لازم باشد که از یک سو گناهان آنان را انجام دهند (چون پیروی از پیامبر لازم است) و از یک سو، آن را ترک کنند (چون کاری است که خداوند از آن نهی کرده است)، در حالی که جمع کردن بین دو ضد (انجام یک عمل و ترک آن) ممکن نیست.

(۳) از آنجا که یکی از تکالیف عمومی مردم، نهی از منکر است، اگر پیامبر مرتکب گناه شود، بر مردم لازم است او را نهی کنند و این نهی موجب آزار پیامبر می گردد، در حالی که آزار او حرام است. بنابراین، تجویز ارتکاب گناه از سوی پیامبر سبب می شود که یک عمل خاص (نهی از منکر) هم بر مردم واجب باشد و هم حرام!^۲

عصمت پیامبران از گناه در قرآن و روایات

به نظر می رسد که هیچ یک از آیات قرآنی، دلالت صریح و مستقیمی بر عصمت پیامبران از گناه ندارند.^۳ با این حال، با ضمیمه کردن برخی از آیات به یکدیگر، می توان دلالت قرآن را بر عصمت انبیا دریافت:

الف) قرآن کریم بیان می دارد که بندگان مخلص خداوند (کسانی که خدا آنان را برای خویش پاک و خالص گردانیده و از هر چه رنگ غیرخدایی داشته باشد منزّه اند) کاملاً از قلمرو اضلال شیطان خارج اند و شیطان از هر گونه تأثیرگذاری در آنان ناتوان است:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (ص: ۸۲ و ۸۳)

۱. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۲. این دلایل و برخی دلایل مشابه دیگر، صیغه برهانی ندارند و بیشتر به کار اقناع مخالفان و تأیید مدعا می آیند. برای مطالعه دلایل دیگر، ن. ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۵۰-۵۳.

۳. تنها درباره فرشتگان آمده است: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» (تحریم: ۶)

[شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان مخلص تو را».

از سوی دیگر، شکی نیست که پیامبران الهی از زمره بندگان مخلص‌اند، بویژه آنکه قرآن درباره آنان می‌فرماید:

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (ص: ۴۶)

ما آنان را با موهبت ویژه‌ای - که یادآوری سرای آخرت است - خالص گردانیدیم.

بنابراین، آشکار می‌شود که بندگان مخلص خداوند هیچ‌گاه تحت تأثیر اغوای شیطان، مرتکب عمل زشت یا گناهی نمی‌شوند و از آنجا که پیامبران در گروه مخلصان جای دارند، نتیجه می‌شود که دامان انبیا هرگز به گناه و معصیت آلوده نمی‌گردد.

ب) به گواهی قرآن کریم، پیامبران الهی مشمول هدایت خاص الهی بوده‌اند. قرآن پس از ذکر اسامی تعدادی از پیامبران بزرگ می‌فرماید:

وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (انعام: ۸۷ و ۸۸)

و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. این، هدایت خداست که هرکس از بندگان را بخواهد به آن هدایت می‌کند.

در جای دیگر، به این حقیقت اشاره می‌کند که مشمولان هدایت خاص الهی هیچ‌گاه در معرض گمراهی و ضلالت قرار نمی‌گیرند:

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ (زمر: ۳۶ و ۳۷)

و هرکه را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست و هر که را خدا هدایت کند گمراه کننده‌ای ندارد.

به این ترتیب، روشن می‌شود که انبیای الهی هیچ‌گاه در معرض گمراهی واقع نمی‌شوند و از آنجا که ارتکاب گناه از مصادیق مسلم گمراهی است، این آیات نیز بیانگر عصمت پیامبران از ارتکاب گناه‌اند.

ج) خداوند در پاسخ به درخواست ابراهیم (ع) مبنی بر استمرار مقام امامت در خاندان او، آشکارا فرمود:

قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)

[ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.» این آیه صریحاً اعلام می‌دارد که ظالمان شایستگی دریافت منصب الهی (عهد خداوند) را ندارند و از آنجا که پیامبری، یکی از مناصب الهی است، نتیجه می‌شود که ظالمان شایسته مقام پیامبری نیستند. از سوی دیگر می‌دانیم که واژه «ظلم» در قرآن کریم، معنایی گسترده دارد که شامل هرگونه انحراف فکری و انحراف عملی (گناه) می‌شود. بنابراین، آیه فوق نیز با نظر به آیاتی که بیانگر معنای وسیع ظلم‌اند، عصمت انبیا را نیز ثابت می‌کند.

(د) یکی از اهداف بعثت پیامبران آن است که مردم از آنان پیروی کنند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء: ۶۴)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. از آنجا که این اطاعت مطلق است، افزون بر سخنان پیامبر، پیروی از اعمال او را نیز شامل می‌شود و روشن است کسی که پیروی از اعمالش (به طور مطلق) لازم است، نمی‌تواند مرتکب گناه و معصیت شود؛ زیرا لازم می‌آید که خداوند به انجام معصیت فرمان داده باشد.

عصمت انبیا در روایات

در احادیث اسلامی نیز مطالبی درباره مقام عصمت و مصونیت پیامبران از ارتکاب گناه وارد شده است. امام صادق (ع) در تعریف «معصوم» فرمود:

الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُعْتَصَمُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمَحَارِمِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

معصوم کسی است که با استمداد از خداوند از تمام محرمات خودداری می‌کند، و خداوند متعال فرمود: هرکس از خداوند مدد جوید به راه راست هدایت شده است. از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ...

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴، ح ۶.

همانا خداوند به پیروی از رسولش فرمان می‌دهد، زیرا او معصوم و پاک است و [کسی را] به معصیت خدا امر نمی‌کند.

۴. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی

دومین نوع از انواع عصمت، مصونیت پیامبر از خطا و سهو در دریافت وحی، نگاهداری و ابلاغ آن است. این نوع از عصمت، بر خلاف نوع اول مورد اتفاق عموم متکلمان اسلامی است.^۱ مهمترین دلیل لزوم این نوع از عصمت در پیامبران، آن است که خطای پیامبر در دریافت یا ابلاغ وحی سبب ناتمام ماندن رسالت او می‌گردد و در نتیجه، غرض بعثت نقض می‌شود. افزون بر این، اگر پیامبری - حتی در یک مورد - در دریافت یا ابلاغ وحی مرتکب خطا شود، وثاقت و اعتبار خویش را در سایر موارد از دست می‌دهد، زیرا از آن پس مردم در هرچه که او به عنوان وحی عرضه می‌کند، احتمال خطا خواهند داد و با این احتمال، دیگر نمی‌توان بر سخنان و تعالیم او اعتماد ورزید. در نتیجه، حجت بر مردم تمام نمی‌شود و غرض از بعثت حاصل نمی‌گردد. بنابراین، حکمت الهی ایجاب می‌کند که خداوند پیامبران خویش را از هرگونه خطا و اشتباهی در تلقی وحی و انتقال آن به مردم محفوظ دارد تا پیام او، بدون هیچ کم و کاستی، به انسانها انتقال یابد.

قرآن و عصمت پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی

پاره‌ای از آیات قرآنی بر این نوع عصمت دلالت دارند. یکی از صریحترین آیات، در سورهٔ نجم قرار دارد:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳ و ۴)

و [پیامبر] از سر هوس سخنی نمی‌گوید. این سخن به‌جز وحیی که وحی می‌شود، نیست. آیات فوق بیانگر آن‌اند که پیامبر (ص) هیچ‌گاه سخنی از روی هوا و هوس، نمی‌گوید، بلکه هرچه می‌گوید همان وحی الهی است و لازمهٔ این معنا آن است که پیامبر (ص) هم در دریافت وحی و هم در ابلاغ آن خطاناپذیر باشد، زیرا اگر (حتی برای یک بار) خطا کند، دیگر مدعای

۱. تنها قاضی ابوبکر باقلانی خطای سهوی (غیر عمدی) در ابلاغ رسالت را ممکن می‌دانست: تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۴۹ و ۵۰.

این آیات صادق نخواهد بود.

از برخی آیات دیگر به دست می‌آید که خداوند حافظان و نگاهبانانی را می‌گمارد تا از اصالت وحی حفاظت کنند و آن را، تا زمان ابلاغ به مردم، از هر گونه تغییری مصون دارند:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْضَىٰ كُلَّ شَيْءٍ
عَدَدًا (جن: ۲۶ - ۲۸)

[خداوند] دانای غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خویش را رسانیده‌اند و [خدا] به آنچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

بر اساس ظواهر آیات فوق، خداوند پیامبران را بر علوم غیبی خود، از طریق وحی، آگاه می‌سازد و برای مصونیت وحی از تغییر، فرشتگانی را می‌گمارد تا در دو مرحله از وحی نگاهبانی کنند: مرحله اول از صدور وحی تا رسیدن آن به پیامبر است (مِنْ خَلْفِهِ) و مرحله دوم، مرحله ابلاغ وحی از سوی پیامبر به مردم است (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ). همچنین، آیه اخیر بر این نکته تأکید می‌کند که محافظت این فرشتگان از آن روست که رسالتهای الهی به نحو کامل ادا شود، هر چند خداوند سبحان، خود بر نزول وحی و رسیدن آن به مردم احاطه دارد و از آن محافظت می‌کند.

۳. عصمت از سهو و خطا

نوع سوم عصمت، مصونیت از خطا و سهو و نسیان در انجام تکالیف دینی و تطبیق قوانین شرعی بر امور خاص و نیز، مصونیت از خطا در تمام اعمال فردی و اجتماعی است. این قسم از عصمت دارای گستره وسیعی است؛ کسی که از چنین عصمتی برخوردار است، هیچ‌گاه در انجام تکالیف شرعی خود دچار خطا، نسیان یا شک نمی‌شود و اگر در مسأله‌ای داور و قضاوت کند، حکم او همواره درست است و امکان ندارد از روی اشتباه حکم نادرستی صادر کند. همچنین، در محاسبات، ارزیابی‌ها و داوریه‌های شخصی خود همواره بر صواب و از هر خطایی مبرا است.

متکلمان در اثبات این قسم از عصمت اختلاف دارند. عموم متکلمان غیر امامیه بر خورداری پیامبران را از این نوع عصمت لازم نمی‌شمارند. در طرف مقابل، بیشتر متکلمان و علمای امامیه پیامبران را دارای این نوع عصمت می‌دانند و گروه اندکی نیز با غیر امامیه همداستان‌اند.^۱

دلیل اجمالی اثبات این نوع عصمت برای پیامبران چنین است.

تحقق کامل اهداف بعثت پیامبر در گرو اطمینان و وثوق کامل مردم به اوست. از سوی دیگر، خطای پیامبر در حوزه‌ای خارج از حوزه دریافت و تبلیغ وحی، حتی اگر مستقیماً به ابلاغ رسالت او لطمه نزند، ولی بر وثاقت او در نزد مردم خدشه‌ای شدید وارد می‌کند، به گونه‌ای که عموم مردم، با مشاهده خطا و سهو او در تطبیق قوانین و احکام دینی یا در امور فردی و اجتماعی‌اش، در عصمت او در ناحیه ابلاغ رسالت نیز تردید می‌کنند و این تردید با غایت مطلوب از بعثت پیامبران منافات دارد.

بنابراین، وصول به اهداف بعثت مقتضی وثاقت کامل پیامبر در میان مردم است؛ زیرا از دست رفتن اعتبار او در یک حوزه، به سلب اعتبار در حوزه‌های دیگر می‌انجامد و در نتیجه، حجت بر مردم تمام نمی‌شود.^۲

برخی آیات قرآنی شواهدی بر وجود این نوع عصمت در پیامبران ارائه می‌دهند؛ از جمله:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصْرِفُونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (نساء: ۱۱۳)

و اگر فضل و رحمت او بر تو نبود، طایفه‌ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند، و [لی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی‌سازند و هیچ‌گونه زیانی به تو نمی‌رسانند و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی [و نمی‌توانستی بدانی] به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

آیه فوق درباره یکی از قضاوت‌های پیامبر (ص) است در مورد نزاعی که یکی از طرفین آن می‌کوشید تا با جلب عواطف پیامبر (ص) او را گمراه سازد تا حکم باطلی را به نفع او صادر

۱. ابن ولید، شیخ صدوق و طبرسی از این گروه‌اند و صدور «سهو» را از پیامبران ممکن می‌شمارند. ن. ک: جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. برای توضیح بیشتر این دلیل ن. ک: همان، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

کند. با توجه به شأن نزول آیه معلوم می‌شود که فضل و رحمت خاص الهی نسبت به پیامبر (ص) او را از خطا و اشتباه در قضاوت و صدور حکم ناروا محفوظ می‌دارد.

همان‌گونه که می‌دانیم قضاوت درست بر دو پایه استوار است: (۱) آگاهی کامل از احکام و قوانین شرعی؛ (۲) آگاهی کامل از شرایط و ویژگی‌های قضیه‌ای که مورد اختلاف طرفین است و باید درباره آن حکمی صادر شود. بر این اساس، عبارت «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» بیان می‌دارد که پیامبر (ص) از راه نزول قرآن و حکمت، بر احکام کلی الهی آگاه است و عبارت «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» از این حقیقت پرده برمی‌دارد که خداوند آگاهی از شرایط و خصوصیات قضیه مورد نزاع را در اختیار پیامبر خویش نهاده است، به گونه‌ای که اگر این تعلیم الهی نبود، پیامبر (ص) هرگز از حقیقت ماجرا آگاه نمی‌شد.

بنابراین، آشکار می‌شود که پیامبر (ص) با تکیه بر علم خویش به احکام کلی و آگاهی خود از خصوصیات قضیه مورد نزاع، حکمی عادلانه و درست صادر می‌کند و در تطبیق احکام بر مصادیق آن هرگز دچار خطا نمی‌شود.

علم لدنی

ویژگی سوم پیامبران، که به وسیله آن بر سایر مردم برتری دارند، علوم و دانشهای خاص آنان است. دانش پیامبران، هم از جهت منابع و مآخذ آن، و هم از حیث گستره و وسعت، با علوم متعارف بشری متفاوت است. افزون بر این، علم پیامبران از ویژگی خطاناپذیری برخوردار است، در حالی که بخش عمده‌ای از دانشهای متعارف خطاپذیرند و به تدریج از نقص به کمال می‌رسند.

علم پیامبران را، به اعتبار منابع آن، علم لدنی یا موهوبی می‌گویند (یعنی علمی که مستقیماً - و بدون نیاز به مقدمات معمول کسب علم، مانند تجربه و تفکر - از جانب خداوند به آنان اعطا می‌گردد. گاه نیز علم پیامبران را، به لحاظ تعلق آن به اموری که بر بشر عادی پنهان است، علم غیب می‌خوانند.

منابع علوم پیامبران

شواهد قرآنی و روایی حاکی از آن است که علوم پیامبران از منابع خاصی سرچشمه می‌گیرد که در اختیار بشر عادی نیستند. این منابع عبارت‌اند از:

۱. وحی: یکی از منابع اصلی علوم و آگاهی‌های پیامبران، وحی است که در بحث‌های قبلی به اختصار از آن سخن گفتیم.
 ۲. ارتباط با ماورای طبیعت: بخش دیگری از علوم پیامبران بر اثر ارتباط خاص آنها با عوالم فوق طبیعت حاصل می‌شود؛ ارتباطی که در خلال آن حجابها به کنار می‌رود و حقایق ماورای طبیعی بر آنان آشکار می‌گردد. خداوند درباره ابراهیم (ع) می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام: ۷۵)
 و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.
 ۳. روح القدس: یکی دیگر از منابع علوم پیامبران، روح القدس است که آنان را همراهی کرده، حقایق و معارفی را به آنان القا می‌کند.

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (بقره: ۸۷)
 و به عیسی پسر مریم معجزات آشکار بخشیدیم و او را با «روح القدس» تأیید کردیم.
 ۴. توارث: منبع چهارم علوم پیامبران، ارث بردن علم و دانش از پیامبران دیگر است:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ (نمل: ۱۶)
 و سلیمان وارث داوود گشت.

به اعتقاد گروهی از مفسران، ارث در آیه بالا شامل علوم ویژه داوود (ع) نیز می‌گردد که به فرزندش سلیمان (ع) منتقل گشت. در روایتی از امام باقر (ع) می‌خوانیم:

أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
 محمد (ص) دانش پیامبران و مرسلان پیش از خود را به ارث برد.

علم غیب: «غیب» در مقابل «شهادت» قرار دارد و مقصود از آن اموری است که از ادراک ما پنهان است و از طریق حواس یا دیگر راههای متعارف کسب معرفت درک نمی‌شود. مجموعه‌ای از آیات و روایات گواه آن‌اند که پیامبران از مرتبه‌ای از علم غیب، به اذن الهی، برخوردارند و از اموری مطلع‌اند که از دایره آگاهی انسانهای عادی خارج است. شماری از آیات بر اختصاص علم غیب (آگاهی از غیب) به خداوند دلالت دارند:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ (نمل: ۶۵)

بگو غیر از خداوند، کسی در آسمانها و زمین غیب را نمی‌شناسد.^۱
 اما از آیات دیگری به دست می‌آید که پیامبران نیز به تعلیم الهی، از بخشی از علوم غیبی مطلع‌اند:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (جن: ۲۶ و ۲۷)

[خداوند] دانای غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او
 خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی
 برخواهد گماشت.^۲

با توجه به مجموع این آیات، روشن می‌شود که اطلاع از امور غیبی، به صورت استقلالی، به
 خداوند متعال اختصاص دارد، اما پیامبران الهی نیز، به صورت غیراستقلالی و در اثر تعلیم
 الهی، بر بخشی از امور غیبی آگاهی دارند. به دیگر سخن، علم غیب در خداوند، ذاتی و در
 پیامبران تبعی و غیرذاتی است. البته، همان‌گونه که اشاره کردیم، علم پیامبران به غیب، محدود
 است؛ برخی از امور به گونه‌ای هستند که علم به آنها مختص به خداوند است؛ یعنی، حتی از
 طریق تعلیم نیز به پیامبران انتقال نمی‌یابد.^۳

بنابراین، یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران الهی آن است که از طریق تعلیم الهی و از
 راههایی که از دسترس بشر عادی خارج است، به بخشی از امور غیبی عالم (که برای ما
 مجهول است) آگاهی دارند.

تنزه از صفات نفرت‌انگیز

علاوه بر ویژگی‌هایی مانند وحی، عصمت و علم لدنی، پیامبران الهی از تمام اوصافی که
 سبب نفرت مردم از آنها می‌گردد، مبرا و منزّه‌اند. دلیل این مدعا نیز اجمالاً آن است که وجود
 چنین اوصافی در پیامبران باعث می‌شود که تمایل مردم به آنان کم شده، گرایش به ایجاد
 ارتباط با آنان نداشته باشند و بدیهی است که این مطلب مانع حصول کامل اغراض و اهداف
 نبوت می‌شود.

۱. نیزن. ک: سوره‌های نحل: ۷۷، انعام: ۵۹ و یونس: ۲۰.

۲. نیزن. ک: آل عمران: ۴۹ و ۱۷۹.

۳. برای نمونه، علم به زمان وقوع رستاخیز، در این بخش جای دارد: «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا
 لِيَوْمِهَا إِلَّا هُوَ» (اعراف: ۱۸۷)

براین اساس، پیامبران الهی از طهارت مولد و خاندانی شریف و محترم برخوردارند و از بیماریهایی مانند جذام، که سبب تنفر و دوری مردم می‌شود، منزّه‌اند. اخلاق و سیرت عملی آنان در غایت نیکویی است و از عالیترین مراتب اخلاق شایسته (مانند مدارا، حلم، شجاعت، سخاوت، تواضع و...) بهره‌مندند. از سوی دیگر، قوای عقلی آنان نیز در غایت کمال است و فهم و درکی سرشار دارند.^۱

تعاریف و اصطلاحات

علم غیب

علم لدنی

عصمت

چکیده مطالب

۱. دومین ویژگی مهم انبیای الهی عصمت است. عصمت قوه‌ای است که انسان را از انجام گناه و خطا باز می‌دارد. متکلمان اسلامی بر اصل معصوم بودن پیامبران اتفاق دارند، اما در تعیین حدود و ثغور آن اختلافاتی هست.
۲. عصمت پیامبران دارای سه حوزه اصلی است: الف) عصمت از ارتکاب گناه؛ ب) عصمت از خطا و فراموشی در دریافت و ابلاغ وحی؛ ج) عصمت از خطا و فراموشی در اجرای احکام الهی و انجام امور فردی و اجتماعی.
۳. در نظر متکلمان، عصمت از گناه لطفی است از جانب خداوند که موجب می‌شود شخص معصوم هیچ انگیزه‌ای برای ترک طاعت یا انجام معصیت نداشته باشد، در حالی که بر انجام آن قادر است.
۴. متکلمان امامیه، بر خلاف سایر فریق اسلامی، به عصمت مطلق پیامبران از گناه، معتقدند و بر این باورند که صدور گناه از پیامبر، چه قبل از بعثت و چه پس از آن، چه کبیره و چه صغیره، ممتنع است.
۵. انسان معصوم، بر اساس علم قطعی و شهودی خویش به عواقب شوم گناه و درک مستمر حضور و احاطه خداوند متعال، با اراده و اختیار خویش از ارتکاب گناه خودداری می‌کند. بنابراین، عصمت به معنای سلب اختیار از شخص معصوم نیست.
۶. هرچند عصمت مقامی موهوبی و غیراکتسابی است، اما اعطای آن مشروط به وجود

۱. خواجه نصیرالدین طوسی در اشاره به این بحث می‌گوید: «و یجب فی النبی... کمال العقل و الذکاء و الفطنة و قوة الرأي و عدم السهو و كلما ینفر عنه من دنائة الآباء و عهر الامهات و الفظاظه و الابنة و شبهها و الاکل علی الطریق و شبهه» (علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۶).

شایستگی‌ها و قابلیت‌های خالص است و از این رو، همگان شایسته دریافت این مقام نیستند. بر این اساس، عصمت مقامی است که موجب فضیلت و برتری شخص معصوم بر دیگران می‌شود.

۷. یکی از غایات بعثت انبیا، هدایت و تزکیه نفوس مردم از طریق یک مربی الهی است و کمال تربیت در گرو آن است که مربی، خود به توصیه‌ها و رهنمودهای خویش پایبند باشد. بنابراین، ارتکاب گناه از سوی پیامبران با غایت بعثت ناسازگار است و موجب نقض غرض و تشویق مردم به ارتکاب گناه می‌شود. اما نه نقض غرض از سوی خداوند، ممکن است و نه تشویق به گناه. بنابراین، لازم است پیامبر از انجام هر گناهی منزه باشد.

۸. پیامبران الهی در دریافت و ابلاغ وحی معصومانند، زیرا خطای آنان در این حوزه سبب نقض غرض بعثت و موجب بی‌اعتمادی مردم می‌گردد. بنابراین، حکمت الهی اقتضا دارد که پیامبران، وحی را بدون هیچ کم و کاست دریافت کنند و به مردم انتقال دهند.

۹. قسم دیگر عصمت پیامبران، عصمت از خطا در انجام تکالیف شرعی و کارهای فردی و اجتماعی است. متکلمان غیر امامیه لزوم این نوع از عصمت را نپذیرفته‌اند، اما غالب متکلمان امامیه به آن اعتقاد دارند. دلیل عقلی این نوع از عصمت آن است که خطای پیامبر در این امور موجب سلب اعتبار و وثاقت او در نزد مردم می‌گردد و این عدم وثاقت، به سایر حوزه‌ها (مانند دریافت و ابلاغ وحی) نیز سرایت می‌کند. به این ترتیب، حجت الهی بر مردم تمام نمی‌گردد، حال آنکه هدف از بعثت پیامبران اتمام حجت است.

۱۰. از دیگر ویژگی‌های پیامبران، علم لدنی است که از جانب خداوند به آنان اعطا می‌شود و از خصلت خطاناپذیری و کمال برخوردار است.

۱۱. منابع اصلی علوم پیامبران عبارت‌اند از: وحی، ارتباط با ماورای طبیعت، افاضه روح القدس و توارث.

۱۲. پیامبران، از طریق تعلیم الهی، بر بخشی از امور غیبی - که از حوزه ادراک بشر عادی خارج‌اند - آگاهی دارند، اما علم غیب در آنان محدود و غیراستقلالی است، در حالی که علم خداوند به امور غیبی، مطلق، نامحدود و استقلالی است.

۱۳. از دیگر ویژگی‌های پیامبران الهی تنزه آنان از تمام اوصافی است که تنفر و انزجار مردم را برمی‌انگیزد. بر این اساس، وجود اوصافی همچون طهارت مؤلد، داشتن خاندان شریف، نداشتن بیماری‌های نفرت‌انگیز، داشتن اخلاق شایسته و قوت تعقل، در پیامبران ضروری است.

پیامبر اسلام (۱)

درآمد

پس از مرور فشرده و کوتاه بر مسائل نبوت عامه در فصلهای گذشته، به بحث نبوت خاصه می‌پردازیم. محور اصلی در این بخش، نبوت پیامبر اسلام، محمد مصطفی (ص) و اثبات پیامبری و رسالت او و الهی بودن آیین اسلام است. اما شایسته است پیش از ورود در این بحث، نگاهی کوتاه به زندگانی پیامبر اسلام، سیر دعوت او و محیطی که در آن مبعوث گشت، داشته باشیم.

محمد بن عبدالله (ص) در سال ۵۷۰ میلادی در خاندان بنی هاشم - که در میان قبیله قریش به بزرگی و فضل و شرف و پاکدامنی شهره بود - متولد شد و تا سن چهل سالگی در نهایت طهارت و قداست به زندگانی خویش ادامه داد، تا آنجا که شخصیت ممتاز او مورد احترام همگان و فضایلش مورد اعتراف خاص و عام بود.

سرانجام محمد (ص) در سال ۶۱۰ میلادی، در سن چهل سالگی، به پیامبری مبعوث شد و به دستور خداوند، تبلیغ خویش را از دعوت خویشان و بستگان خود آغاز نمود و پس از گذشت چند سال، رسالت خویش را در دعوت به آیین اسلام، به همگان عرضه داشت. از آن پس، محمد (ص) و جمعی از یاران او که به اسلام گرویده بودند، در مواجهه با آزار و شکنجه بی‌امان مشرکان که هر روز شدت بیشتری می‌یافت، استقامت ورزیدند تا آنکه پس از گذشت ۱۰ سال از آغاز بعثت، به شهر یثرب هجرت کردند. هجرت محمد (ص) و یارانش به یثرب

برکات فراوانی را به دنبال داشت و از آن هنگام، روز به روز بر عظمت و شوکت و اقتدار مسلمانان افزوده شد تا سرانجام دعوت اسلامی نه تنها در مکه و شهرهای اطراف آن، که در کل جزیره العرب انتشار یافت و به تدریج پرچم اسلام بر فراز کشورهای همسایه جزیره العرب به اهتزاز درآمد.

پیامبر اسلام (ص) سرانجام در سال ۶۳۳ میلادی (۱۳ هجری) به دیدار معبود خویش شتافت، در حالی که در سایه مجاهدتها و صبر و شکیبایی بی منتهای خود، جزیره العرب را از پست ترین موقعیت فرهنگی و اخلاقی به مرکز یکی از بزرگترین تمدنهای آن روز مبدل ساخت. امیر مؤمنان علی (ع) در توصیف محیط بعثت پیامبر (ص) می فرماید:

او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند و مردمان در خوابی دراز می غنودند، اسب فتنه در جولان، کارها پریشان، آتش جنگها فروزان، جهان تیره، فریب دنیا بر همه چیره، باغ آن افسرده، برگ آن زرد و پژمرده، از میوه اش ناامید، آبش در دل زمین ناپدید، نشانه های رستگاری ناپیدا، علامتهای گمراهی هویدا...^۱

راههای اثبات نبوت محمد (ص)

همان گونه که در بحث راههای شناخت پیامبران گفتیم، سه راه اصلی برای بازشناسی پیامبران راستین الهی از مدعیان دروغین نبوت وجود دارد؛ (۱) اعجاز؛ (۲) گواهی پیامبری دیگر؛ (۳) گواهی قطعی مجموعه ای از قراین و شواهد.

متکلمان اسلامی بر این باورند که می توان نبوت پیامبر اسلام (ص) را از هر سه راه یاد شده ثابت کرد. ما بحث را از راه نخست آغاز می کنیم و سپس به راههای دیگر خواهیم پرداخت.

راه اول: معجزات پیامبر اسلام (ص)

یکی از فضایل پیامبر اسلام (ص) تعدد و تنوع معجزاتی است که به اذن خداوند و به عنوان گواهی بر پیامبری او اظهار شده است. این معجزات را می توان در دو دسته جای داد: الف) معجزه جاویدان محمد (ص) که همان قرآن است؛ ب) معجزات غیر جاویدان که در مقطع خاصی از حیات پیامبر (ص) پس از بعثت ارائه شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۹ (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی).

البته، افزون بر معجزات، امور خارق‌العاده دیگری نیز درباره محمد(ص) و پیش از بعثت او رخ داده است. همان‌گونه که در بحث اعجاز گفتیم، چنین امور خارق‌العاده‌ای که قبل از بعثت پیامبر و در جهت تأسیس ارکان پیامبری او رخ می‌دهد، در اصطلاح متکلمان «ارهاص» نامیده می‌شود. از جمله می‌توان به شکسته شدن طاق ایوان کسری، خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه و واقعه اصحاب فیل در سال تولد پیامبر(ص) و نیز حرکت ابر بر فراز سر پیامبر و سلام‌گویی سنگریزه‌ها به ایشان پیش از بعثت، اشاره کرد.

قرآن کریم، معجزه جاویدان محمد(ص)

قرآن کریم به عنوان معجزه جاویدان محمد(ص)، بزرگترین و آخرین کتاب آسمانی است که محتوای آن در طول ۲۳ سال بر پیامبر اسلام(ص) نازل گردید و تا فرجام تاریخ در معرض سنجش و ارزیابی انسانهاست. این کتاب، تا ابد، مخالفان را به معارضه می‌طلبد و پس از گذشت بیش از چهارده قرن، این تحدی بی‌پاسخ مانده است.

برای اثبات اعجاز قرآن باید روشن سازیم که شرایط لازم برای معجزه در قرآن کریم وجود دارد. بنابراین لازم است مروری بر این شرایط داشته باشیم:

الف) خارق‌العاده بودن: خارق‌العاده بودن قرآن را به تفصیل در بحث وجوه اعجاز قرآن ثابت می‌کنیم.

ب) ادعای پیامبر: این نکته از مسلمات تاریخ است که محمد(ص) مدعی نبوت از جانب خداوند بود و این حقیقتی است که حتی غیرمسلمانان نیز در آن تردیدی ندارد.

قرآن به رساترین وجه ممکن، بر این مطلب تأکید می‌ورزد:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (اعراف: ۱۵۸)

بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم

ج) تحدی: قرآن، خود در آیات متعددی تحدی کرده و مخالفان را به معارضه طلبیده است:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره: ۲۳)

و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کردیم شک دارید، پس - اگر راست می‌گویید - سوره‌ای مانند آن [یا از شخصی مانند او] بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - فراخوانید.

در آینده، به تفصیل از تحدی قرآن سخن خواهیم گفت.

د) ناتوانی مخالفان از معارضه: پس از گذشت چهارده قرن، هنوز تحدی و مبارزه طلبی قرآن بی پاسخ مانده است، در حالی که انگیزه‌ای بسیار قوی در میان مخالفان وجود داشته است. درباره این مطلب نیز، در ادامه، توضیح بیشتری خواهیم داد.

ه) مطابقت با مدعا و قصد: بدیهی است که موضوع این شرط درباره قرآن مستفی است و تنها در سایر معجزات پیامبر(ص) موضوعیت دارد.

تا کنون، به اجمال، تطبیق شرایط معجزه بر قرآن آشکار گردید. حال لازم است درباره وجوه اعجاز قرآن و عجز مخالفان از پاسخگویی به تحدی آن، بحث مفصلتری داشته باشیم.

وجوه اعجاز قرآن

۱. اعجاز ادبی

یکی از مهمترین وجوه اعجاز قرآن، اعجاز ادبی آن است؛ قرآن کریم، چه از جهت زیبایی و سلاست الفاظ آن و چه از جهت بلندی و عمق معانی آن، بالاتر از کلام بشری، و بالاتر از سخنان بزرگترین ادیبان و عبارت پردازان و شاعران، قرار دارد، به گونه‌ای که پس از گذشت چهارده قرن، هیچ ادیب و سخنوری نتوانسته است کلامی بیاورد که پهلو به پهلو قرآن زند و با آن برابری کند.

برخورد بزرگان ادب قریش با قرآن: یکی از بهترین شواهد اعجاز بیانی قرآن، برخورد نخبگان ادب و خبرگان شعر و سخنوری با قرآن، پس از نزول آن است. تاریخ بیانگر این حقیقت است که برخی از بزرگان شرک و کفر، با آنکه خود از نوابغ وادی ادب به شمار می‌آیند، نه تنها نتوانستند با هم‌اورد طلبی قرآن مقابله کنند، بلکه عظمت و جلالت قرآن چنان آنان را مسحور و مسحور کرد که به ناچار، لب به اعتراف گشودند و از مقام بلند و دست نیافتنی قرآن سخن گفتند. گروهی نیز چاره‌ای جز آن ندیدند که با سحر خواندن قرآن و ساحر نامیدن پیامبر(ص)، دیگران را از شنیدن حتی چند آیه کوتاه بر حذر دارند!

اعتراف مشرکان به اعجاز ادبی قرآن: تاریخ صدر اسلام، شاهد نمونه‌های فراوانی از اقرار سخنوران و ادبای نامی عرب به اعجاز قرآن و غیر بشری بودن آن است. ولید بن مغیره، که در میان مشرکان مقامی بس بلند داشت، پس از شنیدن آیاتی از سوره غافر، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که بی‌درنگ از محضر پیامبر(ص) خارج شد و به نزد قومش رفت و گفت:

وَاللّٰهُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدٍ اَنْفَاً كَلَاماً مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْاِنْسِ وَ لَا مِنْ كَلَامِ الْجِنِّ وَ اِنَّ لَهُ لِحَلَاوَةً وَ اِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَ اِنَّ اَعْلَاهُ لَمُشَمَّرٌ وَ اِنَّ اَسْفَلَهُ لَمُعْدَقٌ وَ اِنَّهُ لَيَعْلُو وَ مَا يُعْلَى عَلَيْهِ^۱ سوگند به خدا، کلامی از محمد [ص] شنیدم که نه [از قبیل] سخن انسان است و نه [همچون] سخن جن، همانا کلام او بسیار شیرین و زیباست و [همانند درختی است که] شاخه‌های آن ثمربخش و ریشه آن [در زمین] گسترده و استوار است. همانا سخن او، [از دیگر سخنان] برتر است و هیچ کلامی بر آن برتری نتواند جست.

سخنان بالا، نه کلام یکی از پیروان پیامبر اکرم (ص) است که در آن شائبه غلو باشد، و نه ادعای شخص ناآشنا با فنون فصاحت و بلاغت! بلکه اعتراف دشمنی قسم خورده است که خود، یکی از بزرگان ادب جاهلی در زمان پیامبر (ص) بوده است.

عتبه بن ربیعہ نیز پس از شنیدن آیات آغازین سوره فصلت از زبان پیامبر (ص)، در حالی که چهره‌اش دگرگون شده بود، نزد بزرگان قریش بازگشت و در بخشی از سخنان خود گفت:

اَنْتِیْ قَدْ سَمِعْتِیْ قَوْلَاً وَ اللّٰهُ مَا سَمِعْتِیْ مِثْلَهُ قَبْلَ وَ اللّٰهُ مَا هُوَ بِالشَّعْرِ وَ لَا بِالسَّحْرِ وَ لَا بِالْکِهَانَةِ...^۲

همان سخنی را [از محمد (ص)] شنیدم که سوگند به خدا، پیش از این هرگز مانند آن را نشنیده بودم. سوگند به خدا که سخن او نه شعر است و نه جادوگری و نه کهنات (پیشگویی).

مبارزه منفی مشرکان با قرآن: همان‌گونه که اشاره کردیم، بزرگان قریش و سران مشرکان چون راه پاسخگویی به تحدی و معارضه طلبی قرآن را بر خویش بسته می‌دیدند، می‌کوشیدند تا از راههای مختلف مانع گوش دادن مردم به قرآن و ارتباط آنان با محمد (ص) شوند، شاید از این رهگذر بتوانند از رشد سریع تعداد مسلمانان و گروندگان به پیامبر (ص) جلوگیری کنند.

قرآن در افشای توطئه مشرکان بر جلوگیری از انتشار آیات قرآن در میان مردم می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (فصلت: ۲۶)

و کسانی که کافر شدند، گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شوید.

یکی از نمونه‌های تاریخی توطئه یاد شده، سرگذشت طفیل بن عمر دوسی است که در میان

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۷.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴ (به نقل از: جعفر سبحانی، الالهیات، ج ۳، ص ۲۴۸).

اعراب شخصیتی محترم به شمار می آمد و خود از خبرگان شعر و ادب بود. طفیل همزمان با اوایل دعوت پیامبر (ص) وارد مکه شد و سران قریش از بیم آنکه تحت تأثیر قرآن قرار گیرد، وی را از تماس با محمد (ص) (که ساحر و جادوگرش می خواندند) بیم دادند، تا آنکه او پیش از ورود به مسجد الحرام، گوشهای خود را با پارچه ای پر کرد تا مانع شنیدن کلام پیامبر (ص) شود. اما پس از ورود به مسجد، کنجکاوی او سبب شد که سرانجام با پیامبر (ص) به گفتگو نشیند و آیاتی از قرآن را بشنود. طفیل پس از شنیدن قرآن بی درنگ اسلام آورد و گفت:

فَلَا وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ قَوْلًا قَطَّ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَمْرًا أَعْدَلَ مِنْهُ.

سوگند به خدا، هرگز کلامی نیکوتر از آن (قرآن) و امری موزونتر و متعادلتر از آن نشنیده بودم.

یکی دیگر از شگردهای تبلیغی مشرکان آن بود که قرآن را سحر و پیامبر (ص) را ساحر می خواندند. این امر، از یک سو سبب می شد که گروهی، از سر ترس، خود را در معرض شنیدن آیات قرآن قرار ندهند، از سوی دیگر، به معنای نفی الهی بودن قرآن تلقی می شد. سران قریش، روزی در دارالندوه گرد آمدند تا موضع واحدی در برخورد با پیامبر (ص) اتخاذ کنند و سرانجام، با راهنمایی و تأیید ولید بن مغیره به این نتیجه رسیدند که پیامبر (ص) را به سحر متهم سازند. بسیاری از مفسران واقعه فوق را شأن نزول برخی از آیات سوره مدثر می دانند:

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَفَعَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَاتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ

وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (مدثر: ۱۸ - ۲۵)

آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ [آری،] کشته باد چگونه [او] سنجید. آنگاه نظر انداخت، سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید. آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست. این غیر از سخن بشر نیست.

مقایسه اعجاز ادبی قرآن با سایر وجوه اعجاز آن

اعجاز ادبی قرآن، از جهاتی بر سایر وجوه اعجاز آن (که در آینده خواهد آمد) برتری دارد. اولین نکته آن است که در زمان نزول قرآن، بیشترین تأکید بر این وجه بوده است، زیرا قرآن در میان جماعتی نازل شد که به فصاحت و بلاغت و سخنوری خویش مباهات می ورزیدند

و شاعران، والاترین شخصیت‌های اجتماعی آنان بودند و اساساً طبع عرب جاهلی چنان بود که به راحتی سخن فصیحتر و کلام بلیغتر را تشخیص می‌داد و در محکمه داورى میان اشعار گوناگون شعرا، ذوق سلیم او بهترین قاضی بود.

افزون بر این، اعجاز ادبی و بیانی قرآن به گونه‌ای است که کم و بیش در یکایک آیات آن خود را جلوه‌گر می‌کند و در آغاز بعثت پیامبر (ص) که تنها تعداد اندکی از آیات قرآن نازل شده بود، اعجاز ادبی آن به رساترین شکل ممکن خود را نشان می‌داد. این ویژگی درباره برخی وجوه دیگر اعجاز، مانند «اخبار غیبی قرآن» صادق نیست؛ زیرا در آن وجوه تنها می‌توان به پاره‌ای از آیات تمسک ورزید.

البته، این نکته را نباید فراموش کرد که تشخیص اعجاز ادبی قرآن برای همگان، به صورت مستقیم میسر نیست؛ زیرا باید اولاً، با زبان عربی آشنایی کامل داشت؛ ثانیاً، بر دقایق و رموز علوم ادبیات عرب (صرف و نحو، معانی، بیان، بدیع و...) مسلط بود. بنابراین، احراز مستقیم و بی‌واسطه اعجاز ادبی قرآن جز برای کسانی که از این دو ویژگی بهره‌مند باشند، مقدور نیست و بدیهی است که بسیاری از مردمان خارج از این گروه قرار دارند. اما این به معنای آن نیست که دیگران هیچ راهی برای تشخیص این مسأله ندارند، بلکه آنان می‌توانند با مراجعه به صاحب‌نظران و خبرگان فنون ادبی که انصاف و پرهیز آنان از تعصب و ورزی محرز باشد، بر حقیقت مطلب واقف شوند و با استناد به رأی آنان، به اعجاز ادبی قرآن پی ببرند.

ارکان اعجاز ادبی قرآن

تحلیل عمیق اعجاز ادبی قرآن و بررسی گسترده نمونه‌های آن، در حوصله بحث حاضر نمی‌گنجد،^۱ بویژه آنکه نیازمند طرح مباحث تخصصی در زمینه علوم ادبی زبان عرب است. ما در اینجا می‌کوشیم از رهگذر توضیح ارکان اعجاز ادبی، طرح فشرده‌ای از آن ارائه دهیم. می‌توان بخش عمده‌ای از اعجاز ادبی قرآن را در سه بعد ذیل بیان کرد:

۱. اساساً، اهمیت و گستردگی بحث اعجاز قرآن تا آنجاست که گروه زیادی از علمای اسلامی به تألیف کتابهای مستقلی در این زمینه، همت گمارده‌اند، این اقدام از همان سده‌های اولیه تاریخ اسلام آغاز شده است و هم اکنون نیز تداوم دارد. از نخستین آثار در زمینه اعجاز قرآن، کتاب نظم القرآن، نوشته جاحظ (م. ۲۵۵ق) و دلائل الاعجاز، از شیخ عبد القاهر جرجانی است و از میان آثار معاصر می‌توان به المعجزة الخالدة تألیف سید هبة‌الدین شهرستانی و نفحات الاعجاز اثر آیت‌الله خویی اشاره کرد.

(۱) فصاحت الفاظ و زیبایی عبارات؛

(۲) بلاغت معانی و عمق و غنای آن؛

(۳) انتظام عبارات و هماهنگی و انسجام مضامین.^۱

قرآن کریم، در هر یک از ابعاد سه گانه یاد شده، کلامی اعجاز آمیز و خارق العاده است، به گونه ای که هیچ بشری یارای مقابله با آن را ندارد.

۱. اعجاز قرآن در فصاحت: دانشمندان علوم معانی و بیان تعریفی نسبتاً پیچیده از فصاحت ارائه داده اند.^۲ آنچه در اینجا می توان گفت این است که کلمه فصیح واژه ای روان و مستعمل است که از حسن و زیبایی شایسته ای برخوردار است و کلام فصیح عبارتی است که واژگان آن، علاوه بر فصاحت، هماهنگی و تناسب کامل با یکدیگر داشته و از هرگونه تعقید و پیچیدگی مصون باشد. چنین کلامی، دلنشین و مطبوع خواهد بود و ادای آن بدون هیچ دشواری و صعوبتی انجام می پذیرد.

به هر تقدیر، ذوق سلیم و سخن آشنا، آیات قرآنی را در اوج فصاحت و خالی از هرگونه ناسازگاری (تنافر) میان حروف و کلمات و منزه از هرگونه تعقید و پیچیدگی (لفظی یا معنوی) می یابد. شگفت آنکه، قرآن کریم، گاه چندین واژه را که هر کدام به تنهایی از نوعی سنگینی برخوردارند، چنان با یکدیگر ترکیب می کند که محصول نهایی آن، عبارتی خوش آهنگ و دلنشین است. برای مثال، در سوره یوسف می خوانیم:

قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (یوسف: ۸۵)^۳

۱. شایان ذکر است که در بیان ابعاد مختلف اعجاز ادبی قرآن طرحهای مختلفی وجود دارد. آنچه در متن حاضر دنبال می شود برگرفته از کتاب الیهیات استاد جعفر سبحانی است (ج ۴، صص ۲۵۹-۳۲۴). برخی از محققان، اعجاز بیانی قرآن را در شش بخش جای داده اند: ۱. الفاظ و حروف؛ ۲. اسلوب و روش سخن؛ ۳. تعریف و گوناگونی لفظ و معنا؛ ۴. نظم و فواصل کلمات؛ ۵. اختصارگ فوق العاده و حکم و امثال و پیشگیری ها؛ ۶. جدل و استدلال قرآن: محمد ابو زهره، معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ترجمه محمد ذبیحی، ص ۱۲۲. برای ملاحظه اقوال قدما ن. ک: همان، صص ۱۱۱-۱۱۸.

۲. در تعریف فصاحت گفته شده است: «الفصاحة فی المفرد عبارة من خلوصه عن تنافر الحروف والغرابة و مخالفة القیاس اللغوی و فی الکلام عبارة عن خلوصه من ضعف التالیف و تنافر الکلمات و التعقید مع فصاحة المفردات».

۳. [پسران یعقوب به او] گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی».

در این آیه، با واژه‌هایی همچون «تَفْتَوُا» و «حَرَضُوا» برمی‌خوریم که هریک، جداگانه، تا حدی ثقیل و سنگین‌اند، اما قرآن کریم این واژه‌ها را چنان در ترکیب آیه بالا به کار برده که در مجموع، عباراتی زیبا و با آهنگی دلنشین و روح‌افزا فراهم آمده است. در برخی آیات نیز، پاره‌ای حروف ثقیل در کنار هم چیده شده‌اند، اما ترکیب نهایی واژگان آیه به گونه‌ای است که این تکرار، نه تنها موجب سنگینی و ناموزونی نگردیده، بلکه ملاحظت و زیبایی آیه را دو چندان ساخته است. برای نمونه، آیه زیر را از نظر می‌گذرانیم:

وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (مانده: ۲۷)^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، حرف «قاف» که از حروف سنگین به شمار می‌آید، ۱۱ بار در این آیه تکرار شده است، با این حال، تألیف مناسب این حروف با حروف خفیفی مانند «باء» و «لام» مانع بروز هرگونه سنگینی شده است.

۲. اعجاز قرآن در بلاغت: مقصود از کلام بلیغ سخنی است که افزون بر فصاحت، تناسب تامی با مقتضای حال داشته باشد. ویژگی‌های مخاطب کلام و زمینه‌ای که کلام در آن ادا می‌شود، اقتضا دارد که گوینده امور خاصی را مراعات کند و متناسب با آن، سخن خویش را کوتاه یا بلند، در قالب اخبار یا انشا، به صورت مؤکد یا غیرمؤکد و... بیاورد. بنابراین، کلام بلیغ کلامی است که (افزون بر فصاحت) تمام ویژگی‌های آن (از جهت ایجاز و اطناب و وصل و فصل و تقدیم و تأخیر و تأکید و...) با مقتضای حال مخاطب و فضای تخاطب، هماهنگ و متناسب باشد. از دیگر شرایط بلاغت کلام - به معنایی که بتواند یکی از ابعاد اعجاز به شمار آید - آن است که متضمن معانی بلند و عمیق باشد، زیرا سخن مشتمل بر معانی مبتذل و ناشایست، هر قدر هم که مقتضای حال را رعایت کند، نمی‌تواند مبنایی برای اعجاز باشد. به هر تقدیر، مفسران و علمای ادب، بحث‌های گسترده‌ای در بیان وجوه بلاغت آیات قرآن آورده‌اند که ذکر آن از حوصله بحث ما خارج است.^۲ در اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: «حتماً تو را خواهم کشت». [هابیل] گفت: «خدا فقط از تقوایندگان می‌پذیرد».

۲. در میان مفسران، جارالله زمخشری عنایت خاصی به نکات بلاغی قرآن نموده و در تفسیر کشاف، پرده از پاره‌ای وجوه اعجاز بلاغی قرآن برداشته است. علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر کشاف مراجعه کنند.

در سوره‌های انعام و اسراء، مضمون واحدی با دو تعبیر متفاوت بیان شده است:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ (انعام: ۱۵۱)

و فرزندان خود را از تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ (اسراء: ۳۱)

و فرزندان خود را از بیم تنگدستی نکشید، ما به آنان و شما روزی می‌بخشیم.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، خطاب این دو آیه به کسانی است که از ترس فقر و تنگدستی کودکان خویش را به کام مرگ می‌سپرند و در هر دو آیه، پس از نهی از این عمل، بیان می‌شود که خداوند روزی دهنده آنان و فرزندانشان است. با این حال، در آیه اول، ابتدا از روزی دادن به پدران و سپس فرزندان سخن گفته شده است، اما در آیه دوم عکس این ترتیب اعمال شده است. ممکن است در نگاه اول چنین به نظر آید که این تفاوت صرفاً از جهت تنوع و تفنن است، اما با تأمل روشن می‌شود که نکته بسیار دقیقی در این تفاوت نهفته است.

با دقت در دو عبارت «مِنْ إِمْلَاقٍ» و «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» روشن می‌شود که مخاطب آیه نخست کسانی‌اند که به صورت بالفعل مبتلا به فقر و تهیدستی‌اند؛ بنابراین، مقتضای حال آنان این است که ابتدا از روزی دادن به آنان سخن گفته شود و سپس، مسأله روزی دادن به فرزندان طرح گردد. اما مخاطب آیه دوم، کسانی‌اند که بیم دارند در آینده، بر اثر تحمل هزینه فرزندان، به فقر دچار شوند، در حالی که هم‌اکنون تهیدست نیستند. بنابراین، حال این گروه اقتضا دارد که نخست از روزی فرزندانشان سخن گفته شود تا بدانند خداوند روزی‌رسان آنان (فرزندان) است و استمرار حیات آنان، باری بر دوش والدینشان نیست.

درباره بعد دوم بلاغت قرآن، یعنی بلندی و عمق معانی آن، سخن بسیار می‌توان گفت. هرکس که از سر تدبیر، به گوشه‌ای از آیات قرآن بنگرد، درمی‌یابد که زیبایی و حسن ظاهری کلام، به کاملترین صورت ممکن، با معانی ژرف همراه گشته است. معارف عمیق در زمینه شناخت خداوند و اوصاف جمال و جلال او، حقایق بلند درباره معاد انسان و فرجام او، حقایق تاریخی، احکام و قوانین فردی و اجتماعی، آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و... بخشی از معارف قرآنی است که تا کنون به دست بشر رسیده است و با این حال، ژرفای این معارف تا آنجاست که با گذشت زمان، حقایق و تعالیم نوینی را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

ما در بحثهای گوناگون کتاب حاضر، به گوشه‌ای از تعالیم قرآنی اشاره کرده‌ایم و همین

مقدار اندک، برای وقوف بر عظمت و گستردگی معانی قرآن کفایت می‌کند. قرآن از یک سو در پاره‌ای مباحث اعتقادی، براهین و دلایلی متقن و استوار ارائه کرده است. این براهین، در همان حال که در غایت اتقان و استحکام‌اند، با بیانی رسا و شیوا (و به دور از پیچیدگی مباحث فنی و تخصصی) ارائه شده‌اند، آن‌چنان که خاص و عام، هر کدام، به گونه‌ای از آنها بهره می‌برند.^۱

از سوی دیگر، قرآن حقایق بلندی را در قالب مثل بیان کرده و با این روش، حقایق مزبور را به مؤثرترین شیوه در قلب و جان مخاطبان خود جای داده است. برای نمونه، می‌توان تمثیل قرآن را درباره حق و باطل و نسبت آن دو با یکدیگر و با مردم، مورد تأمل قرار داد:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (رعد: ۱۷)

[همو که] از آسمان، آبی فرو فرستاد. پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند، و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زیتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی بر می‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند. خداوند مثلها را چنین می‌زند.

در این آیه، رابطه حق و باطل و جایگاه آن دو در نظام تکوین و تشریح، در قالب مثلی زیبا و دلنشین بیان شده است: حق همچون آب زلال باران است که پس از فرود آمدن، در جویبارها و نهرها جاری می‌شود و باطل پسان کفی است که بر روی آب جاری یا مواد معدنی که به منظور استخراج فلزهای قیمتی حرارت داده می‌شوند، ظاهر می‌گردد. این مثل، حقایق بلندی را به گونه‌ای لطیف و شیوا بیان می‌کند، از جمله:

۱. حق امری ثابت و پایدار است اما باطل امری زوال‌پذیر و میراست، همان‌گونه که کف عمری بس کوتاه دارد و پس از آرام شدن آب یا سرد شدن مواد مذاب، اثری از آن باقی نمی‌ماند.
۲. باطل همواره چهره دلنواز حق را می‌پوشاند و آن را مشوش می‌سازد، همان‌گونه که

۱. بخشی از استدلالات قرآن را در مباحث خداشناسی و نبوت عامه، ملاحظه کردیم و با بخش دیگری نیز، در مباحث معاد، آشنا خواهیم شد.

کف همچون حجابی مانع رؤیت آب زلال می‌گردد.

۳. باطل همیشه در محیط آشفته فرصت جولان می‌یابد، آن‌گونه که کف تنها بر روی آب متلاطم یا مایعات در حال غلیان ظاهر می‌شود. زمانی که آشفتگی‌ها رخت بریندد و آرامش و طمأنینه حاکم شود، مجالی برای جولان باطل باقی نمی‌ماند، همان‌گونه که پس از آرامش آب، اثری از کف به چشم نمی‌خورد.

۴. حق، فیض الهی است که بر عالم نازل می‌شود و در ابتدای نزول خود، بیکران است و از هرگونه قید و مرزی مبرا است و سپس، هر موجودی به اندازه ظرفیت وجودی و استعدادها و قابلیت‌های خویش از آن بهره می‌برد همان‌گونه که هر نهر و جویی، به اندازه گنجایش خود، آب باران را در خود جاری می‌سازد.^۱

۳. هماهنگی الفاظ و انسجام معانی: یکی دیگر از ابعاد اعجاز ادبی قرآن، انتظام و انسجام خارق‌العاده میان اجزای آن است^۲ به گونه‌ای که نظیر آن را در هیچ کلام دیگر نمی‌توان یافت. با مروری بر آیات قرآن کریم، در می‌یابیم که هماهنگی میان کلمات موجود در هر یک از آیات به بهترین وجه ممکن مراعات گردیده است، به طرزیکه هرگونه جابجایی به یکپارچگی آیه لطمه می‌زند. این انسجام هم دارای بعد لفظی است و هم از بعد معنوی برخوردار است؛ الفاظ در قرآن به گونه‌ای در کنار هم قرار گرفته‌اند که خواندن آنها، آهنگی دلنواز و نغمه‌ای دلنشین ایجاد می‌کند^۳ و معانی نیز چنان با یکدیگر هماهنگ‌اند که در کنار هم، روح واحدی را در کالبد الفاظ می‌دمند و تصویر دل‌انگیزی را در برابر دیده دل ترسیم می‌کنند. شاید در اشاره به همین ویژگی است که قرآن خود را چنین تعریف می‌کند:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْآحْدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ (زمر: ۲۳)

۱. برای توضیح بیشترن. ک: سبحانی، الالهیات، ج ۳، صص ۲۹۹-۳۰۳ و علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، صص ۳۳۷-۳۳۹. برای مطالعه گسترده‌تر در باره جنبه‌های گوناگون بلاغت قرآن ر. ک: سبحانی، الالهیات، ج ۳، صص ۲۷۶-۳۰۶.

۲. این بُعد از ابعاد اعجاز ادبی و بیانی قرآن چندان قوی است که برخی از بزرگان علم معانی و بیان، مانند عبدالقاهر جرجانی در دلائل الاعجاز آن را یگانه وجه اعجاز ادبی داشته‌اند.

۳. همین ویژگی، بویژه با نظر به هماهنگی میان آخرین واژه‌های آیات، سبب شده است که بتوان قرآن را به صورت ترتیل و با آهنگی شیوا قرائت کرد.

خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی مشابه [متضمن وعده و وعید] نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد.

شایان ذکر است که نظم مورد بحث به هماهنگی درونی الفاظ و انسجام درونی معانی محدود نمی‌شود، بلکه هماهنگی شگفتی نیز میان الفاظ و معانی وجود دارد؛ برای مثال، آیات بیان‌کننده عذاب الهی لحنی سنگین و درشت دارند و در مقابل، آیات رحمت، از آهنگی نرم و ملایم برخوردارند. برای نمونه، می‌توان در دو گروه ذیل از آیات، که اولی در مورد عذاب و دومی درباره رحمت الهی است، دقت کرد:

أَلْحَاقَةُ * مَا أَلْحَاقَةُ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا أَلْحَاقَةُ * كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ * فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ * وَأَمَّا عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَایِنَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ * فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ * وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً (حاقة: ۱ - ۱۰)

وَالضُّبْحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَفْهَرُ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرُ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (ضحى ۱ - ۱۱)

کوتاه سخن آنکه، هرکس از سرتأمل و انصاف در آیات و سوره قرآن بنگرد، آن را همچون کاخی رفیع و شکوهمند خواهد یافت که تمام اجزای آن به دقیقترین صورت ممکن طراحی شده و بنایی یکپارچه و منسجم را پدید آورده‌اند.

نظریه صرفه

در مقابل اندیشه اعجاز ادبی قرآن، رأی دیگری وجود دارد که به نظریه صرفه^۱ معروف است. این نظریه، برای نخستین بار، از سوی نظام (متکلم نام‌آور معتزلی) اظهار شد و پس از وی،

۱. «صرفه» از «صرف» به معنای بازگرداندن و جلوگیری کردن است و از این رو نظریه مورد بحث را چنین نام نهاده‌اند که بر طبق آن، خداوند انسانها را از آوردن کلامی همانند قرآن باز می‌دارد.

گروهی از متکلمان امامیه و اهل سنت آن را پذیرفتند.^۱

در نظر طرفداران اعجاز ادبی، قرآن به لحاظ فصاحت و بلاغت و دیگر امتیازات ادبی خود، در سطحی فراتر از توان بشری قرار دارد، به گونه‌ای که هیچ انسانی، خواه پیش از بعثت پیامبر (ص) و خواه پس از آن، بر ارائه کلامی همانند آن قادر نیست. اما بر پایه نظریه صرفه، هرچند قرآن در جایگاه بسیار بلندی از فصاحت و بلاغت قرار دارد، به مرز اعجاز نمی‌رسد. به دیگر سخن، آوردن کلامی همانند قرآن خارج از حیطه قدرت بشر نیست و از این رو، برخی از انسانها در وضعیتی قرار دارند که می‌توانند با قرآن معارضه کنند. با این حال، خداوند با قدرت خویش از این کار جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد کسی در انجام آن کامیاب گردد. طرفداران نظریه صرفه در بیان کیفیت این ممانعت، آرای مختلفی اظهار داشته‌اند که مبنای سه تفسیر مختلف از این نظریه شده است:

الف) خداوند انگیزه کسانی را که در صدد معارضه با قرآن برمی‌آیند، از بین می‌برد و همت انجام این کار را از آنها باز می‌ستاند.

ب) خداوند، پس از بعثت پیامبر (ص)، مردم را از علومی که برای دانستن آن معارضه با قرآن کفایت می‌کرد، محروم ساخته است، در حالی که اگر اعراب پس از بعثت نیز همچنان از این علوم بهره‌مند بودند، می‌توانستند کلامی همانند قرآن عرضه کنند.^۲

ج) خداوند کسانی را که انگیزه و دانش لازم را برای معارضه با قرآن دارند، به قهر و جبر از این کار باز می‌دارد (مانند کسی که انگیزه و قدرت خروج از زندان را دارد، ولی به دلیل بسته بودن در نمی‌تواند خارج شود).

۱. در میان متکلمان اهل سنت، ابو اسحاق نصیبی، عباد بن سلیمان صیمری و هشام بن عمرو غوطی از رأی نظام پیروی کرده‌اند، در حالی که شاگرد نظام، یعنی جاحظ، با استاد خویش مخالفت ورزیده، کتاب نظم القرآن را در اثبات اعجاز ادبی نگاشت. در میان متکلمان شیعی، سید مرتضی با نگاشتن رساله الموضح عن اعجاز القرآن از نظریه صرفه دفاع کرد و شیخ مفید در اوائل المقالات آن را پذیرفت، هرچند از او قول مخالف نیز نقل شده است. شیخ طوسی نیز در شرح کتاب جمل سید مرتضی، برای همراهی با سید مرتضی، از نظریه صرفه جانبداری کرد، ولی در کتاب اقتصاد خود، به صراحت آن را رد نمود. برای توضیح بیشتر ر.ک: سبحانی، الالهیات، ج ۴، صص ۳۴۰-۳۴۴.

۲. رافعی در اعجاز القرآن از سید مرتضی نقل می‌کند که گفته است: «معنی الصرفة ان الله سلبهم العلوم التي يُحتاج إليها في المعارضة ليجيئوا بمثل القرآن» (اعجاز القرآن، ص ۱۴۴).

با توضیحی که گذشت، یکی از تفاوت‌های اساسی این دو دیدگاه آشکار می‌شود: بر اساس نظریه اعجاز ادبی، قرآن ذاتاً - به لحاظ فصاحت و بلاغت و دیگر ویژگی‌های ادبی خود - معجزه است، اما در نظریه صرفه، اعجاز قرآن در امری خارج از ذات آن نهفته است؛ یعنی جلوگیری خارق‌العاده الهی از آوردن کلامی مانند قرآن.

نقد نظریه صرفه

اعتراضات متعددی بر نظریه صرفه وارد شده است که ذیلاً به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. نظریه صرفه با آیات تحدی سازگار نیست، زیرا ظهور این آیات در آن است که قرآن ذاتاً معجزه است و غیر خداوند (از انس و جن) از آوردن همتای آن ناتوان‌اند.
۲. بر طبق نظریه صرفه، باید کسانی که به معارضه با قرآن اقدام می‌کنند، در درون خود حالتی را بیابند که متأثر از ممانعت الهی باشد و در این صورت، یقیناً، از سر تعجب، حالت مزبور را برای دیگران نقل خواهند کرد، در حالی که حتی در یک مورد نیز (در تاریخ) نقل نشده است که شخصی چنین حالی را در مورد خود گزارش کرده باشد.^۱
۳. بر اساس نظریه صرفه، بزرگان فصاحت و بلاغت عرب، ذاتاً از آوردن کلامی مانند قرآن ناتوان نبوده، ولی خداوند پس از بعثت به طریق خارق‌العاده از این کار جلوگیری کرده است. بنابراین، لازم می‌آید که در میان عرب جاهلی (پیش از اسلام) سخنانی که به لحاظ فصاحت و بلاغت همسنگ قرآن باشند، یافت شود، زیرا تحدی قرآن شامل حال این گروه از اعراب نمی‌گردد. اما در هیچ یک از آثار به‌جای مانده از ادبیات دوران جاهلیت، کلامی همتای قرآن یافت نمی‌شود، در حالی که اگر چنین چیزی وجود داشت، قطعاً شهرت و آوازه آن سبب ماندگاری‌اش در تاریخ می‌شد.^۲

۱. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این اعتراض بیشتر بر تفسیر سوم از سه تفسیر ارائه‌شده برای نظریه صرفه، وارد است. اما، فی‌المثل، بر پایه تفسیر نخست ممکن است گفته شود که از بین رفتن انگیزه شخص برای معارضه با قرآن به صورت ناخودآگاه انجام می‌شود، به گونه‌ای که خود او متوجه آن نمی‌شود یا آنکه اساساً، خداوند کاری می‌کند که، از ابتدا چنین انگیزه‌ای برای او حاصل نشود تا نیازی به از بین بردن آن باشد.

۲. برای مطالعه تفصیلی ادله مخالفان نظریه صرفه ر.ک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۴، صص ۱۷۲ - ۱۹۰ و جعفر سبحانی، الالهیات، ج ۴، صص ۳۴۴ - ۳۵۰.

چکیده مطالب

۱. می‌توان پیامبری پیامبر اسلام (ص) را از سه راه: (۱) اعجاز؛ (۲) گواهی پیامبران پیشین و (۳) گواهی قطعی قراین و شواهد، ثابت کرد.
۲. قرآن معجزه جاویدان پیامبر اسلام (ص) است که در آیات گوناگونی، مخالفان را به معارضه طلبیده و تاکنون، این تحدی و معارضه طلبی بدون پاسخ مانده است.
۳. یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز ادبی است. مشرکان عرب، که خود از بزرگان فصاحت و بلاغت بوده‌اند، به اعجاز ادبی قرآن اعتراف کرده و به روشهای مختلف کوشیده‌اند تا از تأثیر این ویژگی قرآن کریم در مردم جلوگیری کنند.
۴. اعجاز ادبی، در مقایسه با دیگر ابعاد اعجاز قرآن، دارای ویژگی‌هایی است، از جمله آنکه در زمان نزول قرآن، بیشترین تأکید بر اعجاز ادبی بوده و کاربرد عمومی تری داشته است. همچنین، اعجاز ادبی، خود را (کم یا بیش) در یکایک آیات قرآن جلوه‌گر می‌سازد.
۵. بخشی از مهمترین ارکان اعجاز ادبی قرآن عبارت است از: (۱) فصاحت الفاظ و زیبایی عبارات؛ (۲) بلاغت معانی و عمق و غنای آن؛ (۳) انتظام عبارات و هماهنگی مضامین. برای هر یک از این امور نمونه‌های فراوان و متنوعی در میان آیات قرآنی وجود دارد.
۶. برخی از متکلمان، اعجاز ادبی قرآن را نپذیرفته، از نظریه صرفه طرفداری می‌کنند. برپایه این نظریه، هرچند قرآن در جایگاه بسیار بلندی از فصاحت و بلاغت قرار دارد، به مرز اعجاز نمی‌رسد و آوردن کلامی همانند قرآن، خارج از حیطه قدرت بشر نیست، اما خداوند با قدرت خویش از این کار جلوگیری می‌کند.
۷. از نظریه صرفه سه تفسیر ارائه شده است:
الف) خداوند انگیزه‌کسانی را که در صدد معارضه با قرآن بر می‌آیند، از بین می‌برد.
ب) خداوند، پس از نزول قرآن، مردم را از علومی که دانستن آن برای معارضه با قرآن کفایت می‌کند، محروم ساخته است.
ج) خداوند کسانی را که انگیزه و دانش لازم را برای معارضه با قرآن دارند، به قهر و اجبار از این کار باز می‌دارد.
۸. نظریه صرفه با اشکالاتی روبروست، از جمله آنکه:

پیامبر اسلام ۱۰۳

الف) این نظریه با ظاهر آیات تحدی ناسازگار است، زیرا ظهور این آیات در آن است که قرآن ذاتاً معجزه است.

ب) لازمه نظریه صرفه آن است که مخالفانی که در صدد معارضه با قرآن بر می آیند، ممانعت الهی را، در درون خود، احساس کنند، در حالی که هیچ‌گاه اثری از این احساس گزارش نشده است.

ج) لازمه نظریه صرفه آن است که پیش از بعثت، در میان عرب، کلامی معادل قرآن یافت شود، حال آنکه در هیچ یک از آثار به جای مانده، چنین کلامی یافت نمی‌شود.

پیامبر اسلام (۲)

تاکنون، بحث ما در اولین بُعد از ابعاد اعجاز قرآن، یعنی اعجاز ادبی بود. اینک مناسب است، به اختصار، اشاره‌ای به دیگر ابعاد اعجاز این کتاب سترگ داشته باشیم.

۲. اخبار غیبی

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن، اخبار (خبر دادن) از امور غیبی است. «غیب» در مقابل «شهادت» قرار دارد و مقصود از آن، بخشی از حقایق عالم هستی است که از حوزه ادراک متعارف بشر خارج است. قرآن کریم، از حقایق غیبی فراوانی خبر داده است، از جمله:

الف) خداوند و اوصاف جمال و جلال او، فرشتگان، اجنه، جهان برزخ و عالم آخرت، بهشت و دوزخ و اوصاف آنها.

ب) حوادث و وقایعی که در گذشته رخ داده، اما اثری از آن در حافظه تاریخ باقی نمانده است.
ج) حوادثی که در آینده اتفاق می‌افتد و هیچ ابزاری برای پیش‌بینی قطعی آن در اختیار مردم نیست.

تأکید ما در این بحث، عمدتاً بر دسته سوم است. با مروری بر قرآن کریم، به آیات متعددی برمی‌خوریم که گویای وقوع حوادثی در آینده دور یا نزدیک است. این حوادث در زمان نزول آیات مربوط، هنوز اتفاق نیفتاده بود، اما با گذشت زمان درستی پیشگویی قرآن به اثبات

رسید. ^۱ بدیهی است که درستی پیشگویی قرآن در تمام موارد، بدون حتی یک اشتباه، بر الهی بودن این کتاب مهر تأیید می‌نهد و وجه دیگری از وجوه اعجاز آن را آشکار می‌کند؛ پیشگویی‌های قرآن، بویژه با نظر به تعدد و تنوع آن، به گونه‌ای است که اولاً، احتمال آنکه تصادفاً درست از کار درآمده باشد، نامعقول می‌نماید و ثانیاً، انجام پیشگویی‌های مشابه با آن از حوزه توان بشر عادی خارج است.

آیات مربوط به پیشگویی قرآن دربارهٔ حوادث آینده فراوان است و ما در اینجا تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

الف) خبر پیروزی روم بر فارس: پس از جنگهای متمادی میان دولت روم و فارس، در سال ۶۱۴ میلادی رومیان شکست سختی را متحمل گردیدند و با توجه به اینکه رومیان از اهل کتاب و حکومت فارس (در آن زمان) حکومتی مشرک بود، شکست روم سبب اندوهناکی مسلمانان شد. ^۲ در این زمان، آیات ابتدایی سورهٔ روم نازل شد و خبر از پیروزی قریب‌الوقوع روم بر حکومت فارس داد:

أَلَمْ نَغْلِبِ الرُّومَ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ (روم: ۱-۴)

الف، لام، میم، رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین سرزمین، و [لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید. [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند.

با توجه به تعبیر «بضع سنین» (که بر مدت زمان میان سه تا نه سال دلالت می‌کند)، قرآن کریم با صراحت و قاطعیت تمام عیار، خبر می‌دهد که رومیان در مدتی کمتر از ده سال بر دولت فارس پیروز خواهند شد، در حالی که شواهد موجود محاسبات عادی بر خلاف این پیشگویی گواهی می‌داد. این پیشگویی در کمتر از ده سال به تحقق پیوست و ارتش روم، پس از شکست قبلی خود، به پیروزی دست یافت.

ب) خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر: پیش از وقوع جنگ بدر و در حالی که برتری

۱. البته، زمان پاره‌ای از پیشگویی‌های قرآن هنوز فرا نرسیده است و درستی آن، در آینده، روشن می‌شود.
 ۲. زیرا مشرکان عربستان خویش را هم‌کیش اهل فارس می‌دانستند و از این رو، پیروزی فارس را به فال نیک گرفته، آن را نشانهٔ پیروزی خود بر مسلمانان قلمداد کردند.

نظامی مشرکان مکه بر جمع اندک مسلمانان آشکار بود، قرآن با قاطعیت از پیروزی اسلام بر کفر و شکست ارتش مشرکان خبر داد:

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ * سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (قمر: ۴۴ و ۴۵)

یا می‌گویند: «ما همگی انتقام‌گیرنده [و یاور همدیگریم! زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.

پیشگویی پیروزی مسلمانان، در روز بدر به تحقق پیوست، در حالی که تعداد مسلمانان تنها یک سوم تعداد مشرکان بود.

ج) خبر بازگشت پیروزمندانه پیامبر (ص) به مکه: قرآن کریم، پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، از بازگشت دوباره حضرت به مکه خبر داد:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ (قصص: ۸۵)

در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند.

غالب مفسران بر این رأی‌اند که مقصود از «معاد» در آیه بالا، شهر مکه است که پیامبر (ص) سرانجام پیروزمندانه به آن بازگشت.^۱

علاوه بر نمونه‌های بالا، در پاره‌ای آیات وعده‌هایی درباره خود قرآن داده شده که در بردارنده پیشگویی صحیح آینده این کتاب آسمانی است. برای مثال، می‌توان از پیشگویی قرآن درباره غلبه‌ناپذیری خود، در آیات تحدی،^۲ و همچنین وعده الهی درباره حفظ و صیانت قرآن از تحریف^۳ یاد کرد.

به هر تقدیر، پیشگویی‌های قرآن درباره حوادث آینده، بُعد دیگری از ابعاد اعجاز آن است.

۳. سازگاری کامل در روش و مضمون (عدم اختلاف در قرآن)

جهان طبیعت جهانی مادی است و قانون تحول و تکامل بر آن حکمفرماست. موجودات عالم طبیعت همواره در معرض تغییرند و به تدریج از نقص به سوی کمال حرکت می‌کنند.

۱. وعده قرآن درباره ورود مسلمانان به مکه و انجام اعمال حج نیز نمونه دیگری از اخبار غیبی قرآن است:

... لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ...؛ فتح: ۲۷.

۲. بقره: ۲۳ و ۲۴، یونس: ۳۸، هود: ۱۳ و اسراء: ۸۸.

۳. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ حجر: ۹.

انسان نیز، به مثابه یکی از اعضای این جهان، همواره دستخوش دگرگونی است و حتی افکار و اندیشه‌هایش، در طول زمان، تحول می‌یابد. ما با ژرف‌نگری در آرا و اندیشه‌های خویش، نیک می‌یابیم که نسبت به گذشته تغییر یافته و در برخی زمینه‌ها کاملتر شده‌ایم. مطالعه آثار اندیشمندان نیز نشان می‌دهد که افکار آنان همواره ثابت نیست، بلکه در طول زمان به اصلاح و تغییر آنچه در گذشته آورده‌اند، دست می‌زنند و پاره‌ای آرای اولیه خود را رد می‌کنند.

از سوی دیگر، تاریخ گواه آن است که آیات قرآن به تدریج و در طول ۲۳ سال بر زبان پیامبر (ص) جاری گردید؛ گاه در مکه و گاه در مدینه، گاه در سختی و دشواری و گاه در امنیت و آرامش، زمانی در حضر و زمانی در سفر... با این حال، تدبیر در پیکره قرآن نشان می‌دهد که هیچ ناسازگاری و اختلافی، نه در ناحیه روش و نه در جهت محتوا و مضمون، در میان آیات این کتاب بزرگ وجود ندارد؛ در حالی که مجموعه بسیار وسیعی از معارف، در ابعاد اعتقادی، اخلاقی، تاریخی، اجتماعی، احکام و... در این کتاب شریف مطرح شده است.

روش بیان آیات در سراسر قرآن، آنچنان هماهنگ است که نمی‌توان، فی‌المثل، روش آیات و سوره‌های مکی را با روش و اسلوب ادبی آیات و سوره‌های مدنی ناسازگار دانست. همچنین، در سراسر قرآن، نمی‌توان دو آیه یافت که محتوای آنها با یکدیگر متناقض و ناسازگار باشد. این حقیقت، بعد دیگری از ابعاد اعجاز قرآن را آشکار می‌سازد، زیرا بشر عادی نمی‌تواند مجموعه‌ای را که حاوی عمیقترین و گسترده‌ترین معارف است، در طول بیست و سه سال و در شرایطی کاملاً متفاوت فراهم آورد، در حالی که آغاز و انجام آن از جهت کمال یکسان باشند، و هیچ تحولی در روش آن پدید نیاید و کوچکترین اصلاح و تغییری در محتوای آن رخ ندهد.

امیر مؤمنان (ع) در توصیف سازگاری درونی محتوای قرآن کریم می‌فرماید:

يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ^۱

پاره‌ای از قرآن بیانگر پاره دیگر و بخشی از آن گواه بخش دیگر است.

۴. اعجاز قرآن به لحاظ آورنده آن

تأمل در شخصیت پیامبر اسلام (ص) به عنوان آورنده قرآن، می‌تواند وجهی دیگر از وجوه اعجاز این کتاب را روشن کند. پیامبر (ص) فردی اتمی (درس ناخوانده) بود که در تمام عمر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳

خویش گام در مکتب و مدرسی نهاد و در برابر هیچ آموزگاری زانو نزد و هیچ گاه قلمی به دست نگرفت و خطی ننوشت.^۱ او چهل سال در میان قومی غیرمتمدن زیست و در این دوران طولانی (که در حدود دو سوم عمر اوست) هرگز از علم و دانشی دم نزد و شعری نسرود و خطبه‌ای نخواند. وی در طی این دوران، تنها دو بار به خارج از حجاز و آن هم به همراهی کاروان تجاری، سفر کرد.

چنین شخصیتی، با چنین پیشینه‌ای، ناگهان در سن چهل سالگی مطلبی آورد که بزرگان عرب در مقابلش زانو زدند و ادبا و شعرای نام‌آور از هم‌وردی آن در ماندند و برای سده‌های متمادی الهام‌بخش و آموزگار بزرگان پهنه علم و اندیشه گردید.

توجه به این واقعیتهای تاریخی، جای تردیدی در الهی بودن قرآن باقی نمی‌گذارد، زیرا عقل حکم می‌کند که ارائه کتابی مانند قرآن از سوی شخصیتی همچون محمد (ص)، جز با فرض اتصال وی به منبع وحی، ممتنع است.^۲

۵. قرآن و علم

از دیگر ابعاد اعجاز قرآن، طرح آن دسته از مسائل علمی است که در عصر نزول، هیچ یک از تمدنهای بشری از آن آگاهی نداشتند و بلکه گاه به اصول مخالف با آن معتقد بودند. می‌دانیم که قرآن کتاب هدایت و راهنمایی بشر به سوی سعادت است. بنابراین، هدف اصلی و نهایی این کتاب، هدایت انسانها - و نه بیان مطالب علمی - است. با این حال، گاه می‌شود که ارائه بهتر معارف و حیانی، بویژه در زمینه توحید، در گرو اشاره به اسرار آفرینش و اصول و قوانین جاری در جهان طبیعت است. در این موارد، قرآن به مطالبی اشاره کرده که تنها پس از گذشت قرن‌ها و در سایه پیشرفت علوم تجربی، مورد تصدیق دانشمندان قرار گرفته است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف) اصل جاذبه عمومی: اصل جاذبه عمومی میان اجسام، در قرن هفدهم به وسیله نیوتن کشف شد، در حالی که قرآن مدتها قبل به آن اشاره کرده بود:

۱. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (جمعه: ۲).

۲. قرآن خود به این حقیقت، در آیه ۱۶ سوره یونس اشاره کرده است: قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ (رعد: ۲)

خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت، آنگاه بر عرش استیلا یافت.

در این آیه، ظاهراً «ترونها» صفت «عمد» است و بنابراین، معنای آن این خواهد بود که در آسمانها (و در میان اجرام سماوی) ستونهایی نامرئی وجود دارد که نگاهدارنده آنهاست. چنین می‌نماید که مقصود قرآن از این ستونهای نامرئی، همان نیروی جاذبه است که سبب می‌شود اجرام آسمانی در فواصل معینی نسبت به یکدیگر قرار گیرند. البته، قرآن این حقیقت را با تعبیر کنایی و غیرفنی بیان کرده است تا اولاً، افراد غیرمتخصص نیز آن را درک کنند و ثانیاً، در عصر نزول، به دلیل ناآگاهی مردم و عدم پیشرفت علم، به خطا و اشتباه متهم نشود. در روایتی از امام رضا(ع) وارد شده است که در تفسیر آیه فوق فرمود:

ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تُرَىٰ^۱

در آنجا (آسمانها) ستونهایی هست، ولی دیده نمی‌شوند.

ب) کروی بودن زمین: قرآن در برخی آیات به کروی بودن زمین اشاره کرده است، در حالی که این مطلب برای اعراب عربستان کاملاً ناشناخته بود. برای مثال، در سوره اعراف می‌خوانیم:

وَأَوْزُنْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا (اعراف: ۱۳۷)

و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، [بخشهای] باختر و خاوری زمین را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم.

این آیه، برای زمین مشرقها و مغربهای متعددی در نظر می‌گیرد، در حالی که اگر زمین مسطح باشد، تنها یک مشرق و یک مغرب خواهد داشت. بنابراین، جمع بستن مغرب و مشرق اشاره بسیار ظریفی به کروی بودن زمین دارد، زیرا تنها در این صورت است که هر نقطه از زمین، نسبت به نقاط غربی آن، مشرق و نسبت به نقاط شرقی آن، مغرب خواهد بود.

ج) حرکت ستارگان و سیارگان در مدارهای خود: در عصر نزول قرآن، دیدگاه رایج آن بود که زمین ثابت است و برگرد آن افلاکی از جنس جسم خلل‌ناپذیر وجود دارند که به همراه اجرام

۱. تفسیر برهان، ج ۲۲، ص ۲۷۸ (به نقل از سبحانی، الالهیات، ج ۲، ص ۴۲۱).

سماوی که در آنهاست، در گردش‌اند. قرآن در پاره‌ای آیات خود به بطلان این رأی اشاره کرده است:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس: ۴۰)

نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند.

آیه بالا بیان می‌کند که خورشید و ماه، هر کدام در فلک خاص خود سیر می‌کنند^۱ و تعبیر «یسبحون» (شنا می‌کنند) استعاره‌ای است که مبنای آن، تشبیه حرکت خورشید و ماه به شناگری در آب است. عبارت «فی فلک» پرده از این حقیقت برمی‌دارد که اجرام آسمانی در فلک خود، نه به همراه آن، در حرکت‌اند. به این ترتیب، آیه مورد بحث افلاک را همان مدارهای ستارگان و سیارگان می‌داند و این، تصویری است که در علم جدید به اثبات رسیده است.^۲ همچنین قرآن، در مخالفت با رأی حاکم در عصر نزول، اشاراتی به متحرک بودن زمین و عدم ثبات آن دارد. از جمله در سوره طه، زمین به گهواره تشبیه شده که اشاره‌ای است لطیف به حرکت آن:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا (طه: ۵۳)

همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت.

آنچه گذشت، بخشی از مهمترین ابعاد اعجاز قرآن بود. توجه به این امور، ما را به خارق‌العاده بودن قرآن رهنمون می‌سازد و روشن می‌کند که آوردن چنین کتابی از سوی محمدا (ص) امری خارج از چارچوب معمول تألیف و تدوین آثار بشری است. اینک، لازم است اندکی راجع به تحدی قرآن سخن بگوییم.

تحدی قرآن

پیشتر اشاره کردیم که رکن دوم اعجاز آن است که آورنده معجزه دست به تحدی زند؛ یعنی، دیگران را به معارضه دعوت کند. قرآن کریم، در آیات متعددی، دست به تحدی زده و

۱. همان‌گونه که در کیهان‌شناسی نوین به اثبات رسیده، خورشید در قیاس با سیارگان منظومه شمسی ثابت است، اما به همراه میلیاردها ستاره کهکشانی راه شیری، در این کهکشان، در حرکت است.
۲. نیزن. ک: رعد: ۲.

مخالفان را به معارضه طلبیده است. از جمله، در سوره اسراء می خوانیم:

قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ
بِقَضَائِهِمْ لَبَغَضُ ظَهِيرًا (اسراء: ۸۸)

بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».

این آیه، با صراحت تمام اعلام می دارد که اگر تمام انسانها و اجنه متفق شوند و به یاری یکدیگر بشتابند تا کتابی مانند قرآن بیاورند، در این کار موفق نخواهند شد و از معارضه با قرآن ناتوان خواهند ماند.

در پاره‌ای آیات دیگر، مخالفان به آوردن ده سوره همانند سوره‌های قرآن دعوت شده^۱ و در برخی آیات نیز، از آنان خواسته شده است که اگر قرآن را ساخته و پرداخته محمد (ص) می دانند، لااقل یک سوره مانند یکی از سوره‌های قرآن بیاورند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ (یونس: ۳۸)

یا می گویند: «آن را به دروغ ساخته است؟» بگو: «اگر راست می گوید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می توانید، فرا خوانید».

از آیه اخیر استفاده می شود که خداوند در تحدی خود بر سوره معینی (فی المثل، سوره بقره که طولانی ترین سوره‌های قرآن است) تأکید نکرده، بلکه با آوردن لفظ «سوره» به صورت نکره، در واقع، اعلام کرده است که مخالفان حتی از آوردن مجموعه کوچکی همانند با سوره‌های کوتاه قرآن (مانند سوره کوثر که تنها سه آیه دارد) عاجزند.

کسانی که اعجاز ادبی قرآن را تنها وجه اعجاز آن می دانند، گمان کرده اند که قرآن تنها به این ویژگی خود تحدی کرده است. اما این پنداری بی اساس است، زیرا آیاتی هست که تحدی در آن اختصاصی به بعد ادبی قرآن ندارد. برای نمونه، تحدی آیه ۸۸ سوره اسراء (که در بالا به آن اشاره شد) اختصاصی به اعجاز ادبی ندارد، زیرا اگر تنها این جنبه اعجاز مورد نظر بود، لزومی نداشت که همه انس و جن به معارضه با قرآن فراخوانده شوند، بلکه مخاطب قرار دادن اعراب کافی بود.

۱. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ؛ هود: ۱۴

همچنین، برخی آیات تحدی به اعجاز قرآن از جهت شخصیت پیامبر(ص) اشاره دارد:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (بقره: ۲۳ و ۲۴)

و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس - اگر راست می‌گویید - سوره‌ای مانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - فرا خوانید. پس اگر نکردید - و هرگز نمی‌توانید کرد - از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید.

با فرض بازگشت ضمیر «ه» در «مثله» به «عبد» (در «عبدنا»)^۱ که مقصود از آن همان پیامبر(ص) است، مفاد آیه این خواهد شد که اگر در الهی بودن قرآن تردید دارید، سوره‌ای مانند قرآن را از شخصی مانند پیامبر(ص)، که اُمی و درس‌ناخوانده است، بیاورید. در آیه دوم نیز، خداوند با صراحت تمام اعلام می‌دارد که آنان هرگز در این کار توفیق نخواهند یافت و عذاب الهی در انتظار آنان خواهد بود.

آیه ذیل نیز متضمن تحدی به آورنده قرآن، یعنی شخص پیامبر اکرم(ص) است:

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یونس: ۱۶)

بگو: «اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم، و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟»

افزون بر این، در برخی آیات به اعجاز قرآن از جهت نبودن ناسازگاری و اختلاف در آن، اشاره شده است:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء: ۸۲)

۱. در تعیین مرجع ضمیر «ه» در «مثله» دو احتمال وجود دارد: (۱) به «عبد» در «عبدنا» بازگردد؛ (۲) به «ما» در «ما نزلنا» بازگردد که در این صورت، مقصود از آن قرآن است و «من» از نوع بیانیه خواهد بود. تفسیری که در متن مطرح شده مبتنی بر احتمال اول است. در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، هر دو احتمال آمده است.

آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.
به این ترتیب، قرآن کریم مخالفان را، در ابعاد گوناگون اعجاز خود، به معارضه طلبیده و تحدی کرده است.

ناتوانی مخالفان از معارضه با قرآن

دیدیم که قرآن کریم، با تعبیر گوناگون، کسانی را که در الهی بودن آن تردید دارند، به معارضه فرا خوانده است. این تحدی به گروه خاصی از مردم (مثلاً اعراب) یا دوران خاصی (مثلاً عصر نزول) محدود نمی‌شود، بلکه مخاطب آن تمام انس و جن در همه دورانهاست. با توجه به انگیزه قوی مخالفان اسلام برای غلبه بر این آیین الهی، طبیعی است که از تمام امکانات خود برای پاسخگویی به تحدی قرآن بهره‌گیرند و دست‌کم سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های کوتاه قرآن بیاورند که در همه ابعاد (فصاحت و بلاغت، عمق معانی، روشن و اسلوب بیان و...) با آن هماوردی کند. اما با مراجعه به تاریخ، آشکار می‌شود که وعده الهی مبنی بر ناتوانی همگان از معارضه با قرآن (لن تفعلوا) کاملاً محقق گردیده و به رغم انگیزه قوی مخالفان و امکانات گسترده آنان (بویژه در عصر جدید) هنوز پاسخی به تحدی قرآن داده نشده است.

البته، تاریخ شاهد پاره‌ای تلاشها در جهت معارضه با قرآن بوده، ولی این تلاشها نه تنها به نتیجه مطلوب نرسیده، که اعجاز این کتاب الهی را آشکارتر کرده است. مورخان به اسامی گروهی از مردم که به معارضه با قرآن برخاسته‌اند، اشاره کرده و سخنان آنان را، که به زعمشان با قرآن برابری می‌کند، آورده‌اند. مروری کوتاه بر این سخنان کافی است تا هر انسان منصفی را در ایمان به اعجاز قرآن راسختر گرداند.^۱

به هر تقدیر، شاید کوتاهترین دلیل بر عدم توفیق مخالفان در معارضه با قرآن آن باشد که اگر چنین توفیقی در گوشه‌ای از تاریخ، هرچند به دست یک نفر، حاصل شده بود، دشمنان اسلام، با بهره‌گیری از امکانات وسیع تبلیغی خود، آن را در سراسر جهان منعکس می‌ساختند و صدها کتاب و رساله درباره آن منتشر می‌کردند و از این مسأله به عنوان بهترین حربه علیه

۱. برای نمونه می‌توان به سخنان منسوب به مسیلمه کذاب، طلیحه بن خویلد اسدی، سجاح بن حارث بن سوید، اسود بن عسلی و دیگرانی که کوشیده‌اند کلامی همسان با قرآن بیاورند مراجعه کرد.

اسلام سود می‌جستند... در حالی که هیچ یک از این امور رخ نداده است!
 از بحثی که تاکنون در اثبات اعجاز قرآن داشتیم، معلوم شد که: الف) این کتاب از ابعاد
 گوناگونی خارق‌العاده است و نمی‌توان آن را در چارچوب آثار بشری جای داد؛ ب) قرآن
 خود به انحای گوناگون مخالفان را به معارضه فراخوانده است؛ ج) تاکنون هیچ پاسخ
 شایسته‌ای به تحدی قرآن داده نشده و تمام تلاشهای انجام شده برای معارضه با قرآن، به
 شکست انجامیده است.

دیگر معجزات پیامبر (ص)

قرآن معجزه جاویدان اسلام و گواهِ همیشه زنده پیامبری محمد (ص) است، اما تنها معجزه او
 نیست. به رغم ادعای پاره‌ای مخالفان، پیامبر اسلام (ص) در دوران رسالت خویش، معجزات
 فراوانی را بر مردم عرضه داشت.

معجزات پیامبر (ص) در قرآن

قرآن کریم به پاره‌ای از معجزات رسول گرامی اسلام (ص) اشاره کرده است که در اینجا به
 طرح دو مورد می‌پردازیم:

الف) انشقاق ماه: در آیات نخستین سوره قمر می‌خوانیم:

أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (قمر: ۱ و ۲)

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند:

«سحری دائم است».

بسیاری از مفسران در بیان شأن نزول آیات فوق آورده‌اند که روزی مشرکان به پیامبر (ص)
 گفتند: اگر در ادعای خود راستگویی، ماه را برای ما دو نیم کن. رسول خدا (ص) فرمود: آیا اگر
 این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پس پیامبر (ص) از خدا درخواست کرد
 که خواسته آنان را به او عطا کند. سپس ماه به دو نیم شد.^۱

بنابراین، مقصود از «انْشَقَّ الْقَمَرُ» در آیه نخست، معجزه پیامبر (ص) در انشقاق
 (دو نیم شدن) ماه است. ممکن است گمان شود که انشقاق قمر در این آیات، به دو نیم شدن ماه

در روز رستاخیز اشاره دارد، ولی قرآینی وجود دارد که برداشت اول را تأیید می‌کند: عبارت «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا» حاکی از آن است که مقصود از «آیه» در اینجا، آیات قرآنی نیست، بلکه مقصود از آن معجزه است،^۱ زیرا در صورت اول مناسب بود که به جای فعل دیدن (يَرَوْا)، از افعالی همچون شنیدن یا نزول استفاده شود (مثلاً گفته می‌شد: «وَإِنْ سَمِعُوا» یا «وَإِنْ نَزَلَتْ آيَةٌ»). بنابراین، مقصود از آیه‌ای که مورد مشاهده قرار می‌گیرد، همان اعجاز پیامبر (ص) و انشقاق ماه است.

عبارت «وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» هم قرینه‌ای بر این معناست که سخن در این آیات راجع به معجزه پیامبر (ص) است، نه انشقاق قمر در رستاخیز، زیرا در روز قیامت، که پهنه ظهور تمام حقایق است، کسی سخن باطلی بر زبان نمی‌راند، در حالی که سحر خواندن آیات الهی سخن باطلی است. حاصل آنکه با توجه به قراین یاد شده از یک سو و شأن نزول آیات، از سوی دیگر، آیات نخستین سوره قمر به یکی از معجزات پیامبر (ص)، که دو نیم کردن ماه بوده است، اشاره می‌کند. ب) اسرا و معراج پیامبر (ص): از دیگر معجزات پیامبر (ص)، که در قرآن از آن یاد شده، سیر شبانه حضرت از مسجد الحرام به بیت المقدس (مسجد الاقصی) و عروج او به آسمان بوده است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء: ۱)

منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

معجزات پیامبر (ص) در تاریخ

در منابع تاریخی و احادیث معتبر، به موارد متعددی از معجزات پیامبر (ص) اشاره شده است. با توجه به فراوانی این معجزات، طرح همه آنها از گنجایش بحث ما خارج است. در اینجا تنها به دسته‌بندی معجزات پیامبر (ص) در چند گروه اکتفا می‌کنیم.^۲

۱. در بحثهای پیشین گفتیم که در قرآن، از معجزات پیامبران با الفاظی همچون «آیه» و «بینه» یاد شده است.
۲. روایات مربوط به معجزات پیامبر (ص) به تفصیل در منابع ذیل آمده است: علامه مجلسی، بحار الانوار،

الف) پیشگویی‌ها و اخبار غیبی پیامبر (ص) که همگی با واقعیت مطابقت داشتند؛ مانند خبر دادن از نزول باران، پیشگویی کیفیت شهادت عمار یاسر، خبر دادن از نبرد علی (ع) با سه گروه (ناکثین، قاسطین و مارقین) و پیشگویی آنکه حضرت زهرا (س) پس از وفات پیامبر (ص) اولین کسی از اهل بیت است که به ایشان می‌پیوندد و دار فانی را وداع می‌گوید.

ب) تحقق خارق العاده حوادث آسمانی نظیر دو نیم کردن ماه، بازگرداندن خورشید در خلاف مسیر معمول آن و بهره‌مندی از خوراک آسمانی.

ج) پیروی جمادات و حیوانات از پیامبر (ص) و گفتگوی حضرت با آنان؛ مانند سلام‌گویی سنگها و درختان به پیامبر (ص)، سخن گفتن با کوه، سجود درخت، شهادت دادن سنگریزه‌ها به رسالت او، سخن گفتن حیواناتی همچون شتر و گرگ و...

د) مقابله با دشمنان از طریق خارق العاده

ه) استجابت دعای پیامبر (ص) برای شفای بیماران، احیای اموات و...

با توجه به معجزات متعدد پیامبر (ص)، نبوت ایشان از راه نخست، یعنی راه اعجاز ثابت می‌شود.

راه دوم: بشارت پیامبران پیشین به نبوت محمد (ص)

راه دوم اثبات نبوت مدعی پیامبری آن بود که شخص دیگری، که پیامبری (و در نتیجه، عصمت) او محرز است، به نبوت شخص اول گواهی دهد. به اعتقاد ما، پیامبرانی همچون موسی (ع) و عیسی (ع)، در عصر خویش، مردم را به ظهور پیامبر اسلام (ص) بشارت داده‌اند. برای اثبات این مدعا، دست‌کم دو راه وجود دارد:

۱. راه اول آن است که با مراجعه به متون مقدس یهودیان و مسیحیان، بشارتهایی را بر نبوت پیامبر اسلام (ص) بیابیم. هرچند، به اعتقاد ما مسلمانان، مضمون وحیانی تورات و انجیل، در طول تاریخ، دچار تحریف شده است، اما بخشهایی از عهد عتیق و عهد جدید چنان‌اند که می‌توان در آنها آثاری از حقایق وحیانی یافت. شگفت آنکه، در همان بخش اندکی از این متون، که اصالت خود را حفظ کرده‌اند، تعابیری وجود دارد که متضمن بشارت

← ج ۱۷، صص ۲۲۵-۴۲۱ و ج ۱۸، صص ۱-۱۴۸؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۶، شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۱ و ۲.

به نبوت پیامبر اکرم (ص) است. یکی از صریحترین بشارتها، بشارت به ظهور فاذ قلیط است که به معنای «شخص ستوده شده» (محمود یا احمد) می باشد و از این رو، بویژه با توجه به قراین موجود در عبارتهایی که این لفظ در آنها به کار رفته است، می توان آن را تعبیری از نام پیامبر اسلام (ص) دانست. در باب چهاردهم از انجیل یوحنا، جمله ۱۵ و ۱۶، آمده است:

اگر مرادوست دارید احکام مرا نگاه دارید. و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.^۱

البته، مسیحیان این واژه را به معنای «تسلی دهنده» گرفته و مقصود از آن را «روح القدس» دانسته اند، ولی تأمل در ریشه لغوی این واژه در زبان عبری (که عیسی (ع) بدان سخن می گفته است) و نیز توجه به قراین موجود در این جمله ها، معنای نخست را تأیید می کند.^۲

۲. راه دیگر توجه به این واقعیت تاریخی است که: پیامبر اکرم (ص) در اثبات رسالت خویش، در مقابل یهودیان و مسیحیان احتجاج می ورزید که در متون مقدس اهل کتاب، به نبوت او بشارت داده شده است و علمای یهود و نصارا، در مقابل این ادعا، کاری جز سکوت انجام ندادند، در حالی که اگر احتجاج پیامبر اسلام (ص) بی اساس بود، قطعاً علمای مزبور ساکت ننشسته، او را تکذیب می کردند و با ارائه متون دینی خود، کذب او را آشکار می ساختند. قرآن در این زمینه می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (بقره: ۱۴۶)

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [= محمد] را می شناسند؛ و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند، و خودشان [هم] می دانند.

و در آیه دیگری، به صراحت اعلام می دارد که ذکر پیامبر اسلام (ص) در متن تورات و انجیل آمده بوده است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

۱. کتاب مقدس، ترجمه لندن، ۱۹۱۴. همان گونه که ملاحظه می شود، در این ترجمه، از لفظ «تسلی دهنده» استفاده شده است. نیزن. ک: انجیل یوحنا، باب ۱۴، جمله ۲۶، باب ۱۶، جمله ۷ و ۸.
۲. ک: مسیحانی، الالهیات، ج ۳، صص ۴۴۸ - ۴۵۱.

يَا مُرَّهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ (اعراف: ۱۵۷)

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد.

به هر تقدیر، ادعای قرآن و پیامبر اکرم (ص) مبنی بر وجود بشارتهایی درباره ظهور پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل، و عدم مخالفت و تکذیب صریح این ادعا از سوی دانشمندان اهل کتاب معاصر با پیامبر (ص)، گواه تاریخی صدق این مدعاست.

راه سوم: گواهی قراین و شواهد

در مباحث نبوت عامه اشاره کردیم که سومین راه اثبات نبوت پیامبران وجود مجموعه‌ای از قراین است که در کنار هم گواهی قطعی به حقانیت یک پیامبر و الهی بودن دعوت او می‌دهند. نبوت پیامبر اسلام، افزون بر دو راه قبلی، از این راه نیز قابل اثبات است. البته، از آنجا که قراین مورد بحث، خصلتی تاریخی دارند، بحث گسترده از آن نیازمند بررسی جامع تاریخ زندگانی پیامبر (ص) و از گنجایش بحث ما خارج است. بنابراین، تنها به مروری فشرده بر بخشی از مهمترین قراین تاریخی نبوت پیامبر اسلام (ص) اکتفا می‌کنیم:

۱. شخصیت اخلاقی پیامبر (ص): بر اساس مدارک تاریخی معتبر، رسول خدا (ص) چه پیش از بعثت و چه پس از آن از سجایای اخلاقی والایی برخوردار بوده است. پیامبر اسلام (ص) در یکی از خانواده‌های اصیل و نیک‌نام قریش، یعنی خاندان بنی‌هاشم، زاده شد و در دامان شخصیت‌های برجسته‌ای چون عبدالمطلب و ابوطالب (ع) پرورش یافت. پیش از چهل سالگی (زمان بعثت) به هیچ یک از زشت‌خویی‌های مرسوم در میان عرب (بت‌پرستی، شرابخواری و...) آلوده نگشت. فضایل اخلاقی‌اش چنان بر مردم آن زمان آشکار گشته بود که همگان او را به «محمد امین» می‌شناختند. بدیهی است که اگر کوچکترین نقطه ضعفی در کارنامه زندگانی محمد (ص) پیش از بعثت وجود می‌داشت، مشرکان مکه از آن به مثابه بهترین سلاح برای مقابله با او و رسالتش بهره می‌جستند و آن را مستند مخالفت خویش قرار می‌دادند، حال آنکه در تاریخ حتی یک نمونه از چنین استنادی نقل نشده است. پس از بعثت نیز، هیچ‌گونه تغییری در منش اخلاقی پیامبر (ص) حاصل نشد. فرازهایی از شخصیت

اخلاقی رسول خدا (ص) در طی این دوران، در منابع تاریخی و در قالب صدها نمونه از مکارم و فضایل اخلاقی ایشان نقل شده است. کوتاه سخن آنکه، منش اخلاقی پیامبر (ص) در طول زندگانی اش به گونه‌ای است که احتمال دخالت انگیزه‌های غیر اخلاقی (مانند شهرت طلبی، هوسرانی و...) در ادعای نبوت او کاملاً متفی می‌شود. همچنین، راستگویی، پاکدامنی و امانتداری وی قرینه روشنی بر راستگویی و صداقت او در ادعای پیامبری است.

۲. محیط ظهور اسلام: محمد (ص) در جامعه‌ای غیر متمدن ظهور یافت که اکثریت آن در منجلاب فساد و گمراهی غوطه‌ور بودند و زشت‌ترین کارها (قتل و غارت، کشتن دختران و...) در نزد آنان رایج و پسندیده بود. عموم مردم در جهل و بی‌خبری به سر می‌بردند و به جز ادبیات شعری (آن هم با محتوایی بی‌ارزش)، اثری از فرهنگ و دانش به چشم نمی‌خورد. در چنین جامعه عقب مانده‌ای، پیامبر اسلام (ص) رسالت خویش را آغاز کرد و عالی‌ترین معارف اعتقادی، اخلاقی، حقوقی، و... را عرضه نمود، بدون آنکه در ارائه این معارف بهره‌ای از محیط اجتماعی خویش برده باشد.

۳. پیروان محمد (ص): به گواهی تاریخ، پس از تبلیغ اسلام، شماری از بزرگترین شخصیت‌های تاریخی، مانند علی بن ابیطالب (ع)، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، به محمد (ص) گرویدند و به او ایمان آوردند. این افراد، که خود از نوادر روزگار و از مدارج بالای علمی و عملی برخوردار بودند، خویش را وقف اسلام کردند و بدون داشتن هیچ‌گونه چشم‌داشت مادی، در راه پیشرفت اهداف پیامبر (ص) از جان خود نیز گذشتند. با توجه به اینکه، یکی از راههای معمول شناختن شخصیت‌های اجتماعی، دقت در احوال پیروان، بویژه همراهان نزدیک آنان است، تأمل در شخصیت اصحاب برجسته پیامبر (ص) قرینه دیگری بر الهی بودن دعوت او فراهم می‌آورد.

۴. روشهای اجرایی: مطالعه روشهای اجرایی پیامبر (ص) برای نیل به اهداف و مقاصد خود، شاهد دیگری بر الهی بودن رسالت اوست. او، برخلاف روش معمول در میان سیاستمداران دنیا طلب، هیچ‌گاه گامی از مسیر حق بیرون نگذارد و برای رسیدن به هدف، از ابزار غیر مشروع بهره نبرد. برخورد او، حتی با دشمنان، همواره بر سبیل عدالت و انصاف بود و هرگز با خدعه و نیرنگ کار خود را به سامان نرساند.

یکی از شواهد برجسته این مدعا، قضیه‌ای است که پس از مرگ فرزند پیامبر (ص)، یعنی ابراهیم، رخ داد: مرگ ابراهیم با گرفتگی خورشید (کسوف) مقارن گردید و مردم این واقعه را معجزه‌ای تلقی کردند که حاکی از تأثیر مرگ فرزند پیامبر (ص) در آسمانها بود. اما رسول خدا (ص) به جای آنکه با تأیید این برداشت عمومی، از آن برای تثبیت موقعیت اجتماعی خود بهره‌برداری کند، با آن مخالفت ورزید و آشکارا اعلام کرد که: خورشید و ماه از آیات الهی و مطیع خداوندند و گرفتگی آنها ارتباطی با مرگ و حیات انسانها ندارد...^۱

خلاصه آنکه، مطالعه روشهای عملی پیامبر (ص) در پیشبرد نهضت خویش، خواه در جنگ و خواه در صلح، نشان می‌دهد که وی تنها در پی انجام وظیفه الهی و اجرای حق بود، بدون آنکه در اندیشه تأمین منافع شخصی خویش باشد.

۵. ثبات قدم و پایداری: از دیگر نشانه‌های مردان الهی آن است که در راه تحقق اهداف و آرمانهای خود، از هیچ فداکاری و ایثاری دریغ ندارند و در این راه، از جان و مال و فرزند و گرانمایه‌ترین سرمایه‌های خویش نیز براحتی درمی‌گذرند. این امر گویای آن است که اینان خود به رسالت خویش ایمان دارند و به آن همچون مأموریتی الهی می‌نگرند و در پی مقاصد مادی و دنیوی نیستند.

نیم‌نگاهی به تاریخ زندگانی پیامبر (ص) کافی است تا بالاترین درجه پایداری و از خودگذشتگی او را آشکار کند. ثبات قدم رسول خدا (ص) در مکه (در سالهای آغازین پس از بعثت) و مقاومت او در برابر انواع تطمیعها، توهینها، تهدیدها و شکنجه‌ها، پایداری او در جنگها،^۲ استقامت او در شعب ابی‌طالب، صبر و شکیبایی زایدالوصف او بر از دست دادن یاران و خویشان و... برگه‌های زرینی از یک عمر پایداری و مقاومت پیامبر اسلام (ص) در راه خداست. ۶. تعالیم: پیامبر اکرم (ص) در مدت کوتاه پس از بعثت (بیست و سه سال)، آموزه‌های

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۶

۲. در تاریخ، حتی یک نمونه برای عقب‌نشینی پیامبر (ص) در جنگ نقل نشده است. حتی در جنگ احد که اکثر لشکر اسلام عقب‌نشینی کرد، رسول خدا (ص) با جماعت محدودی از یاران خویش به نبرد ادامه داد. شگفت آنکه علی (ع)، که خود در شجاعت شهره تاریخ است، درباره پیامبر (ص) می‌گوید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرُ الْبَأْسُ أَتَقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ وقتی آتش جنگ بالا می‌گرفت، به رسول خدا پناه می‌بردیم، پس در میان ما کسی از او نزدیکتر به دشمن نبود». نهج البلاغه، فصل شیء من غریب کلامه، ح ۹.

عمیق و گسترده‌ای را در شؤون گوناگون اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و... عرضه داشت که بسیاری از آنها با اصول رایج جاهلیت و فرهنگ عمومی پیش از اسلام در تعارض بود. خردپسندی و هماهنگی تعالیم اسلام در زمینه خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، دعوت به سوی فضایل و ارزشهای اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی، و نیز عدالت‌محوری و جامعیت قوانین اجتماعی و اقتصادی اسلام، همگی از الهی بودن رسالت پیامبر(ص) خبر می‌دهند.

البته با مطالعه تاریخ اسلام و زندگانی رسول خدا(ص)، می‌توان به قراین دیگری نیز دست یافت، اما به نظر می‌رسد قراینی که در بالا به آن اشاره شد، برای حصول یقین به نبوت پیامبر(ص) کفایت می‌کند.

جهانی بودن و جاودانگی اسلام

یکی از اصول مسلم در اعتقادات اسلامی، که همه مسلمانان بر آن اتفاق دارند، اصل جهانی بودن و جاودانه بودن آیین اسلام است. جهانی بودن اسلام به این معناست که اختصاصی به هیچ قوم، ملیت، نژاد و اقلیم خاصی ندارد، بلکه همه انسانها را از هر ملیت و نژادی که باشند، در برمی‌گیرد. مقصود از جاودانگی اسلام نیز آن است که دعوت اسلامی به عصر و دوران خاصی محدود نمی‌گردد، بلکه تا انتهای تاریخ بشر ادامه دارد و هیچ‌گاه دین دیگری آن را نسخ نمی‌کند.

ادله متعددی در تأیید این اصل وجود دارد که در سه بخش به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. جهانی بودن و جاودانگی اسلام از دیدگاه قرآن

آیات فراوانی بر جهانی بودن و جاودانگی اسلام دلالت دارند که می‌توان آنها را در چند گروه طبقه‌بندی کرد:

الف) پاره‌ای آیات گویای آن‌اند که پیامبر اسلام(ص) پیغام‌آوری برای همه مردم بوده است. برای مثال، در سوره فرقان می‌خوانیم:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان: ۱)

بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [= کتاب جداسازنده حق از باطل]

را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است:

وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ... (انعام: ۱۹)

و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هرکس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم.

عبارت «من بلغ» دلالت روشنی بر عمومیت رسالت پیامبر اسلام (ص) دارد، زیرا به این معناست که هر کس، در هر زمان و مکان و یا هر ملیت و نژادی، پیام قرآن را دریافت کند، مأمور به پیروی از آن است.^۱

ب) در بسیاری از آیات قرآن، «ناس» (مردم)، «بنی آدم» (فرزندان آدم) و «ایها الذین آمنوا» (مؤمنان) مورد خطاب قرار گرفته‌اند، بدون آنکه به زمان یا مکان یا قوم خاصی مقید شده باشند. معنای این گروه از آیات آن است که هر کس به پیامبر اکرم (ص) ایمان آورد، خواه عرب باشد، خواه غیر عرب، چه معاصر پیامبر (ص) باشد و چه در زمانهای بعد، مخاطب این آیات است. به هر حال، این خطابه‌های عام نیز مؤید جهانی بودن اسلام و جاودانگی آن است.^۲

ج) در شماری از آیات گفته می‌شود که قرآن کریم کتاب هدایت برای «ناس» یا «عالمین» (جهانیان) است. این آیت نیز بر عمومیت دعوت قرآنی برای همه زمانها و مکانها دلالت دارند:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ (بقره: ۱۸۵)

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر است.

د) در پاره‌ای آیات، سخن از مکلف بودن همه مردم به انجام احکام عملی و قوانین دینی اسلام به میان آمده است. از این آیات روشن می‌شود که احکام و قوانین اسلام به افراد خاصی مربوط

۱. همچنین ن. ک: نساء: ۷۹، اعراف: ۱۵۸، سبأ: ۲۸، انبیاء: ۱۰۷.

۲. تعداد این آیات بسیار زیاد است. برای نمونه، ن. ک: بقره: ۲۱ و ۱۶۸، نساء: ۱، ۱۷۰ و ۱۷۴، یونس: ۲۳، ۵۷، ۱۰۴ و ۱۰۸. نکته جالب توجه آن است که قرآن معمولاً دعوت سایر پیامبران را با تعبیر «یا قوم» نقل می‌کند که بیانگر اختصاص رسالت آنان به قوم خاصی است. (مثلاً دعوت نوح (ع) در نوح: ۲ و مؤمنون: ۲۳، دعوت ابراهیم (ع) در انعام: ۷۸، دعوت موسی (ع) در بقره: ۵۴ و مائده: ۲۰ و یونس: ۸۴، دعوت هود (ع) در اعراف: ۶۵، دعوت صالح (ع) در اعراف: ۷۳، دعوت شعیب (ع) در اعراف: ۸۵ و عنکبوت: ۳۶ و...) ولی این تعبیر هیچ‌گاه از زبان پیامبر اسلام (ص) در قرآن نیامده است.

نمی‌شود، بلکه همگان مأمور به اجرای آن‌اند. برای مثال، در مورد فریضه حج می‌خوانیم:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آل عمران: ۹۷)

و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد.

ما قرآن کریم از پیروزی اسلام بر همه ادیان، از جمله ادیان الهی پیشین، سخن می‌گوید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (توبه: ۳۳)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

این تعبیر گویای آن است که اولاً، تمام پیروان آیینهای پیشین موظف به گرویدن به اسلام‌اند و ثانیاً، هیچ دینی، حتی در آینده، بر اسلام غلبه نخواهد کرد که بیان دیگری از جاودانگی اسلام است. با توجه به آیات یاد شده، تردیدی در این مسأله باقی نمی‌ماند که آیین اسلام جهانی و جاودانه است.

۲. ادله روایی

روایات فراوانی بر جاودانگی آیین اسلام گواهی می‌دهند که در اینجا به ذکر یک حدیث اکتفا می‌کنیم. این مضمون در منابع گوناگون روایی نقل شده است که:

حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ (ص) حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱

در آیین محمد (ص) [یعنی اسلام] هرچه حلال است، تا روز رستاخیز حلال خواهد بود و هرچه حرام باشد، تا روز رستاخیز حرام خواهد بود.

۳. خاتمیت پیامبر اسلام (ص)

از دیگر اصول قطعی اسلام، که مورد قبول همه مسلمانان است، اصل خاتمیت پیامبر اکرم (ص) است؛ محمد (ص) آخرین پیامبر الهی است و پس از او، تا روز رستاخیز، پیامبر دیگری برانگیخته نخواهد شد.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۵۶، ح ۵۵

بعثت پیامبر جدیدی پس از پیامبر اسلام (ص) به دو صورت قابل تصور است:
 الف) پیامبر جدید دارای آیین و شریعتی باشد که دین اسلام را نسخ کند.
 ب) پیامبر جدید، آیین جدیدی نیاورد، بلکه مروج و مبلغ اسلام باشد.^۱
 اصل جاودانگی اسلام، که قبلاً ثابت شد، احتمال نخست را باطل می‌کند، ولی احتمال دوم
 همچنان باقی است و برای ابطال آن باید ثابت شود که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر خدا
 پایان بخش سلسله انبیاست.
 پاره‌ای از آیات و جمعی از روایات بر اصل خاتمیت پیامبر اسلام (ص) دلالت دارند:

خاتمیت محمد (ص) در قرآن

صریحترین آیه‌ای که بر خاتمیت پیامبر اسلام (ص) دلالت می‌کند، آیه ۴۰ از سوره احزاب است:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب: ۴۰)

محمد [ص] پدر هیچ‌یک از مردمان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.
 واژه «خاتم» از ریشه «ختم»، به معنای «به پایان رساندن» است و در آیه بالا، به دو صورت
 قرائت شده است: (۱) با کسر «تاء»؛ که در این صورت اسم فاعل بوده، معنای آیه این خواهد
 شد که محمد (ص) پایان دهنده سلسله انبیاست؛ (۲) با فتح «تاء»، که در این صورت از سه
 احتمال ذیل خارج نخواهد بود:

الف) خاتم، اسم بوده، به معنای «ما یُختم به» (آنچه به آن ختم می‌شود) باشد. در این فرض،
 معنای آیه این است که محمد (ص) پیامبری است که به وسیله آن سلسله پیامبران ختم می‌شود.
 ب) خاتم، اسم و به معنای «آخر» (پایان، نهایت) باشد. در این صورت، آیه می‌گوید که
 محمد (ص) آخرین پیامبران است.

ج) خاتم، فعل (مانند «ضارب») باشد. بر پایه این احتمال، مفاد آیه آن است که
 محمد (ص) سلسله پیامبران را ختم کرده است.

۱. می‌دانیم که اکثر انبیای الهی، آیین جدیدی نیاورده، بلکه مبلغ شریعت پیامبران دیگر بوده‌اند. بنابراین، فرض
 برانگیخته شدن پیامبری پس از پیامبر اسلام (ص)، لزوماً به معنای نسخ اسلام و ظهور آیین جدید نیست و به
 عبارت دقیقتر، اصل جاودانگی یا خاتمیت اسلام، اعم از اصل خاتمیت پیامبر اسلام است و از این رو، اثبات
 اصل نخست ما را بی‌نیاز از اثبات دومی نمی‌گرداند، همان‌گونه که با اثبات عام، خاص ثابت نمی‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که آیه مورد بحث، در تمام فروض و احتمالات، بر این واقعیت گواهی می‌دهد که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.

پاسخ به چند اشکال

در باره دلالت آیه یاد شده بر خاتمیت پیامبر اسلام (ص) شبهاتی مطرح شده است که در اینجا دو مورد را نقل کرده، پاسخ می‌دهیم:

الف) گفته شده که واژه «خاتم» در این آیه، با فتح «تاء» و به معنای انگشتر است. بنابراین، آیه تنها در صدد ستایش و مدح رسول اکرم (ص) بوده، می‌گوید که او زینت پیامبران بوده است، آنچنان که انگشتر زینت انگشتان آدمی است.

در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت:

اولاً، استعمال واژه «خاتم» در معنای زینت، در زبان عربی، استعمالی غریب و نامتعارف است و از این رو، با بلاغت قرآن سازگار نیست.

ثانیاً، اگر مقصود آیه تشبیه پیامبر (ص) به انگشتر از جهت زینت بودن می‌بود، شایسته آن بود که به تاج و امثال آن تشبیه گردد، چرا که این الفاظ معنای زینت را صورت بهتری می‌رسانند. ثالثاً، معنای انگشتر برای واژه «خاتم» معنایی مجزا از معنای ای که قبلاً اشاره کردیم، نیست، زیرا انگشتر را در لغت عرب، از آن رو خاتم نام نهاده‌اند که در روزگاران گذشته پایانی نامه‌ها را به آن مهر می‌کردند و از این رو، پایان‌بخش و ختم‌کننده نامه بود.

بنابراین، معنای «خاتم» از احتمالهایی که ما قبلاً ذکر کردیم، خارج نیست و روشن شد که آیه، بر پایه تمام احتمالات مربوط به معنای «خاتم»، بیانگر خاتمیت پیامبر اسلام (ص) است. ب) شبهه دیگری که در مورد دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر (ص) طرح شده، آن است که بر اساس این آیه، محمد (ص) آخرین نبی است و با بعثت او، سلسله انبیا پایان یافته است (خاتم النبیین)، اما آیه دلالتی بر ختم رسالت ندارد و از این رو، امکان بعثت رسولان الهی پس از پیامبر اسلام (ص) وجود دارد.

پاسخ این شبهه با بحثی که قبلاً (در فصل اول) در باب نسبت نبی و رسول داشتیم روشن می‌شود. در آنجا گفتیم که نبی، به لحاظ مصداق، اعم از رسول است، به این معنا که هر رسولی نبی است، اما عکس آن صادق نیست. از سوی دیگر، روشن است که هر حکمی که در مورد

عام صادق باشد، در مورد خاص نیز صدق می‌کند. بنابراین، ختم نبوت، مستلزم ختم رسالت نیز خواهد بود.

خاتمیت پیامبر اسلام (ص) در روایات

افزون بر قرآن کریم، روایات فراوانی نیز بر خاتمیت پیامبر اکرم (ص) گواهی می‌دهند که در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) در حدیث بسیار مشهوری، که به حدیث منزلت معروف است، پیامبر اکرم (ص) پس از خودداری از همراه ساختن علی (ع) با خود برای شرکت در جنگ تبوک و مشاهده یتیمی علی (ع)، به او فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي^۱

آیا خرسند نیستی که نسبت تو با من همانند نسبت هارون با موسی (ع) باشد، بجز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود.

عبارت پیامبر (ص) در پایان این روایت (إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي) دلالت آشکاری بر این مطلب دارد که پس از ایشان هیچ پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد.^۲

ب) علی (ع) در وصف پیامبر (ص) تعابیر گوناگون دارد که از خاتمیت ایشان حکایت می‌کند. از جمله:

أَمِينٌ وَخِيَةٌ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ^۳

[پیامبر (ص)] امین وحی خداوند و آخرین رسول اوست.

إِنِّي أَنْبَأْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ نُبُوتِهِ^۴

تا آنکه خداوند سبحان محمد (ص) رسول خدا را برای تحقق بخشیدن وعده خویش و پایان بخشیدن به پیامبری برانگیخت.

۱. این حدیث در منابع متعدد شیعه و اهل سنت، نقل شده است.

۲. در بحث اثبات امامت علی (ع) به این حدیث به عنوان یکی از دلایل روایی روشن امامت ایشان استناد خواهیم کرد.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳

۴. همان، خطبه اول

شواهد تاریخی علاوه بر ادله قرآنی و روایی، شواهد تاریخی نیز جهانی بودن اسلام را تأیید می‌کنند. یکی از روشترین شواهد، که در عموم منابع تاریخ اسلام آمده، ارسال نامه از سوی پیامبر (ص) برای سران کشورهای ایران، روم، حبشه و یمن است. در این نامه‌ها رسول خدا (ص) پادشاهان کشورهای مزبور را به اسلام فرا خواندند و اعلام داشتند که اگر اسلام بیاورند، جان و مالشان محفوظ خواهد بود و در غیر این صورت، با آنان جنگ خواهد شد. بدیهی است که اگر اسلام آیینی عربی و قومی بود، جایی برای دعوت سران سایر اقوام به اسلام وجود نداشت.

چکیده مطالب

۱. یکی دیگر از ابعاد اعجاز قرآن، خبر دادن از امور غیبی است. قرآن کریم مشتمل بر پیشگویی‌هایی درستی راجع به حوادثی است که پس از نزول آیات واقع شده و هیچ ابزاری برای پیش‌بینی آن وجود نداشته است. پیشگویی قرآن درباره پیروزی رومیان بر لشکر فارس، پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و بازگشت پیامبر (ص) به مکه نمونه‌هایی از اخبار غیبی این کتاب آسمانی است.
۲. آدمی و اندیشه‌هایش، همسان با دیگر اجزای عالم طبیعت، همواره دستخوش تغییر و تحول است. از این رو، سازگاری کامل میان آیات قرآن در روش و مضمون و نبود هیچ تناقضی در آن، بعد دیگری از اعجاز قرآن و غیربشری بودن آن را آشکار می‌سازد.
۳. وجه دیگری از وجوه اعجاز قرآن به آورنده آن (پیامبر اسلام (ص)) مربوط می‌شود، زیرا آوردن چنین کتابی از سوی شخص درس ناخوانده و مکتب‌نرفته، امری خارق‌العاده و برخلاف جریان متعارف در جوامع بشری است.
۴. اشارات قرآن به حقایقی از علوم تجربی، که در عصر نزول ناشناخته بود، بیانگر بعد دیگری از ابعاد الهی بودن و اعجاز آن است.
۵. قرآن کریم در آیات متعددی دست به تحدی و معارضه طلبی زده و مخالفان را به آوردن کلامی همانند با خود دعوت کرده است.
۶. به رغم انگیزه قوی مخالفان اسلام برای مبارزه با این آیین الهی، تاکنون تمام تحدیهای قرآن بی‌پاسخ مانده و هیچ کلامی که توان هموردی با آن را داشته باشد، عرضه نشده است.

۷. پیامبر اسلام (ص)، علاوه بر قرآن، معجزات دیگری نیز ارائه داده که در پاره‌ای آیات و نیز در منابع روایی و تاریخی معتبر نقل گردیده است.
۸. نبوت پیامبر اسلام (ص) را، علاوه بر استناد به معجزات ایشان، می‌توان از راه دوم، یعنی اعلام پیامبران پیشین، اثبات کرد.
۹. قراین و شواهد متعدد، از جمله: شخصیت اخلاقی پیامبر (ص)، محیط ظهور اسلام، شخصیت پیروان رسول خدا (ص) و یاران برجسته او، روشهای اجرایی پیامبر (ص)، ثبات قدم او در راه اهداف، و محتوای تعالیم اسلامی، راه سومی را برای اثبات نبوت پیامبر اسلام (ص) پیش روی ما می‌نهند و بر پیامبری او گواهی می‌دهند.
۱۰. اسلام دینی جهانی و جاودانه است که به قوم، ملیت، نژاد و مکان و زمان خاصی محدود نمی‌شود. آیات متعددی بر این مدعا شهادت می‌دهند، از جمله: الف) آیاتی که محمد (ص) را پیام‌آوری برای همه مردم می‌دانند؛ ب) آیاتی که مخاطب آنها همه «مردم»، «بنی آدم» و «مؤمنان» اند؛ ج) آیاتی که قرآن را کتاب هدایت برای مردم یا جهانیان می‌شمارند؛ د) آیاتی که قوانین اسلامی را بر همه مردم تکلیف می‌کنند؛ ه) آیاتی که از پیروزی مطلق اسلام بر همه ادیان خبر می‌دهند.
۱۱. نه تنها آیین اسلام آخرین دین الهی است، بلکه پیامبر اسلام (ص) نیز آخرین پیامبر خداست. قرآن از پیامبر اسلام به «خاتم النبیین» یاد می‌کند که، بر پایه تمام احتمالات موجود در معنای «خاتم»، بر خاتمیت پیامبر اکرم (ص) دلالت دارد. در روایات اسلامی و حوادث تاریخی زمان پیامبر (ص) نیز شواهدی بر ختم نبوت یافت می‌شود.